



کتاب الکترونیکی موضوعی

Ebook- www.x-shobhe.com



مجموعه پرسش، پاسخ های قرآنی

کتاب سوم



فهرست مطالب

- شبهه ۱: بیان قصص یا تاریخ گذشتگان در قرآن کریم، چه فایده‌ای برای امروز ما دارد؟ ۳
- شبهه ۲: چگونه حضرت خضر(ع) طفل صغیر را قصاص قبل از جنایت کرده و می کشد (سوره کهف)؟ این شبهه بسیار رایج شده است، لطفاً پاسخ روشن و مستدل ارائه دهید..... ۵
- شبهه ۳: آیا حضرت ابراهیم(ع) [طبق سوره انعام]، ابتدا به ماه و ستاره گرویده و العیاذ باللّٰه مشرک شدند، یا برای هدایت دیگران متوسل به یک نوع دروغ شد و چه لزومی داشت؟ ۸
- شبهه ۴: در سایت ضد دین آمده: اسلام خیلی به تحقیق اهمیت می دهد، پس آیه ۹۴ از سوره نساء را بخوانید که گفته به هنگام سفر در راه خدا، افرادی که مواجه می شوید را خوب بررسی کنید تا مبادا مؤمنینی را به تصور این که کافر است بکشید ...، این یعنی هر کس مثل شما به الله اعتقاد نداشت را بکشید و فقط مواظب باشید، مؤمن را اشتباهی نکشید..... ۱۱
- شبهه ۵: در سوره توبه آیه ۱۱۱ آمده خدا جان و مال مؤمنین را در مقابل بهشت می‌خرد و این وعده در قرآن، تورات و انجیل آمده است و اینها کسانی هستند که می‌کشند و کشته می‌شوند. بله، در قرآن و تورات به کرات دستور کشتن از طرف خدایشان آمده، ولی در انجیل دستوری به کشتن دشمنان و مخالفان نیست و حتی آمده است «آنکس که با شمشیر بکشد با شمشیر نیز کشته خواهد شد». پاسخ این قبیل شبهات چیست؟ ۱۳
- شبهه ۶: شبهه می‌کنند: چرا اسلام این قدر خشونت دارد که می‌گوید: کافرانی که نزدیک شما هستند را بکشید(سوره توبه آیه ۱۲۳-یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ...)? ۱۶
- شبهه ۷: خدا هادی همه بندگان و قرآن کتاب هدایت همگان است، پس تفسیر و تأویل نمی‌خواهد و همین ظاهر قرآن برای هدایت کفایت می‌کند. پاسخ متقن و مستدل و قرآنی چیست؟ ۱۸
- شبهه ۸: «بهدی من یشاء و یضل من یشاء»، یعنی خدا هر کس را که بخواهد هدایت و هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند، پس اگر کسی منحرف شد تقصیر خودش نیست..... ۲۰
- شبهه ۹: یک یهودی پرسید: شما می‌گویید که تورات تحریف شده، اما عثمان نیز همه قرآن‌ها را آتش زد، به جز نسخه‌ی خودش ...؟ پاسخ قاطع چیست؟ ۲۳
- شبهه ۱۰: چرا جبرئیل گفت «إقراء باسم ربك الذی خلق» و پیامبر اکرم(ص) نیز پاسخ داد، نمی‌توانم. نه در دست جبرئیل چیزی بود که پیامبر اکرم(ص) از رویش بخواند و نه خواندن (به معنای خواستن، آواز کردن، زمزمه کردن) کار سختی بود؟ ۲۶
- شبهه ۱۱: قرآن صامت است و ما (انسان) ناطق. پس ما ارجحیت داریم. حالا چه دلیلی برای حجیت قرآن و ضرورت رجوع به آن باقی می‌ماند؟ آیا این استدلال صحیح است یا پاسخی دارد؟ ۲۸
- شبهه ۱۲: دوباره باب شد که شایع کنند قرآن و احادیث به انسان‌ها فحش می‌دهند. برخی را حیوان، برخی را چون الاغ و برخی دیگر را بی‌شعور یا بی‌عقل می‌خوانند. مسلمان‌ها نیز مدعی هستند که چون خدا گفته درست گفته، اما ما اصلاً خدا را قبول نداریم. پاسخ منطقی چیست؟ ۳۰
- شبهه ۱۳: استاد دینانی گفته است: «مفسر واقعی قرآن خداست - برنامه معرفت»، یعنی چه و آیا شامل پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) نمی‌شود؟ ۳۳

شبهه ۱۴: در خصوص آیه «عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ - گستاخ [و] گذشته از آن زنزاده است»، شبهات بسیاری مطرح می‌کنند و می‌گویند در هر ترجمه و تفسیری نیز به یک معنا آمده است و این خدا به بنده‌اش تهمت زده است و...؟..... ۳۵

شبهه ۱۵: دلایلی در اثبات وجود امام زمان(عج) از قرآن بیان نمایید؟..... ۳۷

سوال ۱۶: شیعیان معتقدند که امامان(ع) علم غیب داشتند، اما آیاتی هست که دلالت دارد علم غیب فقط نزد خداست و جز او کسی غیب نمی‌داند و ... لطفاً توضیح دهید..... ۳۹

سوال ۱۷: برخی می‌گویند منظور از آیه (الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِقَاقًا) فقط بادیه‌نشینان هستند. پس منحصر به اعراب نیست و ملت‌های دیگر نیز بادیه نشین داشته‌اند. لطفاً بیشتر توضیح دهید..... ۴۱

سوال ۱۸: چرا روی سخن قرآن با مردان است و زنان هیچ جایگاهی ندارند؟ زن در اسلام عورت است که معنای آن نیز بسیار آشکار است و...؟..... ۴۲

سوال ۱۹: چرا اسم امامان(ع) در قرآن کریم نیامده است تا همه مسلمانان یکی شوند؟ (۱۳ دی ۱۳۹۱)..... ۴۴

سوال ۲۰: مسلمانان می‌گویند: «کعبه بیت الله است!» یک آیه از قرآن بیاورید که خدا کعبه را «بیت الله» خوانده باشد؟..... ۴۷

سوال ۲۱: چرا برای تبلیغ اسلام در خصوص «حوریان» این همه در قرآن تبلیغ شده است. اگر دین اسلام حق است چرا نیازهای جنسی را برای رسیدن به بهشت معرفی می‌کند؟..... ۴۹

سوال ۲۲: اهل سنت می‌گویند: شیعیان نباید در زیارات جمله «شریک القرآن» را به کار ببرند، این شرک در قرآن است؟..... ۵۲

سوال ۲۳: برخی از خواهران اهل سنت اصرار دارند که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا» دلیلی است که مخالفت امثال معاویه، زبیر و طلحه با حضرت علی(ع) بسیار طبیعی بوده و اشکالی نداشته است..... ۵۴

س ۲۴: چرا برخی از آیات قرآن کریم مثل سخن گفتن نبی با مورچه، کشتی نوح، معراج و ... با عقل سلیم مطابقت ندارد؟..... ۵۶

سوال ۲۵: آیا شیطان فقط به خاطر سجده نکردنش به انسان رانده شد و آیا صحت دارد که گفت من حکومت مادی را می‌خواهم؟ در قرآن چگونه بیان شده است؟ و چرا بر ما مسلط شد؟..... ۵۸

سوال ۲۶: چرا به رغم آیه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» برخی از علما انسان را می‌ترسانند؟ انسان عقل و تفکر است و عقیده نیز آزاد است. پاسخ گویند..... ۶۰

سوال ۲۷: وقت دعا فکر می‌کنم، خدا همه چیز را آفریده و به خودمان واگذار کرده است و دعا یا توکل تلقیناتی است برای فریب خودمان؟..... ۶۲

سوال ۲۸: آیا معجزات انبیا الزاماً مطابق شرایط زمان بوده است؟ به چه دلیل، لطفاً مصادیقی را نیز ذکر کنید. چرا معجزه پیامبر اسلام(ص) از نوع کتاب است؟..... ۶۴

سوال ۲۹: دسته‌بندی فقها به «عام و خاص» بر چه استنادی است؟ ولایت فقها در کجای قرآن آمده است؟ به حدیث نمی‌شود اعتماد کرد، از قرآن آیه بیاورید..... ۶۶

سوال ۳۰: در وبلاگی آمده: آیه «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ... - زنان شما کشتزارهای شما هستند، هر زمان که خواستید با آنها آمیزش کنید ...» مجوز تجاوز به همسر است، چرا که به مرد اجازه می‌دهد حتی اگر همسرش نخواست با او مجامعت نماید؟!..... ۶۹

شبهه ۱: بیان قصص یا تاریخ گذشتگان در قرآن کریم، چه فایده‌ای برای امروز ما دارد؟ (۲۰ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چقدر خوب، مفید و لازم است که انسان به هنگام مطالعه، از کنار هر مطلبی به سادگی نگذرد و حتی اگر قرآن کریم را تلاوت کرد، به این فکر فرو رود که خداوند علیم و حکیم است، قرآن را نیز به عنوان آخرین کتاب برای هدایت بشر ارسال نموده است و در آن قصص بسیاری بیان داشته و به تاریخ گذشتگان اشاره نموده است، در حالی که نه قرآن کتاب قصه است و نه خدا قصه گو. پس باید بفهمیم و بدانیم که چه حکمتی داشته و چه تأثیری در هدایت حال و آیندگان دارد؟

خداوند متعال خود در کلام وحی مکرر به دلایل بیان قصص و تاریخ گذشتگان تصریح نموده است که از جمله‌ی آنها برخوردار از علم و مصون ماندن از عواقب شوم جهل و غفلت، آشنایی با حقایق، توجه به حکمت‌ها، تفکر، عبرت، هدایت و رحمت می‌باشد، که هر کدام دامنه‌ی وسیع و تأثیرات فراوانی در ساختار فعلی و آینده دارد. چنانچه می‌فرماید:

«إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الاعمران، ۶۱)

ترجمه: آری، داستان (تاریخ) درست [مسیح] همین است و معبودی جز خدا نیست و خداست که در واقع همان شکست‌ناپذیر (یا نفوذناپذیر) حکیم است.

«... فَأَقْصِصِ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (الأعراف، ۱۷۶)

ترجمه: پس قصه‌ها (تواریخ اقوام و گذشتگان) را برای آنان بازگو کن، باشد که تفکر کنند.

«لَقَدْ كَانَ فِي قَصصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهَدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (یوسف، ۱۱۱)

ترجمه: به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است، (این قصه‌های تاریخ که در کلام وحی بیان شده است) سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آنچه [از کتاب‌هایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است و برای مردمی که ایمان می‌آورند رهنمود و رحمتی است.

البته چنانچه بیان گردید، حکمت، تفکر، عبرت، رحمت و هدایت یک بُعد ندارد که بتوان بدان اشاره نموده و بیان داشت که حکمت و اثر بیان این قصه‌ی تاریخی همین بوده و بس. اما ذیلاً به دو حکمت و نکته‌ی مهم اشاره می‌گردد.

الف - نقش تاریخ در ساختار فعلی و آینده‌ی جوامع:

متأسفانه باید اذعان داشت که کفار و مستکبرین (در رأسش امریکا و صهیونیسم بین‌الملل) بیش از مسلمانانی که قرآن در اختیار دارند، به اهمیت و نقش تاریخ گذشتگان در ساختار فعلی و آینده‌ی جوامع و حتی عرصه‌ی سیاست و حکومت پی‌برده‌اند، لذا نه تنها به بازشناسی، ثبت و انتشار تاریخ گذشتگان اهتمام بسیار جدی و غیرقابل توصیفی دارند، بلکه هر کجا که تاریخ به نفع اهداف و برنامه‌هایشان نباشد، به تحریف و القای تاریخ دروغین پافشاری و اصرار دارند.

در محیط دانشگاهی امریکا این اصطلاح معروف است: «سؤال و پاسخ قابل قبولی که هم طراح سؤال، هم دانشجوی پاسخ دهنده و هم مصحح می‌داند که دروغ است، تاریخ کشف امریکا و حضور سرخ پوستان است».

امروزه اندیشمندان پست مدرن (که تاریخ گذشته را به نفع اهداف خود نمی‌بینند) می‌گویند: «ما مجبور نیستیم تاریخ را آن گونه که بوده و به ثبت رسیده قبول کنیم، بلکه می‌توانیم آن طور که مایلیم ترسیم و تقریر کنیم». (فوکو - دیرینه‌شناسی)

امروزه همگان می‌دانند که بهانه‌ی اشغال سرزمین فلسطین، تقریر، تبلیغ و تحمیل یک دروغ تاریخی به نام «هلوکاست» است که زمان زیادی نیز از آن نمی‌گذرد و شناخت واقعیت‌های آن دشوار نیست.

نقش این تاریخ دروغین در ساختار فعلی آن قدر مؤثر و بنیادین است که در تمامی کشورهای اروپایی و مدعی آزادی علم، بیان و قلم، تحقیق در مورد هلوکاست و یا کمترین اظهار نظر مخالف آن چه دیکته شده است، مجازات نقدی، زندان و محرومیت از حقوق اجتماعی دارد.

آیا تمامی تحریفاتی که در ادیان الهی به وجود آمده و جماعت بسیاری را به گمراهی کشانده، به خاطر تحریف تاریخ نمی‌باشد؟ یک تاریخ می‌گوید که عیسی^(ع) ادعای خدایی کرد! یک تاریخ به زبان وحی می‌گوید: او به قومش فرمود: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا - به درستی که من بنده‌ی الله هستم و به من کتاب داده شده و نبی گردیده‌ام».

چقدر تفاوت است بین این دو دیدگاه و آثار آن و چقدر تأثیر دارد تفکر در یافتن حقایق؟ آیا غیر از این است که دین‌زدایی در غرب و رواج بی‌دینی یا همان شیطان‌پرستی (به ویژه پس از رنسانس)، به خاطر همین اعتقادات خرافی و جهالت‌های کلیسایی بود که حکومت‌های به اصطلاح لائیسیم یا سکولار را بر قدرت رساند؟

آیا امروز، ایجاد اختلافات قومی، اعتقادی، سیاسی، فرقه‌ای و ...، با بیان و نیز تحریف تاریخ صورت نمی‌پذیرد؟

این تأثیر تاریخ است. امیرالمؤمنین^(علیه السلام) فرمود: به تاریخ گذشتگان چنان آگاهم که گویی در زمان آنها با آنان زندگی کرده‌ام.

ب - نقش تاریخ در ساختار اشخاص:

بشر در هر امر و حالتی نیاز به الگویی کامل دارد و شاید بتوان اذعان داشت که یکی از سختترین مسئولیت‌ها و شدیدترین مصائب انبیا و اولیای الهی (در مقام انسان کامل و خلیفه الله)، زندگی در حالت‌ها و شرایط گوناگون مردم است، تا در هر حالت و شرایطی الگویی کامل داشته باشند.

به عنوان مثال: اگر امروز بیش از دو میلیارد بت پرست وجود دارد، تاریخ حضرت ابراهیم^(ع) و بت‌شکنی‌اش آموزنده است، اگر مردمان و به ویژه جوانان امروز گرفتار عرضه بدن و دعوت به شهوترانی حرام هستند، قصه‌ی یوسف^(ع) عبرت است، اگر فراعنه با ادعای ربوبیت (ابرقدرتی) حکمرانی می‌کنند، قصه‌ی فرعون پاسخگوست، اگر انسان با حسادت و توطئه‌های ناشی از حسادت نزدیکان مواجه است، قصه‌ی برادران یوسف^(ع) عبرت آموز است، اگر ثروت اندوزی هدف است، قصه‌ی قارون را بخوانند، اگر به دنبال علل و شرایط لازم برای رشد می‌گردند، قصه‌ی حضرات موسی و عبد صالح (خضر) علیهما السلام را بخوانند، اگر گرفتار سیاسی‌کاری‌های احزاب و اقوام و جنگ‌ها هستند، قصه احزاب گویاست، اگر دچار تهمت و افتراهای گوناگون - حتی ناموسی - شدند، قصه‌ی ایوب و نیز همسر پیامبر اکرم^(ص) راهنماست، اگر با بهانه‌های بی منطق برای اثبات و پذیرش حق مواجه شدند، در قصه‌های بنی‌اسرائیل تأمل کنند، و اگر با گوساله پرستی و دعوت به آن مواجه شدند (که امروزه بیشتر شایع است)، قصه‌ی غیبت چهل روزه‌ی حضرت موسی^(ع) و گوساله پرست شدن قومش در حالی که هارون نبی در میان آنان بود را با تفکر بخوانند ... خلاصه همه درس، حکمت، اخلاق، سبب تفکر، هدایت و رحمت است.

بدیهی است که بیان حالت‌های گوناگون در زندگی شخصی و اجتماعی و نیز تبیین «بایدها و نبایدها» در ساختار شخصی و اجتماعی، وقتی با ترسیم واقعیت‌های خارجی و عینی همراه شد، بسیار آموزنده‌تر و مؤثرتر است.

شبهه ۲: چگونه حضرت خضر(ع) طفل صغیر را قصاص قبل از جنایت کرده و می کشد (سوره کهف)؟ این شبهه بسیار رایج شده است، لطفاً پاسخ روشن و مستدل ارائه دهید. (۲۳ شهریور ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از مشکلات اساسی ما در درک و فهم مباحث مختلف [چه آثار ادبی باشد و چه فلسفی، حقوقی یا روایات معصومین^(ع) و آیات قرآن مجید]، ترجمه و حمل لغات به معانی مصطلح در محاوره‌ی خودمان می‌باشد. به عنوان مثال: هرگاه با واژه‌ی «جهاد» مواجه می‌شویم، گمان می‌کنیم که لابد معنایش همان جنگ مسلحانه است و هرگاه با واژه‌ی «قتل» مواجه می‌شویم، گمان می‌نماییم که لابد یکی سلاحی (شمشیر یا اسلحه گرم) کشیده و دیگری را به قتل رسانده است و...! در حالی که برای فهم و درک کاملتر یک مبحث، باید دقت داشت که واژگان در آن فرهنگ چه معنایی دارند. مثلاً «جهاد» به معنای جنگ نیست، بلکه به هر تلاش و کوششی که جنبه‌ی مبارزاتی با دشمن داشته باشد اطلاق می‌گردد، و واژه‌ی «قتل» نیز به معنای ازالهی روح از بدن و پایان دادن به زندگی دنیوی است و در اصطلاح فقه به عملی گفته می‌شود که ادامه‌ی زندگی و حیات را از انسان گرفته و به مرگ شخص منجر شود و به فاعل آن نیز قاتل اطلاق می‌گردد. لذا به ملک الموت نیز می‌توان قاتل اطلاق نمود. پس وقوع قتل الزاماً مستلزم جدا کردن سر از بدن نیست.

حال به موضوع برگردیم و با دقت فرازهای آن را مورد توجه قرار دهیم. آیه‌ی مبارکه به شرح ذیل است:

«فَانطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا * ... وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا * فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوَةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا * ... وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا» (الکهف، ۷۴)

ترجمه: پس رفتند تا به نوجوانی برخوردند [بنده‌ی ما] او را کشت [موسی به او] گفت آیا شخص بی‌گناهی را بدون این که کسی را به قتل رسانده باشد کشتی واقعا کار ناپسندی مرتکب شدی؟! * ... و اما نوجوان پدر و مادرش [هر دو] مؤمن بودند پس ترسیدیم [مبادا] آن دو را به طغیان و کفر بکشد * پس خواستیم که پروردگارشان آن دو را به پاکتر و مهربانتر از او عوض دهد * ... و این [کارها] را من خودسرانه انجام ندادم این بود تاویل آنچه که نتوانستی بر آن شکیبایی ورزی.

الف - «غلام» الزاماً به معنای طفل صغیر (کودک ۵ یا ۶ ساله) نیست، بلکه به فرزند ذکور نیز غلام اطلاق می‌شود. حضرت موسی^(ع) نیز در اعتراض می‌گوید: چرا نفسی را بدون آن که نفس دیگری را به قتل رسانده باشد کشتی؟ یعنی قصاص قتل در مقابل قتل است. و بدیهی است که اگر آن فرزند صغیر بود، حتی اگر کسی را می‌کشت، قصاصش قتل نبود. پس ممکن است نوجوانی (در حد تمیز) بوده که به قصاص اعمال گذشته‌اش رسیده باشد.

ب - همان طور که بیان شد «قتل» نیز الزاماً با جدا کردن سر از بدن یا خونریزی انجام نمی‌گیرد، بلکه همین مقدار که روح از بدنش جدا شود و به زندگی دنیویش خاتمه داده شود، مصداق قتل خواهد بود.

ج - البته اختلاف اقوالی وجود دارد، اما فرض بگیریم که آن موسایی که با حضرت خضر^(ع) ملاقات نمود، همان موسای عمران نبی الله و کلیم الله باشد و فرض بگیریم که «غلام» فرزند نابالغ باشد، توجه به نکات ذیل ضروری است:

ج/۱ - نظام خلقت و اداره‌ی امور عالم بر دو اصل «تکوین» و «تشریح» استوار است. «تکوین» به بودن و پیدایش اطلاق می‌گردد و «تشریح» به بایدها و نبایدهایی که انسان باید رعایت نماید.

نظام تکوینی به خلقت و تدبیر امور تمامی موجودات عالم اطلاق می‌شود که بر اساس علم، حکمت و مشیت الهی ایجاد شده و می‌شود. در این نظام رابطه‌ی علی و معلولی حاکم است و امور عالمیان و از جمله انسان، بر پایه‌ی آنها تدبیر و اراده می‌شود که به تعبیر دیگری به آن «قضا و قدر الهی» نیز اطلاق می‌گردد.

اما نظام تشریحی به دستورالعمل های الهی به انسان اطلاق می شود که رشد آدمی منوط به رعایت و عمل به آنها بر اساس اراده و اختیار است.

پس تولد یا مرگ را می توان امری تکوینی لحاظ نمود و حکم قتل یا قصاص امری تشریحی است.

ج/۲ - چنین نیست که این دو امر از یکدیگر مفارقت کامل داشته باشند و هیچ تأثیر و تأثری در یکدیگر نداشته باشند. بلکه باید گفت «تشریح» به خاطر همان «تکوین» است و اثر انجام هر امر تشریحی نیز در تکوین است. چنانچه عمل ارادی به احکام است که انسان را به فلاح و حیات جاوید در مقام قرب الهی می رساند. از این رو بسیار اتفاق می افتد که یک عمل تشریحی (مثل نماز، صله ای ارحام، صدقه، دعا و ...)، تأثیر مستقیمی بر یک امر تکوینی مانند طول عمر می گذارد. چنانچه امام صادق (ع) فرمودند: «تعداد کسانی که به واسطه ی گناهان می میرند بیشتر از کسانی است که به واسطه ی سرآمدن عمر می میرند و تعداد کسانی که به سبب نیکوکاری زندگی دراز می کنند از کسانی که با عمر اصلی خود زندگی می کنند افزون است» (شهید مرتضی مطهری (ع)، مجموعه آثار (۱) - تهران، صدرا، چاپ نهم، ۱۳۷۸، ص ۴۰۵ و ۴۰۶)

ج/۳ - همه ی امور تکوینی و تشریحی از ناحیه ی خدا و به امر الهی توسط مأمورین انجام می پذیرد، چنانچه حضرات جبرئیل، میکائیل، عزرائیل با جنودشان مأمورین انزال وحی، توزیع رزق و گرفتن جان هستند و یا انبیا و رسل الهی مأمورین ابلاغ شریعت هستند. و البته ما از تمامی مشیت ها و مأمورین الهی مطلع نیستیم و الزامی هم ندارد که مأمور اجرای امر الهی حتماً مَلَك باشد. چنانچه حضرت خضر (ع) مأمور به امری تکوینی و پایان دادن به عمر آن نوجوان بود و فرمود: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» یعنی من این کارها را به میل و امر خود نکردم. بلکه امر الهی را به انجام رسانده ام.

ج/۳ - در آیات فوق بیان نشده است که حضرت خضر (ع) آن نوجوان یا کودک را «قصاص» کرد تا جا داشته باشد سؤال کنیم به چه جرمی؟ بلکه قید «قتل» شده است، یعنی به امر الهی عمرش را پایان داد و پایان دادن به عمر الزاماً قصاص نیست.

حضرت موسی (ع) نبی و رسول خداوند متعال مأمور به «شریعت - احکام الهی» بود و در شریعت قصاص در مقابل قتل است، لذا معترض شد که تو قصاص کردی؟ به چه جرمی قصاص کردی؟ و اگر جرمی نبوده، پس کار زشتی انجام دادی؟! اما حضرت خضر (ع) مأمور به تحقق اوامر تکوینی الهی بود و به همین دلیل به حضرت موسی (ع) فرمود که تو طاقت صبر با من را نداری.

ج/۴ - خداوند متعال بر اساس علم، حکمت و مشیتش، جان را می دهد و می ستاند. هم حیات بخشی اش بر اساس حکمت است و هم جان ستانی اش. هم برای اعطای حیات سلسله عللی را حاکم نموده است و هم برای اخذ جان علل و عواملی دارد و ضرورتی هم ندارد که همگان از همه ی حکمت ها آگاه باشند و یا آن که عوامل حتماً از ملائک باشند. روزانه ده ها هزار نوزاد به دنیا می آیند و ده ها هزار نوزاد، طفل یا نوجوان نیز از دنیا می روند. بدون آن که ما بدانیم، چرا؟

گاهی خدا برای حفظ ایمان یک مؤمن، ممکن است به او رزق فراوان دهد و گاه ممکن است او را در مضیقه ی معیشت قرار دهد. گاه ممکن است برای حفظ و تقویت ایمانش فرزندی عطا کند و گاه فرزندی بگیرد. چنانچه امام صادق (علیه السلام) فرمودند: خداوند به خاطر صلاح مردی مؤمن فرزند او را هم اصلاح می کند، و خاندان خودش و بلکه اطرافیانش را حفظ می فرماید. و در سایه ی کرامت خدا مدام در حفظ خدا هستند. جالب آن که به دنبال این بیان و به عنوان شاهد به همین ماجرای خضر و موسی علیهما السلام اشاره نموده و افزودند: نمی بینی چگونه خدا صلاح پدر و مادر آن دو را با لطف و رحمت نسبت به آن دو شکر گذاشت؟

آری، خداوندی که به بندگان فرمود «شاکر» باشید، خودش اول شاکر است و شکر بنده ی مؤمنش را با اصلاح امور و برداشتن موانع از سر راهش به جا می آورد، اگرچه ظاهر امر به مذاق ما خوش نیاید.

همچنین پیامبر اعظم (ص) فرمودند: خدا به خاطر صلاح آدمی، امر اولاد، و اولاد اولاد، و امر اهل خانه های پیرامون او را اصلاح می کند، و مادام که در میان آنان است ایشان را حفظ می فرماید. و ایشان نیز در مثال اصلاح امور به همین آیات اشاره نمودند.

گاه خداوند حکیم و رحیم برای اصلاح امور امتی و نسل‌های بعدی، ممکن است قوم و امتی را بردارد و قوم و امت دیگری به جای آنها قرار دهد. چنانچه مثال آنها در تاریخ و آیات قرآن کریم بسیار است و نیز به عنوان یک قاعده در نظام تکوین، خطاب به بندگان مؤمنش فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»
(المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید هر کس از شما از دین خود برگردد به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌ترسند این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.

لذا امر عجیب یا قابل اعتراضی نیست اگر به وسیله‌ی مأمورش، جان کودکی را به خاطر حفظ ایمان والدین مؤمنش بگیرد یا به آنها فرزند دیگری عطا نماید. تا هم به واسطه‌ی این امر ایمان آنها حفظ گردد و هم به واسطه‌ی ایمان آنها کودک به آینده‌ی گناه آلود نرسد و در جوار رحمت الهی جای گیرد.

یک حکایت آموزنده از ولی امر تکوین و تشریح، امیرالمؤمنین (علیه السلام):

در تاریخ مستند است که وقتی حضرت علی (علیه السلام) و مالک اشتر در جنگی شرکت می‌کردند، پس از پایان درگیری با هر دشمنی با صدای بلند «الله اکبر» می‌گفتند. این ذکر نه تنها بیان هدف، اخلاص و نیت بود، بلکه خبر دادن از پیروزی و زنده ماندن نیز بود. مضافاً بر این که شمارش تعداد اذکار، گویای شماره‌ی کشتگان سپاه دشمن بود.

در یک شب که اطلاعات را با هم تبادل می‌کردند، معلوم شد که تعداد اذکار مالک بیشتر است. سؤال کرد: یا امیرالمؤمنین! یعنی من بیشتر از شما درگیر شده و دشمن را به هلاکت رسانده‌ام؟ [چرا که برای او پیشی از امام در هیچ امری متصور نبود]. امام بدین مضمون فرمود: خیر. بلکه تو به هر دشمنی که غلبه می‌یافتی، او را از دم تیغ گذرانده و می‌کشتی، اما من، به نسل او نگاه می‌کردم و اگر قرار بود از او فرد صالحی بیاید، او را نمی‌کشتم.

اگر خوب تعمق کنیم، در این حکایت و جملات کوتاه، درس‌های بزرگی است. حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنجا که مأمور به تشریح است، به جنگ کفاری که به محاربه برخاستند می‌رود، جهاد و قتال می‌نماید و می‌کشد، اما آنجا که مأمور به «تکوین» است، از قصاص و قتل او می‌گذرد.

شبهه ۲: آیا حضرت ابراهیم(ع) [طبق سوره انعام]، ابتدا به ماه و ستاره گرویده و العیاذ بالله مشرک شدند، یا برای هدایت دیگران متوسل به یک نوع دروغ شد و چه لزومی داشت؟ (دکترای علوم سیاسی) (۴ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

بدیهی است که هر دو حالت، فرض خطا در مورد اعتقادات، رفتار و شیوهی تبلیغ آن پیامبر والا مقام(ع) است.

اقوال در این خصوص بسیار است، برخی که راه به جایی نیافته‌اند، برای توجیه خود و دیگران سخنانی یافته‌اند! مثل این که گفته‌اند: چه اشکالی دارد که در طفولیت بر اساس آئینی که متداول بوده چنین گمان نموده باشد؟ - و یا - در مقام تحقیق و تفحص برای رسیدن به حقایق هیچ اشکالی ندارد که آدمی ابتدا چنین تصور و باوری داشته باشد و سپس پیگیری نموده و به حقایق برسد! - و یا - این اتفاقات برای او در عالم رؤیا رخ داده بود و نه در عالم واقع و ...

اما همه‌ی این مفروضات توجیهی خطاست. چرا که اولاً انبیای الهی هیچ سابقه‌ی کفر و شرکی ندارند، حتی در طفولیت. ثانیاً در معرفت و وحدانیت خدا هم لحظه‌ای شک نمی‌کنند که با تحقیق و تفحص به حقیقت برسند. و ثالثاً دچار رؤیاها و یا اوهام کفرآمیز نیز نمی‌گردند و ... اهل عصمت(ع) از این اتهامات بری هستند.

اگر به آیات اول و آخر ذکر این حکایت در سوره‌ی «الانعام» دقت کنیم، متوجه می‌شویم که اولاً ایشان به ملکوت آسمان‌ها و زمین علم شهودی داشتند، پس نیازی به تحقیق نبود و ثانیاً این محاجه در عالم واقع با مشرکین انجام گردیده است.

در آیه‌ی اول و قبل از آغاز بیان این محاجه یا مباحثه تصریح می‌نماید که او به عموی خود آزر گفت تو و قومت چون بتان را خدا فرض نمودید در گمراهی هستید، یعنی ایشان موحد بود و نه تنها شکی نداشت، بلکه از اهل یقین بود، چرا که در ادامه فرمود:

«وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.» (الأنعام، ۷۵)

ترجمه: و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایانیم تا از جمله‌ی یقین کنندگان باشد.

در پایان ذکر این مباحثه نیز تصریح می‌نماید که در نتیجه به مشرکین فرمود: من از شما بری هستم. پس معلوم می‌شود که خواب و رؤیا نبوده، بلکه واقعاً با آنان بحث و استدلال کرده است:

«... قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.» (الأنعام، ۷۸ و ۷۹)

ترجمه: ... گفت ای قوم! من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم * من از روی اخلاص پاکدلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.

بدیهی است که صرف آن که انسان فهمید ماه، خورشید و ستاره خالق و رب نیستند، دلیل نمی‌شود که آنی بفهمد، پس الله جل جلاله فاطر آسمان‌ها و زمین است و سریع نیز موحد و مخلص گردد. چرا که از کجا معلوم، شاید چیزهای دیگری خدا باشند؟!

وحدت حق، کثرت باطل:

اگر از مردم سؤال شود که دو تا چند تا می‌شود؟ از عالم و عامی سریع پاسخ خواهند داد: «چهار تا». اما اگر بپرسند: دو تا چندتا نمی‌شود؟ پاسخش هیچ گاه تمامی نخواهد داشت. همین‌طور است مسئله-ی توحید و شرک. حق واحد است، اما باطل کثرت دارد. اگر انسان با عقل بیاید که «لا إله الا الله»، می‌فهمد که غیر از او هیچ چیز دیگر آله و رب نمی‌باشد، اما اگر دنبال تحقیق و امتحان و آزمایش تک به تک مخلوقات

بیافتد که آیا خدا هستند یا نیستند؟ هیچ گاه تمامی نخواهد داشت و در این شرک یا شبهه باقی می ماند تا از دنیا برود.

پس رسیدن به این مقام موحدی، معرفت، یقین و اخلاص، آن هم در سطح حضرت ابراهیم^(ع)، سابقه می خواهد و با دیدن افول و غروب چند جرم رخشنده در آسمان ایجاد نمی گردد.

برای روشن شدن موضوع و چگونگی این مباحثه توجه به چند نکته لازم است:

الف - مخاطب شناسی: این همان ضعف بزرگی است که جهان اسلام در عرصه تبلیغات از آن رنج می برد و برعکس جهان کفر بسیار بیشتر و بهتر به زوایای آن شناخت یافته و توجه دارد! بدیهی است وقتی پیامبری برای دعوت عده ای عوام، مشرک، جاهل و بت پرست آمده است، ابتدا به حد عقول و درکشان با آنان سخن گفته و مباحثه می نماید، تا کم کم رشد کنند و حقایق را بهتر بفهمند. و اگر عقلشان آن قدر محجوب باشد که سخن حق و استدلال عقلی کاربردی نداشته باشد، از طرق شهودی و قابل رؤیت وارد میگرد (مثل معجزات). که ایشان نیز همین روش را اتخاذ نمودند.

نکته دیگر آن که رد إله یا رب بودن هر چیزی که از صفات مخلوق و مصنوع برخوردار باشد، مقدم بر اثبات وجود خداوند است. چنانچه در آموزه های وحی نیز «لا إله» مقدم بر «الّا الله» و همچنین «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ» مقدم بر «وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ» است. آن حضرت نیز ابتدا بطلان إله و رب بودن اجرام آسمانی که بزرگتر و غیرقابل دسترس بودند را به اثبات رساندند تا تکلیف اجرام زمینی و بت های دست ساز نیز بیش از پیش مشخص گردد. و برای تحقق این مهم نیز با زبان خودشان و به میزان فهم خودشان با آن مشرکین مباحثه نمودند و به عینه نیز نشان دادند.

ب - دروغی نیز در کار نبود: این روش گفتگو در مباحثه همین امروز در میان خود ما نیز متداول است، به ویژه وقتی با افراد لجوج گفتگو یا بحث می کنیم. به عنوان مثال فرض بفرمایید که هوا صاف و آفتابی است و خورشید می درخشد، اما عده ای لج کنند که خیر هوا ابری است و باران می بارد. اگر شما در محاجه و مباحثه به آنان (برای مجبور کردن به درک واقعیت) بگویید: «بسیار خوب، هوا ابری و بارانی است، حالا برویم بیرون بنیم این ابر و بارانی که شما می گوئید چگونه است؟!» سپس در بیرون استدلال کنید که «اگر هوا ابری است، پس چرا خورشید این چنین داغ، سوزان و روشن می درخشد و اگر باران می بارد، چرا قطره ای به زمین نرسیده و هیچ جا مرطوب نمی شود، پس من این ادعای شما را قبول ندارم». حال آیا کسی می تواند به شما معترض شود که چرا ابتدا قبول کردید که هوا ابری و بارانی است؟!

حضرت ابراهیم^(ع) نیز همین کار را کردند، به گروه ستاره پرست که اصرار و لجاحت به إله بودن ستاره داشتند، گفتند: بسیار خوب [به گفته ی شما] ستاره رب من است. بعد تأمل نمودند تا ستاره افول کرد و فرمود: «قَالَ لَا أُحِبُّ الْأَفْلِينَ - گفت: من افول کنندگان را دوست ندارم». عده ای دیگر لجاحت کردند که خیر، ماه بزرگتر از ستاره است، پس او إله و رب است! با آنها نیز همین طور رفتار نمود و گفت: بسیار خوب [به گفته شما] ماه رب من است. ماه که افول کرد، دیگر نرمود من افول کنندگان را دوست ندارم، چرا که آن را یک بار ابراز کرده بود. بلکه بر اعتقاد راسخ خودش و درستی آن استناد کرد و فرمود: من هم اگر مثل شما گمراه بودم و خدا هدایت نکرده بود، همین اعتقادات را پیدا می کردم:

«فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» (الانعام، ۷۷)

ترجمه: و چون ماه را در حال طلوع دید گفت این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدید شد گفت اگر پروردگار مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.

وقتی این استدلال به عین صورت گرفت، عده ای گفتند راجع به خورشید چه؟ آن که از همه بزرگتر است؛ گفت: بسیار خوب، خورشید رب من است، حالا ببینیم نتیجه ی این ادعا چه می شود؟ لذا با غروب خورشید، بار دیگر بر اعتقاد راسخ خود، درستی و حقانیت آن تصریح نمود و از مشرکین اعلام برائت کرد:

«فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (الانعام، ۷۸)

ترجمه: پس چون خورشید را برآمده دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است و هنگامی که افول کرد گفت ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می‌سازید بیزارم.

«إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الانعام، ۷۹)

ترجمه: من از روی اخلاص پاك‌دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمان‌ها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم.

قومش که این استدلال‌های عینی، شهودی و غیرقابل رد یا تشکیک را دیدند، با او به منازعه و جدل پرداختند. اما دیگر جایی برای منازعه نبود، لذا به آنان فرمود:

«وَحَاجَّةُ قَوْمِهِ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ» (الانعام، ۸۰)

ترجمه: و قومش با او به ستیزه پرداختند. گفت: آیا با من درباره‌ی خدا مواجه می‌کنید و حال آن که او مرا راهنمایی کرده است و من از آنچه شریک او می‌سازید بیمی ندارم مگر آنکه پروردگارم چیزی بخواهد علم پروردگارم به هر چیزی احاطه یافته است. پس آیا متذکر نمی‌شوید؟!

این روش استدلال امروزه نیز ادامه دارد:

امروزه نیز موحدین در مقابل کفار، مشرکین، ماده‌گراها و یا به تعبیری ماتریالیست‌ها، همین روش بحث را دارند. مثلاً استدلال می‌کنند: شما مدعی هستید که جهان از یک تصادف یا انفجار بزرگ اولیه (Big Bang) به وجود آمده است. بسیار خوب، قبول. اما بفرمایید که چه چیزی با چه چیزی تصادف کرد و یا چه چیزی منفجر شد؟ عدم که نه منفجر می‌شود و نه با عدم تصادف می‌کند؟! پس این ادعا مورد قبول نیست.

یا مثلاً به هگلیست‌ها یا به تعبیری دیالیک‌تیکی‌های هگلی می‌گویند: شما مدعی هستید که هر چیزی (تز) در درون خود ضدخودش (آنتی تز) را داراست که از برخورد آنها با یکدیگر، چیز سومی (سنتز) پدید می‌آید؟! بسیار خوب، قبول. اما یک مثال بیاورید. اگر بگویید که تخم مرغ نطفه‌دار جوجه می‌شود و یا شیر می‌گندد، مثال غلطی است. چرا که در تخم مرغ و شیر میلیون‌ها سلول وجود دارد و از آب، چربی، لاکتوز، قند، پروتئین و ... تشکیل شده‌اند. یعنی مرکب می‌باشند. و باید دقت کرده و متذکر شوید که به تضاد چیزی با چیز دیگر که «تضاد درونی» نمی‌گویند، این تضاد بیرونی است. لذا برای اثبات «تضاد درونی» ابتدا باید یک نمونه شیء واحد (که ترکیب نباشد) معرفی کنید، که آن هم وجود خارجی ندارد. (خدا واحد است و مثل و مانند نیز ندارد). پس ما به حکم عقل و آنچه مشهود است، به این «تضاد درونی» شما باور و اعتقادی نخواهیم داشت.

حال آیا در این مباحثات جایز است که کسی اشکال کند: شما چرا ابتدا گفتید: «بسیار خوب، قبول. لابد ابتدا قبول کرده بودید و بعداً به نادرستی آنها پی بردید؟!»

شبهه ۴: در سایت ضد دین آمده: اسلام خیلی به تحقیق اهمیت می دهد، پس آیه ۹۴ از سوره نساء را بخوانید که گفته به هنگام سفر در راه خدا، افرادی که مواجه می شوید را خوب بررسی کنید تا مبادا مؤمنینی را به تصور این که کافر است بکشید ...، این یعنی هر کس مثل شما به الله اعتقاد نداشت را بکشید و فقط مواظب باشید، مؤمن را اشتباهی نکشید. (۱۳ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

الحمدلله که اقرار دارند اسلام خیلی به تحقیق اهمیت می دهد. اما ای کاش نویسنده‌ی [نویسندگان] این مطالب نیز برای تحقیق اهمیتی قائل می شد و اول تحقیق می کرد و بعد مطلب می نوشت. البته خداوند متعال که خالق مؤمنین و کفار است و به تمامی سر و علن آنها آگاه است، خود می فرماید که این قرآن بر ظالمین چیزی جز خسران بیشتر نمی افزاید:

«وَتَزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الاسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید.

لذا اگرچه قرآن را می خوانند، اما چون در موضع باطل هستند و برای ظلم به قرآن و مسلمین می خوانند، نه تنها چیزی نمی فهمند، بلکه هر آنچه خوانده اند نیز موجب خسران بیشترشان می گردد. چرا که از روی جهل و تکبرشان، به جدال، نزاع، تحریف و تفسیر به رأی می پردازند. آنها می دانند که چه بسا بسیاری از مخاطبین آنها حوصله‌ی رجوع به قرآن و تحقیق پیرامون موضوع را نداشته باشند و چه بسا بسیاری به صرف این که منبعی ذکر شده است، هر آنچه بیان شده را درست بپندارند. و این یکی از روش های ظالمین در ضدتبلیغ (جنگ نرم) است.

آیه‌ی مذکور و ترجمه اش به شرح ذیل است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَصَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللَّهِ مَغَانِمٌ كَثِيرَةٌ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا» (النساء، ۹۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید چون در راه خدا می روید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند مگویید تو مؤمن نیستی [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجوید چرا که غنیمت های فراوان نزد خداست قبلاً خودتان [نیز] همین گونه بودید و خدا بر شما منت نهاد پس خوب رسیدگی کنید که خدا همواره به آنچه انجام می دهید آگاه است.

توضیح: بدیهی است که منظور رفتن در راه خدا، سفر زیارتی و سیاحتی نیست. مثلاً کسی راهی قم، اصفهان یا لندن گردد و سر راه با هر کس برخورد نمود، تحقیق کند و اگر دید کافر است، او را بکشد! بلکه «صَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» خارج شدن و رفتن به جبهه و جنگ است. چنانچه آیات قبل و بعد نیز نشان می دهد که موضوع بحث، جهاد در راه خدا با مال جان و بیان افضلیت کسانی که حرکت و جهاد می کنند نسبت به تبلیغ های دنیاگرا است. اگرچه هر دو داعیه‌ی اسلام و ایمان داشته باشند.

خوب، در آیه‌ی مذکور تذکر داده شده است که وقتی جنگی در گرفت، اولاً حرکت شما باید «فی سبیل الله» باشد، یعنی فقط برای خدا حرکت کنید و نه متاع دنیا، ثانیاً اگر در این جنگ بر دشمنی غلبه پیدا کردید و او حتی به خاطر نجات جاننش اظهار ایمان و اسلام کرد، شما به خاطر طمع غنیمت، نگویید که خیر فایده‌ای ندارد و تو کافری و او را بکشید. بلکه به خدا، آخرت و پاداش او چشم داشته باشید و نه به غنائم جنگی و یا منافع دنیوی. و متذکر می شود که خود شما نیز همین طور بودید. در واقع می فرماید که به هنگام غلبه، آن هم برای متاع دنیا و غنیمت، همه را از دم تیغ نگذرانید. مهلت بدهید، برگردد (ولو به ظاهر) و کشته نشود.

حال این دستور خوبی است یا بدی است؟ آیا ضمن انطباق با عدل و انصاف، با رحمت و رأفت نیز منطبق است یا خیر؟ در کدام قانون، مکتب و دینی چنین است؟!

امروزه که دشمنان اسلام دم از حقوق بشر و لیبرال دموکراسی می‌زنند، ضمن توجیه کشتارهای جمعی زنان و کودکان بی گناه به بهانه‌ی ضرورت «دفاع از حقوق بشر» - «مبارزه با تروریسم» - «جنگ پیش‌گیرانه» و دست آخر «جنگ بشردوستانه» که به دکتترین اواما معروف شده است، به صراحت می‌گویند: «هر کس با ما نیست، علیه ما است (یعنی راه سومی متصور نیست) و ما نیز حق داریم او را (از هر ملیتی که باشد) در هر کجا یافتیم، دستگیر کنیم، بدزدیم و یا ترور کنیم و بکشیم. - جرح بوش». همچنین رسماً اعلام می‌نمایند که به خاطر منافع امریکا (غنیمت) می‌توانیم به هر کجا لشکرکشی کرده و کوچک و بزرگ یا زن و مرد را با هم بکشیم. حتی اگر از مردم بی‌دفاع باشند و نه سربازان جنگی. و هر نوع شکنجه را برای پلیس و نظامیان خود به هنگام بازپرسی (یعنی قبل از اثبات جرم) نیز قانونی اعلام کرده‌اند!

حال اعتراض دارند که اگر دشمن به هنگام شکست حتی به ظاهر اعلام مسلمانی کرد، او را نکشید و خوب تحقیق کنید که مبادا واقعاً مسلمان شده باشد، یا مبادا جاسوس و منافق باشد و ...، دستور و قانون خوبی نیست و این یعنی هر گاه سفر رفتید، سر راه هر کس را دیدید تحقیق کنید و اگر متوجه شدید که به الله اعتقاد ندارد بکشید؟!

«فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ» (البقره، ۱۰)

ترجمه: در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت.

شبهه ۵: در سوره توبه آیه ۱۱۱ آمده خدا جان و مال مؤمنین را در مقابل بهشت می‌خرد و این وعده در قرآن، تورات و انجیل آمده است و اینها کسانی هستند که می‌کشند و کشته می‌شوند. بله، در قرآن و تورات به کرات دستور کشتن از طرف خدایشان آمده، ولی در انجیل دستوری به کشتن دشمنان و مخالفان نیست و حتی آمده است «آنکس که با شمشیر بکشد با شمشیر نیز کشته خواهد شد». پاسخ این قبیل شبهات چیست؟ (۱۳ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

معلوم است که نه قرآن را خوانده اند و نه تورات و انجیل را. لازم است به نکات مهم ذیل اشاره گردد:

الف - بدیهی است که وقتی خداوند متعال در کلام وحی قرآن از آنچه در تورات و انجیل آمده سخن به میان می‌آورد، تورات و انجیلی است که خودش به حضرات موسی و عیسی علیهم السلام وحی نموده است و نه تورات‌های عهد قدیم، عید جدید ...، یا انجیل‌های متعددی که به نام‌های یوحنا، مقرس، لوقا، متی و ... (یک پیامبر و ۵ انجیل) و یا انجیل‌هایی که جدید از زیر خاک در می‌آید، مانند انجیل یوسف، انجیل مریم و

ب - شکی نیست که نه تنها هیچ یک از انبیای الهی ذلیل و تو سری خور نبودند، بلکه خداوند متعال نیز بندگان را به واسطه‌ی آن انبیا به تسلیم در مقابل زورگویان دعوت نموده است و هرگز نفرموده که اگر سمت راست صورتت را سیلی زدند، سمت چپ را بیاور تا بزنند. این دروغ‌ها را سلاطین زورگو ساخته‌اند. آیا تا به حال کسی به اینها نگفته است که اگر العیاذبالله حضرت عیسی^(ع) اینقدر در مقابل ستمگران و زورگویان ذلیل بوده، پس چرا آن قدر آزارش دادند و به قول شما به صلیب کشیدند؟! و گویا هیچ تأمل نکرده اند که «آنکس که با شمشیر بکشد با شمشیر نیز کشته خواهد شد» به شمشیر کیست؟ ملائک یا مؤمنین؟ و آیا این خود دال بر ضرورت مقابله و حتی قصاص نیست؟

ج - در انجیل‌های فعلی که دستور خودزنی و مثله کردن خود به واسطه‌ی یک گناه نیز آمده است. مانند:

«شنیده‌اید که گفته شده است زنا مکن. لیک شما را می‌گویم که هر کس زنی را از روی میل کردن به او در نگرد، همان دم در دل خویش با او زنا کرده است. اگر چشم راستت ترا به گناه کشاند، آن را بر کن و از خویشتن دور کن؛ چه ترا آن به که از اعضای تو یکی از میان برود و تن تو از پای تا به سر درون دوزخ افکنده نشود. و اگر دست راستت ترا به گناه کشاند، آن را قطع کن و از خویشتن دور کن؛ چه ترا آن به که از اعضای تو یکی از میان برود و تن تو درون دوزخ نرود.» (انجیل متی، باب ۵ آیات ۲۷ تا ۳۰)

حالا تصور کنید که کسی بخواهد به چنین انجیلی ایمان آورده و عمل کند. از یک سو دشمن تکه‌تکه اش می‌کند و او باید نه تنها دم بر نیاورد، بلکه قبا و ردایش را نیز به او هدیه نماید، از سوی دیگر حتی دو ساعت هم طول نمی‌کشد که مجبور می‌شود به خاطر گناه، هر دو دست خود را قطع کند، هر دو پای خود را ببرد، هر دو چشم خود را خارج کرده و دور بیاندازد، هر دو گوش خود را به خاطر شنیدن دروغ و غیبت و ... جدا کند و حتی زبان خود را نیز از حلقومش درآورد!

آری، این فقط اسلام عزیز است که فرماید اگر مرتکب گناهان شخصی شدی، برو یک گوشه با خدایت خلوت کن و بگو: «إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَ بِحَمْدِكَ ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ تَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي - الهی جز تو نیست، تو منزهی و به ستایشت برخاسته‌ام، به خودم ظلم کردم و بر اساس جهلم عمل کردم» - و ضمن این که توبه می‌کنی، هرگز از رحمت الهی ناامید نشو و نیز هیچ گاه گناه خود را نزد دیگران برملا نکن و آبروی خود را نیز و

معامله‌ی جان و مال با خدا

آیه‌ی مبارکه و ترجمه‌ی آن که از روشن‌گرترین، زیباترین و ژرفترین مفاهیم حیات معقول است، به شرح ذیل می‌باشد:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (التوبة، ۱۱۱)

ترجمه: در حقیقت خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده‌ی حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده‌ی اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.

توضیح:

در این آیه‌ی زیبا، تصریح شده است که دنیا دار معامله است. انسان در این دنیا دائماً در حال تجارت است و هیچ چیزی به دست نمی‌آورد مگر آن که چیزی در مقابل آن بپردازد. حتی اگر انسان به دو رکعت نماز قیام کند، دست کم ۵ دقیقه از عمر شریف خود را در مقابلش هزینه می‌نماید.

پس دنیا دار تجارت و معامله است. و انسان عاقل باید بهترین تجارت‌ها را که نه تنها ریسکی در آن نیست، بلکه بهترین سود قطعی را در پی دارد انجام دهد.

در هر تجارتی چهار محور (اصل) وجود دارد که عبارتند از: فروشنده، کالا، خریدار و قیمت.

در این بازار، فروشنده انسان است، و هر چه که برای فروش دارد یا مال است و یا جان. فقط می‌ماند که به چه کسی می‌فروشد و چند؟ خداوند می‌فرماید: هر چند آنچه داری از من و امانت است، اما سالم برگردانی خودم می‌خرم و به قیمت بهشت، به قیمت حیات جاوید در نعمات، به بهای قرب خودم. و اگر به من نفروشی، خریدار دیگری وجود ندارد به جز شیطان یا شیاطین. آنها خود به خود چیزی ندارند که در مقابل به تو بدهند، لذا فقط وعده‌ی دروغ و چک بی‌محل می‌دهند، گمراه و اغفالت می‌کنند. پس به خودم بفروش.

بدیهی است که در بازار الهی فقط کسانی وارد شده و معامله می‌کنند که مال و جانشان را در طبق اخلاص گذاشته و به او عرضه می‌دارند. پس در بازار الهی چهار محور تجارت به شرح ذیل است:

فروشنده: انسان موحد و مؤمن؛

کالا: مال و جان؛

مشتری: الله جل جلاله؛

قیمت: مقام قرب الهی در بهشت.

لذا فقط در سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۱۱ که به صراحت می‌فرماید خدا مشتری است (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى) به این تجارت دعوت نشده است، بلکه در آیه‌ی دیگری نیز با تصریح بر «تجارت» به ایمان و معامله‌ی جان و مال با خدا دعوت شده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِّنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ يُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (الصف، ۱۰ تا ۱۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند * به خدا و فرستاده‌ی او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است * تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش در بهشت‌های همیشگی درآورد این [خود] کامیابی بزرگ است.

هر لحظه از عمر انسان، تجارتی است که یا با خدا و یا با غیرخدا صورت می‌پذیرد و در هر لحظه انسان کشته می‌شود. کشته‌ی مال، کشته‌ی جاه، کشته‌ی مقام، کشته‌ی شهوت، کشته‌ی جهل ... و هر لحظه نیز

می‌کشند. عمر دیگران، وقت دیگران، اموال دیگران که عمری برایش صرف کرده‌اند، آبروی دیگران و حتی آینده‌ی دیگران.

آیا غیر از این است امروز امریکا، انگلیس و اسرائیل (صهیونیسم بین‌الملل)، نه تنها جان مسلمانان را می‌گیرند و آنها را قتل عام می‌کنند، بلکه آنچه در گذشته اندوخته‌اند را می‌گیرند و آینده‌ی آنها را نیز به آتش می‌کشند؟!

بدیهی است که خداوند متعال در اینجا دستور نمی‌دهد که اگر پیراهنت را گرفتند، ردایت را پیش‌کش کن. اگر مالت را گرفتند، جان را تقدیم کن و اگر جانت را هدف قرار دادند، نوامیست را هدیه کن. این آموزه‌ها فقط تعلیمات همان زورگویان است که می‌خواهند در مقابل ظلمشان نه تنها اندک مقاومتی نیز نباشد، بلکه حتی زحمت هم نکشند و مردم خود دو دستی تقدیم کنند. مانند دورغ‌های ذیل که به خدا و حضرت عیسی (ع) نسبت داده شده است:

«شنیده‌اید که گفته شده است چشم در برابر چشم و دندان در برابر دندان. لیک شما را می‌گویم که برابر بدکار قد می‌فرازید: برخلاف، چون کسی بر گونه‌ی راست تو سیلی نواخت، گونه‌ی دیگر را به سوی او گردان؛ اگر بر آن است تا به محکمه‌ات کشاند و پیراهنت را بگیرد، ردای خویش را نیز بر او واگذار؛ اگر ترا به پیمودن هزار گام واداشت، دو هزار گام با او بپیمای.» (انجیل متی، باب ۵ آیات ۳۸ تا ۴۲)

«شنیده‌اید که گفته شده است هم‌نوع خویش را دوست بدار و از دشمنت بی‌زاری جوی. لیک شما را می‌گویم که دشمنان خویش را دوست بدارید و از برای آزارگرائتان دعا کنید، از آن روی که پسر پدر خویش گردید که در آسمان‌ها است، چه او خورشیدش را بر سر نیکان و بدان برمی‌آورد و باران را بر دادگران و ستمکاران فرو می‌بارد. چه اگر دوستداران خویش را دوست بدارید، شما را چه پاداشی خواهد بود؟ آیا خراجگیران نیز چنین نمی‌کنند؟ و اگر برادران خویش را سلام گویند، چه فضیلتی از شما سر زده است؟ آیا مشرکان نیز چنین نمی‌کنند؟» (انجیل متی، باب ۵ آیات ۴۳ تا ۴۸)

در آموزه‌های وحی تحریف نشده (قرآن کریم)، نه پسر پدر خویش گردیده است و نه برعکس. نه نیکی به اقربا، دوستان و نزدیکان بی‌اجر مانده است و نه تسلیم و ذلت اجر دارد. و به عزت، استقلال، حریت، مقاومت، مجاهدت در قبال ظلم و ظالمین و ... حتی به قیمت از دست دادن مال و جان در راه خدا توصیه و امر شده است. هر چند که کافران و مشرکان را خوش نیاید:

«مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد^[ص] پیامبر خداست و کسانی که با اویند بر کافران سخت‌گیر [و] با همدیگر مهربانند، آنان را در رکوع و سجود می‌بینی، فضل و خشنودی خدا را خواستارند علامت [مشخصه] آنان بر اثر سجود در چهره‌هایشان است این صفت ایشان است در تورات و مثل آنها در انجیل چون کشته‌ای است که جوانه‌ی خود برآورد و آن را مایه دهد (رشد دهد) تا ستبر شود و بر ساقه‌های خود بایستد و دهقانان را به شگفت آورد تا از [انبوهی] آنان [خدا] کافران را به خشم دراندازد، خدا به کسانی از آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند آمرزش و پاداش بزرگی وعده داده است.

شبهه ۶: شبهه می‌کنند: چرا اسلام این قدر خشونت دارد که می‌گوید: کافرانی که نزدیک شما هستند را بکشید (سوره توبه آیه ۱۲۳- یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ...)? (دانشجوی مکانیک) (۱۸ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اسلام از ادیان و نیز قرآن از کتب تحریف شده‌ی الهی و یا از مکاتب من درآوردی بشری نیستند که بتوان بر آن چنین ایراداتی وارد نمود، بلکه کتاب و دین الهی هستند. قرآن کلام همان خدایی است که همه‌ی جهانیان و از جمله انسان‌ها (اعم از کفار یا مؤمنین) را آفریده است و بهترین قوانین را در هر امری، شخصی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی، اخلاقی، نظامی و ...، برای رشد، نجات و تکامل بشر بیان نموده است. لذا هر کجا مواجه شدید مطلب خلاف عقلی را (برای ایجاد شبهه و ضدتبلیغ) مطرح می‌کنند، مطمئن باشید که در ترجمه، شرح، تفسیر یا ...، تحریف می‌کنند و سپس به همان تحریف خود حمله ور می‌گردند.

خداوند متعال هیچ گاه نفرمود که «کافران نزدیک به خود را بکشید»، که اگر فرموده بود، دست کم در زمان حکومت رسول اعظم^(ص) این کار را می‌کردند، نه این که حتی در فتح مکه که در غصب کفار بود، خانه‌ی ابوسفیان را «خانه‌ی امن» بخوانند و اعلام کنند که هر کس می‌خواهد به کفر باقی بماند، اما سر جنگ ندارد، وارد این خانه شود تا در امان بماند.

متن و ترجمه‌ی آیه چنین است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (التوبه ۱۲۳)

ترجمه از مرحوم آیت الله مشکینی^(ه): ای کسانی که ایمان آورده‌اید با کسانی از کفار پیکار کنید که به شما نزدیک‌ترند و حتماً باید در شما شدت و صلابت (در عمل) بیابند، و بدانید که خداوند با پرهیزگاران است.

الف - «قاتلوا» به معنای «بکشید» نیست، بلکه به معنای کارزار یا مبارزه است، که البته ممکن است که به کشتن یا کشته شدن نیز بیانجامد. در هر حال در جنگ لبخند نمی‌زنند و شیرینی و گل نیز به یکدیگر هدیه نمی‌کنند.

ب - از سیاق آیه و آیات قبل معلوم می‌شود که موضوع بحث «جنگ و شرایط جنگی» است، نه این که هر کسی هر کفاری را که نزدیک خود دید بکشد.

در این آیات استراتژی‌ها و روش‌های جنگ با کفار بیان شده است که معمولاً همان‌ها آغازگر جنگ با مسلمان هستند. در آیه‌ی قبل می‌فرماید که وقتی جنگ می‌شود همه‌ی مؤمنین از شهرها به طرف جبهه‌ها کوچ نکنند، بلکه عده‌ای بروند و عده‌ای بمانند و به تعلیم و تعلم، فراگیری و آموزش دین بپردازند. و در این آیه نیز یاد می‌دهد که دشمنان دور دست، شما را از دشمنان نزدیک و همسایه غافل ننماید.

نکته: شاید جوانان عزیز اطلاع زیادی نداشته باشند، اما در زمان جنگ تحمیلی، عده‌ای ستون پنجمی برای تضعیف جبهه‌ها به نفع رژیم بعث صدام (در واقع امریکا و صهیونیسم)، جو و جنجالی راه انداختند که ما نباید عازم جبهه‌های این جنگ شویم، بلکه باید عازم جبهه‌های جنگ با اسرائیل گردیم!

این جو و شایعه، پس از قدرت گرفتن جبهه‌ی ایران اسلامی و فتح خرمشهر و آغاز برنامه‌ریزی جهت عملیات رمضان (۱-۱۳۶۰) قوت گرفت. در شرایطی که ایران قدرت خود و ضعف جبهه‌ی صدام را برای تنبیه متجاوز نیز مساعد می‌دید. در همین دوران بود که اسرائیل حمله‌ی شدیدی به جنوب لبنان کرد و کشتار وحشتناکی به راه انداخت و زمینه برای ایجاد انحراف و اعوجاج در اذهان عمومی مجاهدین جبهه‌ی اسلام مساعد گردید. منافقین ستون پنجمی (داخلی‌های خود فروخته) از همین راه وارد شدند و جو ساختند که ما باید جبهه‌ی عراق را ترک کرده و به جنگ با اسرائیل عازم شویم!

جو آن قدر شیوع پیدا کرد و سنگین شد که حضرت امام^(ه)، که ولی فقیه و فرماندهی کل قوا بود به میدان آمد و فرمود: «راه قدس از کربلا می‌گذرد». و با همین جمله، همه‌ی نقشه‌ها و توطئه‌ها نقش بر آب شد.

این سخن و استراتژی تعیین کننده، تأویلی از همین آیه در مقام اجرا است. یعنی «دشمن دور شما را از دشمن نزدیک غافل نکند» - یعنی: «در جنگ، دشمنی که نزدیکتر است را به بهانه‌ی دشمنی که دورتر است، رها نکنید» و به گونه‌ای عمل کنید که شدت و غلظت را در مقاومت و کارزار شما ببینند. [«غِلْظَةُ» نیز به معنای صلابت، قدرت و هیبت است، نه سنگدلی و بدخلقی].

ج - دقت شود که آیات جهادی قرآن کریم، همچون آیات توحیدی و چه بسا بیشتر، دشمنان را آزار می‌دهد، چرا که آنان از روی طبع، هم جان و مال مسلمین را می‌خواهند و هم مایلند با کمترین زحمت و مقاومتی نیز مواجه نگردند. از این رو همزمان با شعایر جنگ طلبانه‌ی آمریکا و اسرائیل، بر شدت حملات خود در جنگ نرم علیه آیات جهادی و جنگی «قتالی» قرآن کریم افزوده‌اند.

ج/۱ - دقت شود که استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها و قوانین مربوط به جنگ و شرایط جنگی، یکی و دو تا نیستند، لذا در قرآن کریم (اسلام) نیز فقط به یک مسئله اشاره نشده است که بتوانند آن را مورد نقد یا بهتر بگوییم حمله‌ی ضدتبلیغی قرار دهند. مثلاً: اگر با شما جنگیدند، حتماً با آنها بجنگید - اگر دست از جنگ کشیدند، شما نیز مراعات کنید - اگر صلح خواستند اصرار به جنگ نکنید - اگر تحت ذمه درآمدند مراعاتشان را بکنید - اگر صلح طلبیشان برای نفاق و فتنه بود، اصلاً فریب نخورید که فتنه بزرگتر از قتل است و ...، مضاف بر این که نه در جنگ و نه در غیر جنگ، هیچ کس اجازه ندارد سرخود جان و مال کسی [حتی کافر یا منافق] را مورد تعرض قرار دهد و احکام فراوانی دارد.

مطالب مرتبط:

س: در سبابت ضددین آمده: اسلام خیلی به تحقیق اهمیت می‌دهد، پس آیه ۹۴ از سوره نساء را بخوانید که گفته به هنگام سفر در راه خدا، افرادی که مواجه می‌شوید را خوب بررسی کنید تا مبادا مؤمنینی را به تصور این که کافر است بکشید ...، این یعنی هر کس مثل شما به الله اعتقاد نداشت را بکشید و فقط مواظب باشید، مؤمن را اشتباهی نکشید.

* * *

س: در سوره توبه آیه ۱۱۱ آمده خدا جان و مال مؤمنین را در مقابل بهشت می‌خرد و این وعده در قرآن، تورات و انجیل آمده است و اینها کسانی هستند که می‌کشند و کشته می‌شوند. بله، در قرآن و تورات به کرات دستور کشتن از طرف خدایشان آمده، ولی در انجیل دستوری به کشتن دشمنان و مخالفان نیست و حتی آمده است «آنکس که با شمشیر بکشد یا شمشیر نیز کشته خواهد شد». پاسخ این قبیل شبهات چیست؟

شبهه ۷: خدا هادی همه بندگان و قرآن کتاب هدایت همگان است، پس تفسیر و تأویل نمی‌خواهد و همین ظاهر قرآن برای هدایت کفایت می‌کند. پاسخ متقن و مستدل و قرآنی چیست؟ (کارشناسی حقوق) (۲۰ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا چنین قاعده‌ای در ظاهر قرآن آمده است یا از خودشان درآورده و به خدا، اسلام و قرآن نسبت می‌دهند و در نتیجه به رغم آن که «تفسیر» و نیاز به آن را رد می‌کنند، خودشان تفسیر به رأی می‌کنند؟! در ظاهر قرآن نه تنها چنین قاعده‌ای بیان نشده، بلکه مکرر به عکس آن تصریح شده است.

الف - اگر ظاهر قرآن برای هدایت کفایت می‌نمود، دیگر ضرورتی نداشت که خداوند انبیایش را گسیل نماید و فقط به آنان وحی بفرستد؛ کتاب یا لوحی می‌فرستاد تا همگان بخوانند و هدایت گردند. و به طور کلی اگر صرف ظاهر کتاب کفایت می‌نمود، دیگر این همه مدرسه و دانشگاه تأسیس نمی‌شد و این همه معلم و استاد به تعلیم و تعلم مشغول نمی‌شدند؛ کتاب شعری را منتشر و توزیع می‌کردند تا همه شاعر، ادیب و شعرشناس شوند و کتاب ریاضی یا فیزیکی را توزیع می‌کردند تا همگان انیشتاین گردند. اما به قرآن که می‌رسند، همگان خود را در حد پیامبر و امام قلمداد نموده و دیگر لزومی به رجوع به آنان نمی‌بینند؟! لذا هیچ کتابی بدون معلم قابل تعلیم و تعلم نمی‌باشد، چه رسد به قرآن کریم که فقط کتاب تعلیم نیست، بلکه کتاب تهذیب و انسان سازی نیز هست، لذا نه فقط معلم می‌خواهد، بلکه مربی نیز می‌خواهد. لذا در همین ظاهر قرآن فرمود:

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ إِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

ب - اما اگر خیلی اصرار دارند که فقط به ظاهر قرآن اکتفا نمایند (که در مورد هر کتاب یا گفتار یا بررسی هر فعل دیگری کاری جاهلانه است و قرآن دستور به تدبیر، تعمق، تفکر، شعور و بصیرت می‌دهد، که مستلزم گذر از ظاهر به باطن است)، به بیان چند آیه که حتی ظاهرش را نیز نخوانده‌اند اشاره می‌شود:

ب/۱ - نه تنها خداوند علیم، حکیم و بصیر در هیچ امری به ظاهرگرایی توصیه ننموده است و نفرموده که اکتفا به ظاهر قرآن موجب هدایت می‌گردد، بلکه فرموده همین قرآن برخی را هدایت می‌کند و به گمراهی و خسران برخی دیگر می‌افزاید. پس ظاهر قرآن همگان را هدایت نمی‌کند، چنانچه در عمل نیز مشهود است که هر کسی قرآن خواند، الزاماً هدایت نمی‌شود:

«وَتَنْزِيلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَرْيَدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (الإسراء، ۸۲)

ترجمه: و ما آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

ب/۲ - در همین ظاهر قرآن کریم به صراحت آمده است که آیاتش ظاهر و باطن و محکم و متشابه دارد، و هر کسی نیز به بطن، تفسیر و تأویل آن پی نمی‌برد، بلکه فقط خدا و «اولی الالباب» و «راسخون فی العلم» به آن علم دارند و به جز گمراهان نیز کسی به ظاهر اکتفا ننموده و از متشابهات پیروی نمی‌کند:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز

خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

ب/ ۲ - در همین ظاهر آیات قرآن کریم مکرر تصریح شده که از رسول (ص) و اولی الامر (ع) اطاعت و تبعیت کنید و در همه‌ی امور و به ویژه فهم قرآن کریم و نیز حل اختلاف نظرها و ...، به رسول الله (ص) رجوع کنید تا بهترین تأویل که مطابق فرموده‌ی حق تعالی است را به شما بدهند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر [ین تأویل] و نیک‌فرجامتر است.

ما نیز در تمامی اختلافات و از جمله در مصادیق ولایت و امامت حقه که واژگانش بسیار در ظاهر قرآن مجید آمده و نیز اختلاف بر سر این که آیا ظاهر قرآن کفایت می‌کند یا خیر؟ به خدا و پیامبر (ص) رجوع کرده‌ایم.

ج - در قرآن نیامده است:

ج/ ۱ - حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیهست، که آن روز خلیفه‌ی دوم به علی (ع) گفت و امروز وهابی‌ها می‌گویند و منکرین قرآن ترویج می‌کنند، در هیچ آیه‌ای (چه ظاهر و چه باطن قرآن) نیامده است.

ج/ ۲ - در هیچ کجای قرآن نیامده است که فقط یک عده در زمان محدود حیات رسول خدا (ص)، الگو، هادی و رهبر داشتند و مابقی با یک کتاب رها شده‌اند تا هر کاری که دلشان خواست بکنند، بلکه تصریح شده که همگان امام دارند و هر کسی هم با امام خود محشور می‌گردد. لذا باید امام حق نیز وجود داشته باشد و معرفی شده باشد:

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظَلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرامی‌خوانیم پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه‌ی خود را می‌خوانند و به قدر نَخ هسته‌ی خرماپی به آنها ستم نمی‌شود.

ج/ ۳ - در قرآن کریم بیانات یا فرامین بسیاری است که شناخت و فهم آن و مصادیقش به تبعیت از رسول اکرم (ص) واگذار شده است. چنانچه در هیچ کجای ظاهر قرآن نیامده است که نماز صبح دو رکعت است، یا ترتیب و تعداد رکوع و سجود چگونه است؟ یا طواف حتماً باید هفت بار باشد یا ...؛ پس اگر به ظاهر قرآن اکتفا می‌کنند، باید هر کسی هر طور که دلش می‌خواهد نماز بخواند.

ج/ ۴ - در هیچ کجای قرآن کریم نیامده است که ظاهرگرا بوده و از خودتان تبعیت کنید. و اساساً چنین بینشی جاهلانه و متکبرانه است و با عقل، قرآن و روح اسلام منافات دارد.

ملاحظه: قبلاً در این خصوص مطالب دیگری نیز درج شده است که ذیلاً ایفاد می‌گردد. (کلیک)

س: یا توجه به بیاناتی چون «بسر القرآن» و «بیان للناس» در قرآن، معلوم می‌شود که فهم قرآن برای همگان آسان است و نیازی به تفسیر و تأویل ندارد؟

س: شخصی که مدعی علوم قرآنی است می‌گوید به دلیل آیات «یونس ۱۵» و نیز «آل عمران ۷» و ...، هر کسی نمی‌تواند قرآن را تفسیر کند و البته قرآن اصلاً نیازی به تفسیر ندارد!

شبهه ۸: «یهدی من یشاء و یضل من یشاء»، یعنی خدا هر کس را که بخواهد هدایت و هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند، پس اگر کسی منحرف شد تقصیر خودش نیست. (کارشناسی حسابداری) (۳۳ مهر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

همان طور که در متن سؤال اشاره نمودید، آیات متعددی دال بر همین معنا و مفهوم است که حق تعالی هر کس را بخواهد هدایت و هر کس را بخواهد گمراه می‌نماید. مانند:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (النور، ۴۶)

ترجمه: قطعاً آیاتی روشن‌گر فرود آورده‌ایم و خدا هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

و حتی به پیامبرش می‌فرماید چنین نیست که هر کس را تو بخواهی هدایت شود، بلکه هر کس را که خدا بخواهد هدایت می‌شود:

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَن أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَن يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (القصص، ۵۶)

ترجمه: در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی‌توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می‌کند و او به راه‌یافتگان داناتر است.

بدیهی است که وقتی حکیم عادل‌ی اراده می‌کند، اراده‌ی او اتفاقی، شانسی، قرع‌ای، نفسی یا در یک کلمه همین‌طوری و بی حساب و کتاب نیست، بلکه بر اساس حکمت و قواعد حکیمانه است، چه رسد به خداوند متعال که از هر عیب و نقصی منزّه «سیحان» است. لذا نه چنین است که خواست و اراده‌ی او بی ضابطه باشد و نه چنین است که بندگانش را از این ضابطه‌ها و قوانین بی‌خبر گذاشته باشد.

در بیان «یهدی من یشاء و یضل من یشاء»، معانی و مفاهیم متفاوت و ژرفی مستتر است. از جمله:

الف - حکمت و قواعد نظام هستی را خداوند وضع نموده است، پس هیچ کس نمی‌تواند در آنها تصرف نموده و یا تغییر و تحولی ایجاد نماید. در نتیجه قواعد و ملزومات «هدایت» یا «گمراهی» به اراده‌ی او و در اختیار اوست و راه‌گریزی نیست. «لا یُمكن الفرار من حکومتک».

ب - در نتیجه هدایت هیچ کس از راه دلخواهی محقق نمی‌گردد. ندیدید برخی می‌گویند: «من خدا را قبول دارم، ولی آن گونه که خودم دلم می‌خواهد بندگی و عبادت می‌کنم، نه آن گونه که او فرموده است؟!» این همان سبک ابلیس است. لذا حق تعالی متذکر می‌گردد که خیر. هدایت براساس دلخواه و اراده‌ی تو نیست، بلکه بر اساس حکمت، مشیت و اراده‌ی من است.

ج - حتی اراده‌ی انبیای اولی العزم الهی نیز در هدایت و گمراهی دیگران نقشی ندارد، چه رسد به دیگران. بلکه تمامی این اراده مال خداست.

اما خداوندی که فرمود «هر کس را بخواهم هدایت می‌کنم و هر کس را بخواهم گمراه می‌کنم»، بندگانش را جاهل و بی‌خبر از این که بالاخره چه کسانی را هدایت و یا گمراه می‌کند، رها نموده است. بلکه قواعد و ملزومات هدایت و گمراهی را بیان داشت و فرمود: هر کس دارای چنین صفات، مشخصات، ایمان و عملکردی باشد، جزو کسانی است که اراده هدایت به آنان تعلق می‌گیرد، و هر کس دارای چنان صفات، مشخصات و عملکرد باشد، در گروهی قرار می‌گیرد که اراده‌ی هدایت من به آنان تعلق نمی‌گیرد، پس حتماً و یقیناً گمراه می‌شوند. در مثال (که قابل مناقشه نیست) به این می‌ماند که کسی مدرسه‌ای دایر نماید و اعلام کند که هر کس را دلم بخواهد ثبت نام کرده و تحت آموزش قرار می‌دهم و هر کس را دلم نخواهد به این مدرسه راه نمی‌دهم و سپس شرایط ثبت نام را نیز اعلام نماید. یعنی این اراده همین طوری نیست، بلکه اهداف، حکمت‌ها، اصول و قواعدی دارد. از این رو در اول و آخر یا قبل و بعد هر آیه‌ای که در آن «من یشاء» بیان شده است، به علل هدایت یا انحراف نیز تصریح شده است. به عنوان مثال:

خدا چه کسانی را هدایت می‌نماید:

کسانی که به سوی بازمی‌گردند:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَضِلُّ مَن يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَن أَرَادَ» (الرعد، ۲۷)

ترجمه: و کسانی که کافر شده‌اند می‌گویند چرا از جانب پروردگارش معجزه‌ای بر او نازل نشده است بگو در حقیقت خداست که هر کس را بخواهد بی‌راه می‌گذارد و هر کس را که [به سوی او] بازگردد به سوی خود راه می‌نماید.

کسانی که دلشان به یاد خداست و کارهای شایسته انجام می‌دهند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ * الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحَسُنَ مَا أَبَى» (الرعد، ۲۸) (ادامه‌ی آیهی قبل)

ترجمه: همان کسانی که ایمان آورده‌اند و دل‌هایشان به یاد خدا آرام می‌گیرد آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد * کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند خوشا به حالشان و خوش سرانجامی دارند.

اهل قرآن:

قرآن کتاب هدایت است و هر کس بر آن ایمان آورد و عمل کرد هدایت می‌شود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا» (الإسراء، ۹)

ترجمه: قطعاً این قرآن به [آیینی] که خود پایدارتر است راه می‌نماید و به آن مؤمنانی که کارهای شایسته می‌کنند مژده می‌دهد که پاداشی بزرگ برایشان خواهد بود.

کسانی که در راه خدا تلاش و مبارزه می‌کنند:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (العنکبوت، ۶۹)

ترجمه: و کسانی که در راه ما کوشیده‌اند به یقین راه‌های خود را بر آنان می‌نمایم و در حقیقت خدا با نیکوکاران است.

کسانی که از هدایت شدگان تبعیت می‌کنند:

«اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُّهْتَدُونَ» (یس، ۲۱)

ترجمه: از کسانی که پاداشی از شما نمی‌خواهند و خود [نیز] بر راه راست قرار دارند پیروی کنید.

کسانی که به قرآن، غیب، نماز، انفاق و آنچه بر پیامبران نازل شده ایمان آورند:

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُؤْفِقُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (البقره، ۲ تا ۵)

ترجمه: این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه‌ی هدایت تقوایستگاران است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که بدانچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند * آنان برخوردار از هدایتی از سوی پروردگار خویشند و آنان همان رستگارانند.

خدا چه کسانی را هدایت نمی‌نماید:

کسانی که فاسق شده‌اند (فاسق یعنی کسی که از پوسته‌ی بندگی و آدمیت خارج شده است):

«سَوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»

(المنافقون، ۶)

ترجمه: برای آنان یکسان است (تأثیری به حالشان ندارد)، چه برایشان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی، خدا هرگز بر ایشان نخواهد بخشود، خدا فاسقان را راهنمایی نمی‌کند.

کسانی که کفر می‌ورزند (کفر پوشاندن حق است):

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۶۷)

ترجمه: ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد آری خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند.

کسانی که از هوای نفس تبعیت نموده و بالتبع به خود و دیگران ظلم می‌ورزند:

«فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (القصص، ۵۰)

کسانی که به آیات الهی ایمان نمی‌آورند:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (النحل، ۱۰۴)

ترجمه: در حقیقت کسانی که به آیات خدا ایمان ندارند خدا آنان را هدایت نمی‌کند و برایشان عذابی دردناک است.

خدا اسراف کننده و تکذیب کننده را هدایت نمی‌کند «إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ» - خداوند خائنین را هدایت نمی‌کند «وان الله لا يهدي كيد الخائنين» - خداوند کسانی را که دوست نداشته باشد، هدایت نمی‌نماید و تصریح نمود که کفار، مشرکین، منافقین، الظالمین، فاسقین، فجار، اهل فحشاء، مسرفین، متکبرین ... و خلاصه مجرمین را دوست ندارد. و بیشترین آیات در خصوص عدم هدایت «ظالمین» است، چرا که هر کفر، شرک، نفاق و جرمی، ظلم به خود و دیگران می‌باشد.

نتیجه:

پس همان خدایی که فرمود هر که را بخواهم هدایت می‌کنم و هر که را بخواهم گمراه می‌نمایم، به وضوح و صراحت بیان نمود که چه کسانی را دوست دارم و هدایت می‌کنم و چه کسانی را دوست ندارم و در چارچوب هدایت و رحمت من قرار نمی‌گیرند. و ضمن هدایت، انسان را مختار گذاشت تا خودش انتخاب کند که در کدام جبهه قرار بگیرد.

جدید:

یادداشت سردبیر: [بگوها و نگوها / مراقبت از کلام، کلید حل تمامی مشکلات](#)

شبهه ۹: یک یهودی پرسید: شما می‌گویید که تورات تحریف شده، اما عثمان نیز همه قرآن‌ها را آتش زد، به جز نسخه‌ی خودش...؟ پاسخ قاطع چیست؟ (نرس) (۹ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگرچه بعید است پاسخ قاطع را نیز بپذیرند، اما از باب وظیفه و اتمام حجت به ایشان بفرمایید:

الف - این که عثمان همه‌ی قرآن‌ها را آتش زده باشد یا نزده باشد، مشکلی از تحریف شدن تورات و نبودن نسخه‌ی اصلی حل نمی‌نماید.

بیرسید: آیا چون قرآن در یک یا حتی چندین دوره به آتش کشیده شد و امروزه نیز این کار توسط صهیونیست‌ها تکرار می‌شود یهودی شده و به تورات فعلی روی آورده‌اید؟ ولی ما به خاطر تحریف شدن تورات و انجیل به اسلام روی نیاوردیم. حقایق تحریف نشده‌ی آنها در قرآن هست. بلکه به حکم عقل به اسلام گرویدیم و در اسلام اصول عقاید تحقیقی است.

ب - عثمان نیز نمی‌توانسته همه‌ی قرآن‌ها را به آتش بکشد، چرا که سرزمین‌های اسلامی در دوره‌ی او بسیار گسترده بود و به همه دسترسی نداشت. مضافاً بر این که پیامبر اکرم (ص) در زمان خودشان، قبل از کتابت، امر به حفظ قرآن کرده بودند. لذا آیات قرآن در سینه‌ها محفوظ بود و مستمر با ایشان و یکدیگر تطابق داده می‌شد. و قرآن مکتوب حضرت علی (ع) نیز هیچ گاه سوزانده نشد.

د - پس از حضرت موسی (ع)، امامی نبود که صاحب عصمت، مخزن وحی و معدن علم باشد و در مقابل تحریفات اقرار شده به اسناد خودتان، بگوید: تورات اصلی این است که در دست من است. این تورات که به نقل خودتان چهارصد سال در صندوقی پنهان بود و ناگهان و اتفاقی به هنگام تعمیر معبد اورشلیم در سال هجدهم سلطنت یوشیا، حلقیا کاهن اعظم، آن را تصادفاً پیدا می‌کند. اما پس از رحلت رسول اکرم (ص)، یازده امام در بین مردم حاضر بودند و تأیید کردند که در آیات قرآن تحریفی صورت نپذیرفته است.

ه - اما در عین حال هم تورات عهد عتیق و تورات عهد جدید و هم چهار انجیل یوحنا، مرقس، لوقا، متی و دو سه انجیل زیر خاکی دیگری که جدیداً پیدا شده به نام‌های انجیل مریم، انجیل یوسف و ... و همچنین قرآن واحد در اختیار ما و شما و همگان قرار دارد و به راحتی می‌توان فهمید که کدام تحریف شده و کدام تحریف نشده است. تحریف هر چه که باشد، کار بشر است و حتماً در آن نقص، تضاد، تناقض و ... پیدا می‌شود.

و - همه می‌دانیم که تمامی انبیای الهی برای دعوت انسان به یکتاپرستی و برحذر داشتن او از بت‌پرستی یا طاغوت‌پرستی آمده‌اند و مابقی بیانات و دستورات در شئون متفاوت زندگی، همه برای تحقق این هدف است. حال با نگاهی کوتاه به باب توحید (خداشناسی) در هر کتابی می‌شود به راحتی فهمید که همان کلام خداست، یا آن که تحریف شده و کلام بشر منحرف می‌باشد.

در تورات می‌خوانیم:

*** -** (چون خدا مانند انسان است) تصمیم می‌گیرد از آسمان به زمین بیاید و قدمی بزند و مدتی را در محلّی از زمین ساکن شود. (سفر پیدایش، فصل ۱۸، آیه ۱ تا ۸)

*** -** چون با زمین آشنا نیست، گاهی در تشخیص خانه‌ی مومنان از کفار دچار اشتباه می‌شود.

(سفر خروج، فصل ۱۲، آیه ۱۲، ۱۳)

*** -** به خاطر ندانستن (جهل) دچار لغزش‌های زیادی می‌شود که از آن پشیمان شده و مدتی را در اندوه بسر می‌برد. (سموئیل اول، فصل ۱۵، آیه ۱۰ و ۱۱. سفر پیدایش، فصل ۶، آیه ۶، ۷ و ۸)

***- گاهی از کرده اش پشیمان می شود:** [و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: «پشیمان شدم که شاؤل را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد]. (سموئیل اوّل، فصل ۱۵، آیه ۱۰ و ۱۱)

***- خدای تورات به خاطر کرده های بشر مخلوقش دپرس شده و کلاً از خلقت بشر و سایر موجودات نیز پشیمان شده است:** (و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است * و هر تصوّر از خیال های دل * وی دائماً محض شرارت است. * و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. * و خداوند گفت: «انسان را که آفریده ام، از روی زمین محو سازم * انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چون که متأسف شدم از ساختن ایشان).

(سموئیل اوّل، فصل ۱۵، آیه ۱۰ و ۱۱. سفر پیدایش، فصل ۶، آیه ۶، ۷ و ۸)

و خلاصه آن که خدای تورات دروغ می گوید، وعده می شکند، بی خانمان است و حضرت داود برایش به دنبال مسکن می گردد و البته او خودش از منطقه ی صهیون خوشش آمده و می گوید تا ابد اینجا خواهم بود (مزامیر، فصل ۱۳۲، آیه ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ و ۱۳، ۱۴)، لباس پشمینه و موی سر و ریش سفیدی چون برف دارد، حضرت ابراهیم پاهایش را می شوید و برایش غذا می آورد، با حضرت داود کشتی می گیرد، با زنان نامحرم رابطه دارد و ...

در قرآن می خوانیم:

خداوند متعال زمین و آسمان و هر چه در آن است را خلق نموده است (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) - مخلوق و مصنوع نیست که ضعف و نقصی به او راه یابد و از این اتهامات نیز بری بوده و سبحان (منزه) است (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ). او دارای نیکوترین اسما (نشانه هاست)، هر کمالی که عقل آدمی متصور گردد (حیات، علم، جمال، حکمت، قدرت، رأفت، غنا، رحمت ..)، اسم خداست و هر چه از کمالات در غیر می بینیم نشانه و تجلی اوست و الهی جز او نیست.

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر، ۲۲ تا ۲۴)

ترجمه: اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده ی غیب و آشکار است اوست رحمت گر مهربان * اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه ی خود که] نگهبان، عزیز، جبار [و] متکبر [است] پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند.

ما در قرآن می خوانیم:

بگو خدا یگانه است (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ) - بگو که قابل نفوذ و احاطه ی علمی، بصری، یدی و ... نیست (اللَّهُ الصَّمَدُ) - بگو از کسی زائیده نشده (معلول هم نیست) کسی هم از او زائیده نشده است، پدر نیست، پسر نیست، (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ) - و بگو که همتایی هم ندارد (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ).

و می خوانیم که چون هستی و کمال محض است، منزه از هر عیب و نقصی است و نیستی بر او راه ندارد، پس هیچ چیزی نمی تواند مثل و مانند او باشد. لذا دوئیت و کثرت نیز بر او راه ندارد (لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ) و ...

آن خدای تورات بود که خدای انجیل نیز تفاوت چندانی با آن ندارد، و این خدای قرآن کریم و کلام وحی است. بدیهی است که اگر در قرآن به دست بشر تحریفی صورت پذیرفته بود، همین تعابیر غلط و زشت نیز در اصل توحید که زیربنای اعتقادی است، در قرآن کریم نیز دیده می شد و این مفاهیم بلند که همه به حکم عقل قابل اثبات است و تشکیک پذیر هم نیست، نمی تواند گفته ی (تحریف) بشر باشد.

و - به آن یهودی بگوئید: خداوند متعال در وحی به آخرین پیامبرش، فرمود که به پیروان سایر ادیان بگو، بیایید دست کم در مقوله‌ی «توحید» که اصل واحد و مشترک همه‌ی انبیا است، با یکدیگر وحدت کنیم. و اگر نپذیرفتند، بگو ما تسلیم خدا (مسلمان) هستیم و نه تسلیم شما.

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگوئید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].

حال انصافاً از این دو خدا، کدام را خدا می‌بینی و از این دو کتاب کدام را تحریف شده می‌پابی؟ پس چرا علیه خود و عقلت لجاجت می‌کنی؟ آیا در تورات شما مانند قرآن ما، امر به تعقل، تفکر، تدبیر، تأمل و بصیرت نشده است؟!

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۰: چرا جبرئیل گفت «إقراء باسم ربك الذی خلق» و پیامبر اکرم(ص) نیز پاسخ داد، نمی‌توانم. نه در دست جبرئیل چیزی بود که پیامبر اکرم(ص) از رویش بخواند و نه خواندن (به معنای خواستن، آواز کردن، زمزمه کردن) کار سختی بود؟ (دکتر) (۱۸ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

هر چند بشر در ابتدای هر امری اول ظاهر را می‌بیند، اما توقف در ظاهر و اکتفای به آن است که سبب عدم درک صحیح و عمقی و نیز بروز مشکلات بعدی می‌گردد. این مهم، اختصاصی به علوم قرآنی ندارد، بلکه در علم تجربی نیز همین طور است. چنانچه بشر ابتدا نگاهی سطحی و ظاهری به کوهی زمین داشت و حکم کرد که مسطح است! یا گمان کرد لابد خورشید خدا است.

نگاه به هر امری و نیز هر نوشتاری، چه شعر و نثری به قلم بشر باشد و چه گفتارها و مباحث حکیمانه دانشمندان و چه آیات الهی، باید فراتر از سطحی نگری و اکتفا به ظاهر کلمات باشد تا درک معنای بهتر و صحیحتری صورت پذیرد.

خواندن و چگونه خواندن:

انسان از بدو تولد تا مرگ در حال خواندن است. گاه با حواس پنج‌گانه می‌خواند (مثل رنگ، بو، مزه، ابعاد، گرسنگی ... و همه‌ی علوم تجربی)، گاه با عقل می‌خواند (مثل خواندن روابطی چون علت و معلول، حرکت و محرک، عدم تناقض و ...) و گاه با قلب می‌خواند (مثل فهم، معرفت، عشق، محبت، بغض و ...) و گاه نیز وحی را می‌خواند تا علوم لازم برای رشد و گاه غیرقابل دسترسی را نیز حاصل نماید. و البته این خواندن پس از مرگ نیز ادامه دارد و حقایقی را در عالم برزخ و حقایقی را در عالم معاد می‌خواند.

اما صرف خواندن و آن هم روخوانی (سطحی‌نگری)، سبب فهم و درک حقایق نمی‌گردد و هر نوع خواندنی نیز صحیح نیست و مفید واقع نمی‌شود، بلکه «چگونه خواندن» و «چرا خواندن» است که کیفیت و هدف خواندن را مشخص می‌نماید. چنانچه در خواندن‌های سایر علوم نیز همین طور است. فرق است بین کسی که سرسری درس می‌خواند با کسی که با شور و اشتیاق تحصیل علم می‌کند و فرق است میان کسی که برای مدرک و پول درس می‌خواند با کسی که برای رشد علمی و نتایجش درس می‌خواند.

در هر حال، انسان اول محسوسات عالم خلقت را می‌خواند و سپس وارد غیرمحسوسات نیز می‌گردد. انسان ابتدا خود را می‌خواند، سپس محیط اطراف را می‌خواند، سپس همین محیط را با شعاع‌های گسترده‌تر مورد مطالعه قرار می‌دهد، از ظاهر به باطن می‌رود، از پوست به گوشت و حتی سلول‌ها می‌رسد، از سطح زمین به عمق آن یا اوج آسمان‌ها می‌رود و ...

انسان در این خواندن متوجه می‌شود که همه چیز نشانه (اسم) است. بودیاری، نظریه پرداز معاصر پست مدرنیسم می‌گوید: (هیچ چیزی خودش نیست و هر چیزی نشانه است). البته این حرف جدیدی نیست، از همان ابتدای خلقت در آموزه‌های وحی تعلیم داده شده بود. اما «نشانه»، نشانه‌ی چیست، اسم کیست؟ چه را یا که را نشان می‌دهد؟

چگونگی «خواندن» و «چرا خواندن» خلقت، در اینجا نقش خود را نشان می‌دهد. اگر به همه چیز با دید مادی نگاه شود و هر چیزی همین طور سطحی مورد مطالعه قرار گیرد، از این همه مطالعه و کشفیات علمی، چیزی جز ماده‌گرایی (ماتریالیسم) حاصل نمی‌گردد و بالتبع در هدف گذاری و برنامه‌ریزی برای زندگی سعادت‌مند نیز چیزی بیشتر از مکاتب معاصر مادی [بودائیسیم، هندوئیسم، اگزیستانسیالیسم، هگلیسم، مارکسیسم، نیهیلیسم، پست مدرنیسم، لیبرالیسم و ...]، که هیچ کدام منطبق با حقایق هستی نمی‌باشند، حاصل نمی‌گردد. یکی سعادت و کمال انسان را در کمون می‌بیند، دیگری در ارضای غرایز و دیگری در لذت مادی ... و در نتیجه به سر بشر همین می‌آید که آمده است.

اما خداوند متعال به پیامبرش (و بالتبع به تابعین او) می‌فرماید: «أَفْرَأُ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»، یعنی تمامی این عالم خلقت و این نشانه‌ها را به عنوان نشانه (اسم) پروردگارت، صاحب اختیار، تربیت کننده‌ی امورت

(رَبِّت) بخوان. نه به عنوان نشانه‌ای از خلقت عبث، ماده بی‌شعور، تصادف خیالی، انفجار بزرگ (بیگ بنگ) شعاری و خلاصه حیاتی موقت و بی‌هدف!

اما «رَبِّ» یا همان صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور کیست؟ ماده‌ی بی‌شعور، تضاد درونی، غریزه‌ی جنسی، یا ثروت و قدرت؟! می‌فرماید: خیر؛ بلکه همان کسی که تو و عالم هستی را خلق کرد «رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ».

خوب، شروع خواندن همیشه از خود است. انسان اول خود را می‌بیند و در نگاه به خود نیز اول ظاهر را می‌بیند، جسم را می‌بیند، بدن مادی را می‌بیند و طبعاً برایش سؤال پیش می‌آید که «من چگونه خلق شده‌ام؟» می‌فرماید: از خون بسته شده (پس از امتزاج نطفه‌ی مرد و تخمک زن در رحم) خلق شده‌ای و این اتفاق نیز به خودی خود صورت نگرفته و نمی‌گیرد، بلکه مبتنی بر علم، حکمت و مشیت همان کسی است که خلق کرده است. «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ» و بعد می‌فرماید: پس از رسیدن به این مرحله دوباره بخوان. وقتی رَبِّت را شناختی، می‌فهمی که او نیازی به خلقت ندارد، بلکه همه تجلّی لطف و کرم همان رَبِّت است «أَفَرَأَى وَرَبِّكَ الْأَكْرَمُ». همان کسی که به قلم صنع (خلقت) معرفت و شناخت بخشید و به انسان آنچه نمی‌دانست را آموخت. «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

بدیهی است که چنین خواندن نشانه‌ها (کل عالم خلقت) است که تکلیف انسان در چه باید کرده‌ها و چه نباید کرده‌ها نیز معین می‌نماید، یعنی علم پیدا کردن به صاحب نشانه، به مسما‌ی اسم، به رَبِّ و به خالق. یعنی دیدن متجلّی در تجلیاتش، خواندن و شناختن هر چه بیشتر علم، حکمت، مشیت، لطف، کرم، رحمانیت، رحیمیت ... قَدَر و قدرت الهی. «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى».

بدیهی است که وقتی حضرت جبرئیل^(ع) به عنوان وحی الهی چنین فرمانی برای خواندن، چگونه خواندن و چرا خواندن همه‌ی حقایق هستی می‌آورد، پاسخ این است که نمی‌دانم و نمی‌توانم. نه قبلاً مسبوق به این علوم بودم، و نه اکنون چنین توانی دارم. چرا که حصول چنین علمی، مستلزم «علم لدنی» است که باید از جانب پروردگار افاضه گردد.

شبهه ۱۱: قرآن صامت است و ما (انسان) ناطق. پس ما ارجحیت داریم. حالا چه دلیلی برای حجیت قرآن و ضرورت رجوع به آن باقی می ماند؟ آیا این استدلال صحیح است یا پاسخی دارد؟ (کارشناسی) (۲۳ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اگر چنین باشد که انسان نباید هیچ کتابی را بخواند، چرا که انسان ناطق است و همه ی کتب صامت! اما در خصوص «انسان» و «قرآن» توجه به نکات ذیل لازم است:

الف - چون فرض نموده اند که قرآن یعنی سطور نوشته شده بر روی چند صفحه کاغذ قرار گرفته بین دو جلد، آن را صامت و خود را ناطق و برتر گمان نموده اند!

قرآن کریم، کلام الله است که به قلب پیامبر اکرم (ص) وحی شده و از طریق کلام او به انسان ابلاغ شده است، نه این که یک کتاب چند صفحه ای باشد که از سوی خدا نازل شده باشد. پس «قرآن» صامت نیست، بلکه فقط صورت این کتابی که در دست ماست (سطر، صفحه و کاغذ)، صامت است. قرآن عین کلام است و برترین کلام الله، چون کلام الله است.

ب - اما در مقایسه ی انسان ناطق با همین صورت کتاب صامت نیز باید گفت: «مگر هر ناطقی نسبت به هر کتابی رجحان دارد؟» بالاخره انسان تا وقتی لب به کلام نگشوده، او هم صامت است و وقتی حرف زد، کلامش با کلام مقایسه می شود تا فهمیده شود کدام رجحان دارد و برتر است؟ یعنی دو کلام با هم مقایسه می شوند. در مقایسه ی بین دو چیز، باید سنخیت لحاظ شود. آیا می توان گفت: انسانی که چیزی از ریاضی و فیزیک نمی داند، به صرف این که موجودی ناطق است، بر علوم مندرج در کتب ریاضی و فیزیک ارجحیت دارد یا ندارد؟ قطعاً پاسخ این است که این دو موضوع [انسان و علوم مندرج در یک کتاب] سنخیتی ندارند که با یکدیگر مقایسه شوند، مگر آن که سؤال شود: «آیا علم به ریاضی و فیزیک یک انسانی که چیزی در این زمینه نمی داند، بر علم مندرج در کتاب ارجحیت دارد؟» در چنین صورتی قطعاً پاسخ منفی است و آن که نمی داند، باید به کتاب مراجعه کند تا بداند. وگرنه نشر و تحصیل علم معنا و مصداقی نداشت. در مورد قرآن نیز چنین است. کسی که نمی داند، باید مراجعه نماید تا بداند. ببینیم چه زیبا بحث «انسان» با «علم انسان» را جدا مطرح نموده و می فرماید، بخوان، به نام پروردگارت که به انسان با قلم (صنع و خلقت و نیز کتابت) خود، آنچه را نمی دانست آموخت.

«إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (القلم، ۳ تا ۵)

ترجمه: بخوان و پروردگار تو کریمترین [کریمان] است * همان کس که به وسیله ی قلم آموخت * آنچه را که انسان نمی دانست [به او] آموخت.

ج - و اما نکته ی مهمتر آن که اگر بخواهیم بین «ناطق» و «صامت» نیز مقایسه ای انجام بدهیم، باید بین قرآن ناطق با قرآن صامت انجام دهیم، نه بین هر موجودی [ما] که ناطق است، با قرآن. لذا اگر قرآن کریم فقط به شکل کتابت نازل شده بود (که اصلاً بدین شکل نازل نشده)، چنین شبهه ای جای تأمل داشت، اما قرآن اول فرد است، انسان است و سپس کتابت. قرآن کتاب شرح انسان است. خالق او، رب، جهان او، اول و آخر او، حقوق او، روابط او، بایدها و نبایدهای او، عوامل رشد و اسباب سقوط او را بیان کرده است:

«لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (الأنبياء، ۱۰)

ترجمه: در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی اندیشید.

لذا اصل قرآن، همان انسان کامل است و نه کتابت. اگر به رسول وحی نشود و اگر رسول ابلاغ نکند و اگر به رسول (ص) رجوع نشود که قرآنی وجود نخواهد داشت.

در این مقایسه، معلوم است که قرآن ناطق (معصوم) بر قرآن صامت (کتابت) رجحان دارد. چنانچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در هنگامی که یارانش فریب قرآن صامت بر سر نیزه را خورده بودند و از امام خود

مؤمنتر شده و به ایشان معترض شدند که: «ما با قرآن نمی جنگیم» فریاد برمی آورد که: «قرآن منم. آن کتابتی بیش نیست که برای فریب بر سر نیزه‌ها رفته است.»

پس قرآن ناطق (معصوم) بر قرآن صامت (کتابت) ارجحیت و برتریت دارد، نه هر انسان ناطقی. و اساساً اگر قرآن ناطق نباشد، قرآن صامتی نیز قابل تعین و دریافت نمی‌باشد. این قرآن ناطق است که آیات الهی (نشانه‌های الهی) را برای ما می‌خواند، ما را تزکیه می‌کند تا وحی را درک کنیم و سپس کتاب و حکمت را تعلیم می‌دهد.

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آل عمران، ۱۶۴)

ترجمه: به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۲: دوباره باب شد که شایع کنند قرآن و احادیث به انسان‌ها فحش می‌دهند. برخی را حیوان، برخی را چون الاغ و برخی دیگر را بی‌شعور یا بی‌عقل می‌خوانند. مسلمان‌ها نیز مدعی هستند که چون خدا گفته درست گفته، اما ما اصلاً خدا را قبول نداریم. پاسخ منطقی چیست؟ (۲۳ آبان ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

خوب اگر اصلاً خدا را قبول ندارند، نباید در مورد فعل خدا، کلام خدا، پیامبر و ولی خدا بحث کنند. مگر می‌شود انسان وجود کسی یا چیزی را قبول نداشته باشد، سپس راجع به افعال یا مشخصات یا کلام او بحث کند؟!

اگر خدا را قبول ندارند، دست کم ناچارند مدعی شوند که قرآن کریم نیز کتابی است مانند سایر کتب که توسط کسی نوشته شده است. خوب بیانات این شخص را قبول ندارند، به بیانات اشخاص دیگر رجوع کنند، ببینند چه حاصلشان می‌شود و یا از انسان چه تعریف دیگری ارائه شده است که بهتر و کاملتر باشد؟

بالاخره انسان یک موجود است و تعریفی دارد و چون نه تنها یک موجود ساده و یک بُعدی نیست، بلکه ابعاد متفاوت و بسیطی دارد، یک تعریف هم ندارد و از هر منظری می‌توان تعریفی راجع به او ارائه داد.

الف - هر نوع تعریفی که انسان از آن خوشش نیاید، فحش نیست. و اتفاقاً تنها مکتبی که فقط برخی از انسان‌ها را مانند الاغ یا بدتر از حیوان یا بی‌شعور خوانده، همان اسلام در بیان قرآن کریم و اهل عصمت^(ع) است. مابقی که جمیع انسان‌ها را حیوان خوانده‌اند! آیا فحش داده‌اند و یا فقط اگر از کلام خدا و بیان قرآن باشد فحش تلقی می‌شود؟!

ب - عده‌ای گفتند انسان نیز از انواع حیوان می‌باشد، منتهی راست قامت است. آیا فحش داده‌اند؟!

*** -** عده‌ای کمی این حیوان را کاملتر از سایر حیوانات برشمردند. منسوب به ارسطو است و اکثر دانشمندان مادی نیز این نظریه و تعریف را پذیرفته‌اند که انسان «حیوان ناطق است». عده‌ای دیگر نیز فرمول را معکوس نموده و گفته‌اند: خیر، بلکه ناطق حیوان است! آیا ارسطو و مابقی نیز فحش داده‌اند؟!

*** -** قرآن را قبول ندارند، بروند تعریف خود را در مکتب داروین بیابند که انسان را نسل تکامل یافته‌ی میمون می‌داند. آیا باز هم می‌گویند که داروین به همه‌ی انسان‌ها فحش داده است؟ یا چون نظریه‌ی ثابت نشده و حتی ابطال شده‌ی او به وحی و قرآن کاری ندارد، آن را یک فرضیه‌ی علمی تلقی می‌کنند؟!

*** -** اگر نظریات ارسطویی یا داروینی را قبول ندارند، به نظریات فرویدی روی آورند که انسان را در غریزه‌ی جنسی خلاصه و تعریف می‌کند. که البته آن نیز حیوانی است. منتهی فروید حتی شعور حیوانی را نیز تحت الشعاع غریزه جنسی حیوانی می‌داند. آیا فروید هم فحش داده است؟!

*** -** اگر فروید را نیز نمی‌پسندد، به نظریه‌های مارکسیستی رجوع کنند که انسان را ابزار تولید می‌داند. آیا مارکس هم فحش داده است.

*** -** اگر مارکس را نیز نمی‌پسندند به هر مکتب ماتریالیسم دیگری که می‌خواهند مراجعه کنند که انسان را جز ماده‌ی بی‌شعور چیزی نمی‌دانند و اگر شعوری نیز برای او قائل باشند، در حد شعور کیهانی یا حیوانی است. آیا همه به انسان فحش داده‌اند؟ یا همه علم و نظریه است، اما اگر خدا از برخی (نه همه) تعریفی کرده باشد، آن فحش است؟

ج - فقط اسلام حرمت قائل شده است:

اسلام‌ستیزی یک مقوله است و بحث و بررسی پیرامون ادیان، مکاتب و نظرات در یک موضوعی (مثل انسان‌شناسی) یک مقوله‌ی دیگر. برای آنان که از مطرح کردن این گونه موضوعات هیچ انگیزه و هدفی به جز اسلام‌ستیزی ندارند، هیچ فرقی نمی‌کند که شما چه پاسخی ارائه دهید، باز هم همان حرف خودشان را تکرار و شایع می‌کنند، اما اگر کسی اهل تحقیق باشد و بخواهد که تعریف انسان را در ادیان و مکاتب

متفاوت مورد مطالعه قرار دهد، متوجه می‌شود که تنها دینی که برای انسان حرمت والایی قائل شده و او را عالم به همه‌ی علوم لازم و خلیفه الله خوانده و تعاریفی چون خر، خوک، میمون، چهارپا و بی شعور را به همگان اطلاق ننموده، بلکه فقط برخی را شامل آن دانسته، همان اسلام است.

***- خداوندی که خالق انسان است و به همه‌ی مراحل وجودی و حالات او علم دارد، مانند نگاه ماتریالیستی، همه‌ی انسان‌ها را بی شعور نخوانده است. بلکه می‌فرماید آن گروهی که در عین فساد در زمین شعار می‌دهند که ما «اصلاح طلبان و اصلاح کنندگان» هستیم، شعور (نازک بینی - عمق نگری) ندارند:**

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ * أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلَكِن لَّا يَشْعُرُونَ»
(البقره، ۱۱)

ترجمه: و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می‌گویند ما خود اصلاح‌گرانیم * آگاه باشید که آنان [خود] فسادگرانند لیکن نمی‌فهمند (شعور درک این مطلب را ندارند).

***- خداوند متعال در کلام وحی مانند برخی ادیان عقلانیت را صفتی شیطانی برنمی‌شمرد و مانند اغلب مکاتب جدید کلّ عقلانیت را تعطیل اعلام نمی‌نماید، بلکه ضمن وجه تمایز انسان با حیوان برشمردن عقل، می‌فرماید آنان که حق را می‌پوشانند (کافر) و هر چه آنان را فراخوانی و دعوت کنی، مانند این است که یک گر و لال یا موجودی که از دعوت و سخن حق فقط آوا و صدای و صوت را می‌شنود و نمی‌فهمد، بی عقل خوانده است:**

«وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دَعَاءَ وَنِدَاءَ صُمُّ بِكُمْ عُمِّي فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ» (البقره، ۱۷۱)

ترجمه: و مثل [دعوت] کافران چون مثل کسی است که [حیوانی یا هر جنیده‌ای] را که جز صدا و ندایی [مبهم چیزی] نمی‌شنود بانگ می‌زند [آری] کردند لالند کورند [و] در نمی‌یابند.

و می‌فرماید بدترین (نازلترین مرحله‌ی وجود) جنبنندگان، همان‌هایی هستند که کر و کور (البته نه ظاهری و جسمی) هستند. همان‌هایی که عقل ندارند - نه این که مانند سایر مکاتب بفرماید هیچ کس عقل ندارد و یا اصلاً مقوله‌ای به نام عقل در انسان وجود ندارد و هر چه هست فرآیندهای مادی ذهن مادی است:

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (الأنفال، ۲۲)

ترجمه: قطعاً بدترین جنبنندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند.

خداوند متعال مثل سایر مکاتب نمی‌فرماید که همه‌ی انسان‌ها حیوان هستند، بلکه می‌فرماید: آنان که گوش دارد و با آن نمی‌شنود، چشم دارند و با آن نمی‌بینند و بصیرت ندارند، قلب دارند و با آن فهم نمی‌کنند، حیوان و بلکه پست‌ترند. و البته که این تعریف کاملاً درست است و خدشه‌ای بر آن وارد نیست. چرا که حیوان نیز همه‌ی این اجزا را دارد، منتهی عقل و شعور و فهم و ادراک آدمی را ندارد.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلَّ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق] را [دریافت نمی‌کنند و چشمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند [آری] آنها همان غافل‌ماندگانند.

خداوند متعال (مانند سایر مکاتب و به اصطلاح اندیشمندان و فلاسفه مادی) نفرمود که همه‌ی انسان‌ها، خر، میمون و ... هستند، بلکه ابتدا فرمود هر کس عقل ندارد و لجاجت می‌کند که نفهمد مثل حیوان است و سپس فرمود: هر کس تورات (کتاب آسمانی) را حمل می‌کند، ولی خودش نه به آن اعتقاد دارد و نه عمل می‌کند، مثل خری است که کتاب حمل می‌کند.

«مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» (الجمعة، ۵)

ترجمه: مثل کسانی که [عمل به] تورات بر آنان بار شد [و بدان مکلف گردیدند] آنگاه آن را به کار نبستند همچون مثل خری است که کتاب‌هایی را بر پشت می‌کشد [و] چه زشت است وصف آن قومی که آیات خدا را به دروغ گرفتند و خدا مردم ستمگر را راه نمی‌نماید.

د - مراحل آدمیت:

خداوند متعال می‌فرماید: ای آدمیان! همه‌ی شما را از نسل آدم و به شکل آدم آفریدم، اما شکل تنها ملاک نیست و به محض انعقاد نطفه در رحم مادر شما «آدم یا انسان» نمی‌شوید. بلکه خلقت و رشد مرحله به مرحله است. از جمادی (خون، نطفه) آغاز می‌شود. برخی در همین مرحله می‌مانند. آنها مثل سنگ (کالحجر) و بلکه بدترند. چون به سنگ گاهی نمی‌وارد می‌شود و گاهی از آن چشمه‌ای می‌جوشد، ولی هیچ حرف و سخن حقی به عقل و دل اینها نفوذ ندارد و هیچ حکمتی نیز خارج نمی‌شود.

مرحله‌ی بعدی، حیات نباتی است (مثل رشد جنین یا رشد بدن در دنیا). برخی نیز در این مرحله درجا می‌زنند. اینها نیز مانند درخت (کالشجر) هستند، منتهی از نوع درختی که میوه‌های تلخ دارد - بازدهی‌شان تلخ است (شجره خبیثه). بعد از مرحله‌ی نباتی، وارد مرحله‌ی حیوانی می‌شوید (نفس حیوانی - شهوت و غضب). برخی نیز همین جا می‌مانند و رشد نمی‌کنند، اینها نیز مانند حیوان (کالانعام) و بلکه پستتر هستند. پس از مرحله‌ی حیوانیت، قدم به آستانه‌ی آدمیت و انسانیت می‌گذارید. در ابتدای این مرحله فقط «بشر» هستید. یعنی موجودی از نسل آدم ابی البشر. تازه باید رشد کرده و انسان شوید. و این سیر تا گذر از حیات ملکوتی نیز ادامه دارد. مولوی در چند بیت به تمامی این مراحل اشاره کرده است:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم بحیوان سرزدم
مُردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
حملهء دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک بال و پر
بار دیگر از ملک پُرآن شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم

نتیجه:

با توجه به نکات فوق، دانستیم که آدم در مراحل و حالات مختلف تعریف دارد. و اگر کسی خدا را قبول ندارد و در ضمن نگران تعریف از آدم است، بهتر است باز هم به قرآن رجوع کند، چرا که تنها دین، مکتب و کتابی که در آن همه انسان‌ها را حیوان و بی‌شعور قلمداد ننموده، بلکه مراحل وجود را دسته‌بندی نموده، همین قرآن کریم و مکتب والای اسلام است.

شبهه ۱۳: استاد دینانی گفته است: «مفسر واقعی قرآن خداست - برنامه معرفت»، یعنی چه و آیا شامل پیامبر اکرم(ص) و امامان(ع) نمی‌شود؟ (۳ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

علم، هستی و کمال است. مانند: حیات، زیبایی، جمال ...، و هستی و کمالی به جز الله جلّ جلاله وجود ندارد. چرا که هستی و کمال دوئیت بردار نیست. همین که دو هستی یا دو کمال فرض شود، معلوم می‌گردد که هر دو ناقص و توأم با نقص و نیستیند.

پس نه فقط علم تفسیر آیات قرآن کریم، بلکه همه‌ی علوم در حقیقت نزد خداوند متعال است و حقیقت هر علمی نیز نزد اوست، چنانچه فرمود:

«قُلْ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (الملك، ۳۶)

ترجمه: بگو علم [آن] فقط پیش خداست و من صرفاً هشدار دهنده‌ای آشکارم.

استاد محترم و گرامی آقای دینانی نیز به همین مهم اشاره نموده‌اند. منتهی برخی در تلاشند از این حقایق و تعبیر بلند که سبب شناخت، رشد و هدایت بیشتر می‌گردد سوءاستفاده کنند و با القای این که پس هیچ کس تفسیر قرآن را نمی‌داند الا خدا، از دین و قرآن یک تصویر موهوم خیالی و غیرقابل شناخت ارائه دهند. چرا که اگر اذهان قبول کردند تفسیر قرآن را جز خدا کسی نمی‌داند، دیگر این قرآن به درد کسی نمی‌خورد و معلوم است پیامی که من به آن علم پیدا نکنم و مفاهیم آن را درک نکنم، قابل بهره‌وری، اطاعت و پیروی نخواهد بود.

خداوند متعال حیّ است و حیات را در مخلوقات خود تجلی بخشیده است، قادر است و قدرت را تجلی بخشیده است، جمیل و زیباست، اما تمامی خلقت تجلی زیبایی اوست و همچنین سراسر عالم خلقت تجلی علم خداست.

پس این که علم یا هر کمال دیگری نزد خداست، به این معنا نیست که به دیگران به تناسب ظرفیت وجودی و نقششان در کارگاه هستی عطا نکرده باشد.

بدیهی است که تفسیر و تأویل وحی، نزد خداوند متعال است. البته تفسیر واقعی و غیرواقعی نداریم، چرا که غیرواقعی یعنی تفسیر به رأی. بلکه منظور حقیقت و کنه تفسیر آیات کریمه است که علم آن نزد خداوند متعال است. اما نه تنها دلیل نمی‌شود که خداوند متعال دیگران و از جمله دریافت کننده‌ی وحی را عالم به آن نکرده باشد، بلکه اساساً آوردن یک کتاب الهی و دعوت به آن برای کسی که علم به آن ندارد، حکمیانه نیست و حتی در عالم فرض نیز جایز نیست و همچنین است پیروی از کتابی که منظور، مفهوم، تفسیر و تأویل را آن را نمی‌دانیم و قابل درک نیز نمی‌باشد. لذا خود در مورد قرآن کریم فرمود که محکمت دارد، متشابهات دارد، محکمتش زیر ساخت و «امّ الکتاب» هستند، متشابهات به آن محکمت برمی‌گردند، منافقین برای ایجاد فتنه از متشابهات پیروی می‌کنند. و علم آن نیز نزد خدا و ریشه داران در علم می‌دانند. یعنی این علم را به آنها تعلیم داده است.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

پس حقیقت هر کمالی و از جمله هر علمی نزد خداوند متعال است و از هر کمالی به «قَدَر مَقْدور» نازل می‌نماید. لذا پیامبر اکرم^(ص) به تعلیم الهی عالم به علوم قرآنی، تفسیر و تأویل آیات است و او این علم لدنی را به حضرت امیرالمؤمنین، علی^(علیه السلام) منتقل نمود و فرمود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا - مَنْ شَهِرَ عِلْمَ هَسْتَمِ وَ عَلِيٌّ دَرَوَازَهی آن است». و از این طریق علم قرآن و سایر علوم به دیگر معصومین^(ع) اعطا گردید و آنها نیز این علم را به دیگران و مخاطبین قرآن تعلیم نمودند و هر کس به اندازه‌ی ظرفیت وجودی، توجه، فهم، ادراک و البته میل، اراده و سعی خود، دریافت نمود.

جدید:

یادداشت سردبیر: «من»، حقایق عالم هستی و وقایع جهان - «من»، عاشورا و ظهور

WWW.X-SHOBHE.COM

شبهه ۱۴: در خصوص آیه «عُتِّلَ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْنِمٌ - گستاخ [و] گذشته از آن زنازاده است»، شبهات بسیاری مطرح می‌کنند و می‌گویند در هر ترجمه و تفسیری نیز به یک معنا آمده است و این خدا به بندهاش تهمت زده است و...؟! (۱۳ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

یکی از روش‌های جدید هجمه‌ی سنگین تبلیغاتی علیه اسلام و قرآن این است که هر از چند گاهی یک آیه را مطرح می‌کنند و با ترجمه و تفسیر به رأی خود بر آن می‌تازند. چرا که می‌دانند اولاً همه‌ی مخاطبانشان قرآن نمی‌خوانند، و یا اگر بخوانند نیز به دنبال پاسخ شبهه مطرح شده نمی‌روند، پس شبهه در ذهنشان نقش می‌بندد. هر چند پاسخ بسیار واضحی داشته باشد. و اگر نقش نبندد نیز جو نقد یا ایرادگیری به قرآن در اذهان عمومی (به ویژه جوانان) گسترش می‌یابد و بالتبع اعتماد را دچار خدشه می‌نماید.

در متن این شبهه با ذکر نمونه، چندین معنای متفاوت از آیه را بیان نموده و نتیجه گرفته‌اند که با توجه به معنای متفاوت، هنوز اعتقاد دارند که کلام خداست و آن هم خدایی که به بندهای بهتان زنازادگی می‌زند؟!!

- وقتی کسی با پیش داوری، بغض و قصد و غرض سوء قبلی و هدفدار با هر موضوعی و از جمله قرآن مواجه نماید، قبل از هر چیز دچار نوعی «مقاومت ادراکی» خودآگاه و حتی ناخودآگاه نیز می‌شود که راه فهم او را می‌بندد.

این آیه و شبهات مربوط به آن نه این که فقط برای شما (کاربر گرامی یا برخی دوستان) مطرح شده باشد، بلکه آن را در بسیاری از سایت‌ها و وبلاگ‌های که مأموریت اسلام زدایی را بر دوش دارند طرح نموده‌اند. لذا دقت نمایید که در این گونه موارد، شناخت و فهم شأن نزول، تفسیر و هدف طرح شبهه، بسیار مهمتر از شناخت شأن نزول و ترجمه یا تفسیر خود آیه است.

اما پاسخ:

الف - گفته‌اند که برای «عُتِّلَ» و «زَيْنِمٌ» معنای متفاوتی آورده شده است، چون: درشتخو. سنگین دل. سخت روی، بسیار بازدارنده از نیکی...! و گمان کرده‌اند که دیگر ضد و نقیض بسیار مهم را کشف کرده‌اند.

در هر ادبیاتی، چه عربی، چه فارسی، چه انگلیسی و ...، واژگانی وجود دارد که برای مفهوم آنها واژگان مشابه دیگری نیز وجود دارد و هر کس به تناسب ادبیات و ذوق خود می‌تواند از واژه ای استفاده کند. مثلاً اگر در فارسی بگوییم: او مرد پرهیزکاری است، یا بگوییم: او مرد درستکاری است - و یا بگوییم: آن بچه شلوغ است، یا بگوییم: بازیگوش است، یا حتی بنا بر اصطلاح غلط ولی رایج بگوییم: بچه‌ی شیطونی است، همه یک مفهوم را به شنونده منتقل می‌نماید.

همچنین اگر گفتیم کسی بداخلاق، تندخو، بددهن، درشت‌خو، مناع خیر و ... می‌باشد، همه یک معنا و مفهوم را منتقل می‌نماید. همین طور است اگر گفته شود: او زنا زاده است، او بی‌تبار است، او بی‌دودمان است، او بی‌اصل و نسب معلوم است، او ناگس است و ... نیز همه یک مفهوم را منتقل می‌کند. پس هیچ تفاوتی دیده نشد، چه رسد به تناقض که بخواهد ایجاد اعوجاج در فهم نیز بنماید.

ب - قیافه‌ی اخلاقی به خود گرفته‌اند که این خدا چرا به کسی تهمت زنازادگی زده است؟ حال آن که واقعیت این است که پشت ماسک اخلاق پنهان شده‌اند تا اعوجاج را بهتر القا کنند.

اولاً: اگر خدایی که خالق است بفرماید کسی زنازاده است، لابد زنازاده است و با شعار و ضدتبلیغ و جوّسازي حلال‌زاده نمی‌شود.

ثانیاً: آیات را مثله کرده‌اند. از وسط یک فراز، یک جمله را می‌خوانند و ترجمه و تفسیر به رأی می‌کنند و سپس به ترجمه و تفسیر خود حمله می‌کنند!

مثل معروفی است که از کسی پرسیدند: چرا نماز نمی خوانی؟ گفت: به حکم آیهی قرآن و آن هم آیهی خطاب به مؤمنین! پرسیدند: کدام آیه؟! گفت: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ» یعنی: ای مؤمنین به نماز نزدیک نشوید. و دیگر بقیهی آیه «وَأَنْتُمْ سَكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» را نخوانده بود که یعنی: «هنگامی که مست هستید، تا بدانید چه می گوئید.» (النساء، ۴۳)

در این فراز سوره که با واژهی «فَلَا تُطِيعُ - پس تبعیت نکن» از آیهی ۸ به بعد آغاز شده و در آیهی ۱۰ نیز تأکید مؤکد شده، فرموده است که از: دروغ گو - معامله گری که برای سازش و نرمی - از تو سازش با اهداف خودش را می خواهند - انسان فرومایه ای که مرتب برای القای دروغ خود قسم می خورد - از خبر چین و عیب جو - از مانع خیر و نیز گناه پیشه - از گستاخ، زشتخو، بددهن و گذشته از همه ی اینها ناکس بی اصل و نسب «اطاعت نکن» آن هم به صرف این که صاحب پول، ثروت یا ایل و تبار (طرفدار) است.

آیا این سفارش، عین فرمان عقل و شعور نیست؟ عین فرمان اخلاق نیست؟ لازمه ی حفظ ماندن از انحراف و نیز هدایت، رشد و کمال نیست؟

آیات مربوطه و موضوع بحث:

اگر نه تفسیر بلکه همین ظاهر آیه را یک بار با دقت تلاوت نماییم، بیشتر متوجه می شویم که چه کسانی و چرا با این آیه دشمنند و سعی دارند افکار مؤمنین را نسبت به آن مشوش و شبهه ناک کنند؟ آیا غیر از این است که همه ی انحرافات عموم مردم، به خاطر تبعیت و اطاعت از فاسقین و فاسدینی است که صاحب زر و زور و تزویر هستند؟!

سوره قلم، آیات ۷ تا ۱۴:

«إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (آیهی ۷)

پروردگارت خود بهتر می داند چه کسی از راه او منحرف شده و [نیز] او به راه یافتگان داناتر است.

«فَلَا تُطِيعُ الْمُكَذِّبِينَ» (آیهی ۸)

پس از دروغزنان (تکذیب کنندگان حق و نیز گویندگان تهمت و دروغ) فرمان مبر.

«وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ» (آیهی ۹)

[آنان که] دوست دارند که نرمی کنی تا نرمی نمایند.

«وَلَا تُطِيعُ كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ» (آیهی ۱۰)

و از هر قسم خورنده ی فرومایه ای (نیز) فرمان مبر.

«هَمَّازٍ مَّشَاءً بَنَمِيمٍ» (آیهی ۱۱)

[که] عیبجوست و برای خیرچینی گام برمی دارد.

«مَتَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أُنِيمٍ» (آیهی ۱۲)

(از) مانع خیر متجاوز گناه پیشه (نیز فرمان مبر).

«عُتُلٌّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ» (آیهی ۱۳)

(از) گستاخ [و] گذشته از آن زنازاده (نیز فرمان مبر).

«أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينٍ» (آیهی ۱۴)

به صرف این که مال دار و پسر دار است (از متاع دنیا برخوردار است).

انصافاً که باید اذعان و اقرار کرد «صدق الله العلی العظیم».

جدید:

یادداشت سردبیر - چند نکته ی ضروری و قابل توجه برای کاربران گرامی

شبهه ۱۵: دلایلی در اثبات وجود امام زمان(عج) از قرآن بیان نمایید؟ (۲۹ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

دلایل برای پی بردن یا اثبات هر امری، گاه به صورت مستقیم به دست می‌آید و گاه به صورت غیرمستقیم و یا بهتر بگوییم، از طریق استنتاج (نتیجه گیری) حاصل می‌گردد. مثل این که آدمی اگر آب (دریا، رودخانه، باران و ...) را مستقیم ببیند، وجود آب برایش به اثبات می‌رسد و اگر جنگل، باغ یا کشتزاری ببیند نیز نتیجه می‌گیرد که پس لابد آبی وجود دارد.

در قرآن کریم وجود امام و امام زمان به هر دو طریق تصریح شده است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

الف - مستقیم:

***- اگر در قرآن کریم هیچ آیه‌ای وجود نداشته باشد به جز آیه‌ی ذیل، اثبات می‌گردد که باید همگان در هر عصر و زمانی امام داشته باشند:**

«يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (الإسراء، ۷۱)

ترجمه: [یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان (امامشان) فرامی‌خوانیم؛ پس هر کس کارنامه‌اش را به دست راستش دهند آنان کارنامه‌ی خود را می‌خوانند و به قدر نخک هسته‌ی خرماپی به آنها ستم نمی‌شود.

بدیهی است که خواندن همگان با امام و پیشوایشان مستلزم آن است که همگان در هر عصر و زمانی از امام برخوردار باشند. و ظلم نشدن حتی به اندازه نخ خرما نیز مستلزم آن است که اگر امامان باطل در هر زمان وجود دارند، باید امامان حق نیز وجود داشته باشند، و نیز چنین نباشد که اگر مردم طی ۲۵۵ سال بعد از هجرت از امام برخوردار بودند، مردم عصرها و نسل‌های بعد، بدون امام پله و رها شده باشند.

***- وقتی خداوند متعال در سوره‌ی قدر تصریح می‌نماید که شب قدر ملائک و روح را نازل می‌کند تا همه‌ی امور عالم را بیاورند و آیه نیز اختصاص به نبی اکرم(ص) ندارد که بعد از ایشان منسوخ قلمداد گردد، معلوم است که در هر زمانی امام زمانی وجود دارد که ملائک و روح به او نازل می‌گردند. چنانچه امام باقر(علیه السلام) فرمودند:**

«ای شیعیان، با سوره‌ی "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ" استدلال کنید تا پیروز شوید. به خدا سوگند، آن - سوره‌ی "إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ" - حجت خداوند بزرگ و بلند مرتبه بر مردم پس از رسول الله(ص) و سرور دین شما و نهایت دانش ماست...».

***- و البته آیات دیگری چون «وَالْعَصْرِ» - «بَقِيَّةَ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و ... همه بر اساس احیث محکم و معتبر تصریح به امام زمان هر عصر است. لذا هر عصری باید امام زمانی داشته باشد.**

ب - غیرمستقیم (و استنتاج‌ها):

***- اگر خداوند متعال در آیات متفاوت پیروی، اطاعت و تبعیت از رسول اکرم(ص) را امر فرمود و ایشان نیز مکرر بر وجود حضرت(ع) با اسم، رسم، لقب، شکل، نسل چندم، اسم پدر و ... تصریح نمودند، شکی باقی نمی‌ماند که ایشان وجود دارند. چنانچه فرمود:**

«الْمَهْدِيُّ مِنْ وَادِي، إِسْمُهُ إِسْمِي وَ كُنْيَتُهُ كُنْيَتِي وَ هُوَ أَشَبَّهُ النَّاسِ بِي خَلْقًا وَ خُلُقًا تَكُونُ لَهُ عَيْبَةٌ وَ حَيْرَةٌ فِي الْأُمَمِ حَتَّى تَضِلَّ الْخَلْقُ عَنْ أَدْيَانِهِمْ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَقْبَلُ كَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ يَأْتِي بِدَخِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ(ع) فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»

ترجمه: مهدی(ع) از فرزندان من است، اسم او اسم من است و کنیه‌ی او کنیه من می‌باشد، او از حیث آفرینش و اخلاق شبیه‌ترین مردم به من است، او غائب خواهد شد و مردم درباره‌ی دینشان سرگردان

می‌شوند، در این هنگام مهدی^(عج) مانند تیر شهاب با ذخیره انبیاء خواهد آمد پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند کما این که پر از ستمگر و ظلم شده است. (کمال الدین: ج ۱، ص ۲۸۶، ب ۲۵، ح ۱)

***- اگر خداوند متعال در قرآن کریم ضمن دستورات مکرر به اطاعت از پیامبر اکرم و ارجاع موارد اختلاف به ایشان، در آیهی «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»** خبر از کامل شدن دین داد و پیامبر اکرم^(ص) نیز در خطبه‌ی غدیر فرمود که این آیه در شأن «امامت» است و کتاب خدا و امام همیشه با هم هستند و از هم جدا نخواهند شد تا کنار حوض کوثر به من برسند، معلوم است که در هر زمانی امام برحق وجود دارد. لذا ایشان در همان خطبه بخش مهمی را به معرفی حضرت مهدی^(عج) اختصاص دادند.

***- اگر خداوند متعال امر به شناخت دین از طریق پیامبرش فرمود و ایشان تصریح نمود که «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً الْجَاهِلِيَّةِ»** یعنی: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است (علامه حلی در کتاب النافع یوم الحشر صفحه ۱۱۷ و...); معلوم می‌شود که باید برای مردم هر عصر و زمانی امامی وجود داشته باشد.

و ده‌ها آیه و حدیث دیگر در ذیل آیات.

نکته:

روش وهابیت که از زمان خلیفه‌ی دوم که گفت «حسبنا کتاب الله» باقی مانده این است که قرآن را در دست می‌گیرند و هر چه بگویند می‌پرسند در کجای این قرآن آمده است و البته منظورشان نیز فقط ظاهر آیات است. در حالی که همان ظاهر آیات ضمن آن که تصریح دارد که آیات الهی همه بطن و تأویل نیز دارند و آنها را کسی نمی‌داند جز خدا، رسول و راسخون در علم، مکرر تصریح دارد که در همه‌ی موارد به حضرت رسول اکرم^(ص) مراجعه و تاسی بجویند و هر چه او داد بگیرید و هر چه وانهاد، شما نیز وانهد. لذا لازم است کاربران گرامی ضمن آن که در خصوص هر سؤال و شبهه‌ای تحقیق می‌کنند [و این خود از بهترین عبادات است]، دقت کنند وهابیت به رغم آن که نزد مسلمانان آگاه و به ویژه اهل تشیع منفور هستند [چرا که یک فرقه‌ی انگلیسی نهاد برای ریشه کنی اسلام هستند]، سعی دارند تفکرات و نوع نگاه خود به خدا، اسلام، قرآن، اهل عصمت^(ع) و ... را فرافکنی و القا کنند. که از جمله سؤال «در کجای قرآن آمده است؟» می‌باشد. لذا هر گاه پرسیدند «در کجای قرآن آمده است؟» پاسخ دهید در همان جایی که فرمود از رسولش^(ص) اطاعت و تبعیت کنید.

سوال ۱۶: شیعیان معتقدند که امامان (ع) علم غیب داشتند، اما آیاتی هست که دلالت دارد علم غیب فقط نزد خداست و جز او کسی غیب نمی‌داند و ... لطفاً توضیح دهید. (۲۹ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

در سؤال به آیات ذیل استناد شده است:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (الأنعام، ۵۹)

ترجمه: و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی‌داند و آنچه در خشکی و دریاست می‌داند و هیچ برگگی فرو نمی‌افتد مگر [این که] آن را می‌داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتابی روشن [ثبت] است.

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ» (النمل، ۶۵)

ترجمه: بگو هر که در آسمان‌ها و زمین است جز خدا غیب را نمی‌شناسند و نمی‌دانند کی برانگیخته خواهند شد.

«قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (الأعراف، ۱۸۸)

ترجمه: بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زیانی ندارم و اگر غیب می‌دانستم قطعاً خیر بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید من جز بیم‌دهنده و بشارتگر برای گروهی که ایمان می‌آورند نیستم.

الف - تردیدی نیست که علمی نزد خداوند متعال - که هر چیزی را بر اساس علم، حکمت و مشییت خود آفریده است - در غیب نیست و اساساً معنا ندارد که ظاهر و باطن چیزی (مخلوق) در محضر الهی (خالق) در غیب باشد. پس اگر فرمود که او عالم به غیب و شهود است، یعنی به هر چه نزد ما شهود و غیب است علم دارد، نه این که چیزی به نام غیب وجود دارد که او به آن علم دارد. پس همین که می‌فرماید غیب نزد اوست، یعنی نزد او غیبی وجود ندارد و همه چیز در محضر او مشهود است.

ب - پس غیب و شهود فقط برای مخلوقات و از جمله انسان وجود دارد. از این نتیجه گرفته می‌شود که غیب و شهود نزد هر کس متفاوت است. ممکن است علمی نزد کسی «غیب» باشد و نزد دیگری شهود باشد. چنانچه علوم و قوانین ریاضی و فیزیک نزد یک کودک در غیب است و نزد یک استاد که به آن احاطه‌ای علمی دارد، شهود است. همین طور ملائک برای ما در غیب هستند، اما برای خودشان که در غیب نیستند. یا ظاهر آیات برای بسیاری در شهود است، اما باطن یا تفسیر و تأویل آنها برای اندکی مشهود می‌شود و برای بقیه در غیب است تا وقتی که به آن علم پیدا کنند.

پس اگر گفته می‌شود که معصوم^(ع) علم غیب دارد، یعنی نسبت به آنچه نزد ما غیب است علم دارد و نه نسبت به تمامی علوم الهی و آنچه در نزد خودشان نیز در غیب است و خدا به آن علم دارد عالم باشند.

ج - اگر خداوند کریم فرمود که علم به شهود و غیب نزد من است و کس دیگری نمی‌داند، معنایش این نیست که هیچ مقداری از علم به دیگران نمی‌دهم. بلکه برخی از آیات خود را برای کسب علم آشکار می‌کند و می‌فرماید اینها دلیل و نشانه است برای کسانی که اهل تعلم، تفکر و تعقل هستند، و از برخی مسائل دیگر علم کمتری می‌دهد، چرا که انسان نمی‌تواند بیش از آن به آن موضوع احاطه علمی پیدا کند، چنانچه فرمود روح از عالم امر من است و علم اندکی از آن به شما دادم:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» (الإسراء، ۸۵)

ترجمه: و درباره‌ی روح از تو می‌پرسند بگو روح از [سنخ] فرمان پروردگار من است و به شما از دانش جز اندکی داده نشده است.

و نسبت به برخی امور هیچ علمی نمی‌آموزد و خبری نمی‌دهد، مثل ساعت برپایی قیامت.

د - نه تنها علم [به غیب و شهود ما] نزد خداوند علیم و حکیم است، بلکه همه چیز از اوست و نزد اوست، اما چنانچه بیان شد دلیل نیست که به هیچ کس ندهد. لذا فرمود منبع و خزینه‌ی هر چیزی نزد من است که به «قدر مقدور» یعنی به اندازه نازل می‌کنم، بلکه متذکر می‌گردد که جز من انتظار نداشته باشید کسی بتواند چیزی به شما بدهد. حیات دست اوست، رزق دست اوست، همه‌ی عزت مال خداوند است و هر چه در زمین و آسمان است مال اوست. اینها همه آیات صریح قرآن کریم است، اما آیا به هیچ کس حیات، رزق، عزت، قدرت و ... نداده است؟

وقتی می‌فرماید (آیه‌ی اول: **وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ...**) کلیدهای غیب نزد اوست، یعنی چه؟ یعنی می‌خواهد خودش با این کلیدها برای خودش باب علم را گشوده و کشف علم نماید؟! یا آن که می‌فرماید: هم علم نزد من است و هم کلید باب علم. لذا کسی جز از طریق من نمی‌تواند کسب علم نماید.

و - اساساً هیچ کسی از نزد خود علمی ندارد مگر آن که خدا به او علمی عطا نماید. خواه علم از طریق بدیهات اولیه‌ی عقلی باشد، خواه نهادینه شده در فطرت باشد، خواه از طریق خلقت (آیات و نشانه‌ها) منتقل گردد، خواه از طریق الهام باشد، و خواه از طریق علم لدنی یا نزول وحی منتقل گردد، که به همه‌ی این موارد در آیات قرآن کریم تصریح شده است.

لذا پیامبران الهی (صلوات الله علیهم اجمعین) نیز علمی ندارند مگر آن که خدا به آنها آموخته باشد. چنانچه در بیان قصه‌ی حضرت آدم(ع) فرمود: **«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»** - علم همه‌ی آیات و نشانه‌ها (اسما)ی خود را به آدم تعلیم دادم، سپس آنها را به ملائک عرضه کردم و از آنها پرسیدم اگر راست می‌گویید، بیان دارید که اینها چه هستند و آنها گفتند ما علمی نداریم جز آن که تو به ما تعلیم داده باشی و سپس به آدم فرمودم تا آنها را تعلیم بده.

ز - بدیهی است علمی که به حضرت آدم(ع) تعلیم شده است، از خاتم الانبیاء که اشرف مخلوقات است دریغ نگردیده است و بلکه حتی از اسماء (نشانه‌ها)ی که به آدم(ع) تعلیم شد، شناخت وجودهای مقدسی چون پیامبر اکرم(ص) بود که اسم اعظم الهی است.

پس حضرت آدم(ع) و پیامبر اکرم(ص) به آنچه نزد ملائک در غیب بود، به تعلیم الهی علم یافتند که آنها را تعلیم نمودند و حضرتش فرمود: **«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»** - من شهر علم هستم و علی دروازه‌ی آن است. و فرمود: هر چه می‌دانستم، سینه به سینه به علی(ع) منتقل کردم.

پس معصومین(ع) به مقدار تعلیم الهی عالم می‌شوند به آنچه از نظر دیگران در غیب است و البته علوم بسیاری نیز برای خود آنها در غیب است که علمش فقط نزد خداست.

سوال ۱۷: برخی می‌گویند منظور از آیه (الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَ نِفَاقًا) فقط بادیه‌نشینان هستند. پس منحصر به اعراب نیست و ملت‌های دیگر نیز بادیه نشین داشته‌اند. لطفاً بیشتر توضیح دهید. (کارشناسی) (۳۰ آذر ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اعراب همیشه از این که مورد عتاب وحی و احادیث نبوی بودند، ناراحت بودند، چرا که ایمان سخت به قلبشان راه یافته و همچنان حس ناسیونالیستی آنان غلبه دارد، الا کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند. لذا چون نمی‌توانند آیات یا احادیث محکم و معتبر را تکذیب کنند، همیشه به دنبال تحریف و توجیه معنا و منظور هستند. در این آیه نیز به آنها برمی‌خورد که چرا خداوند متعال که خالق انسان هاست و به همه‌ی احوال آنان آگاه است، می‌فرماید اعراب در کفر و نفاق شدیدترند. یعنی اگر مقایسه و سنجشی بین اقوام کافر و منافق صورت گیرد، کفر و نفاق اعراب شدت بیشتری دارد. از این رو می‌خواهند بگویند که در آیه معنای «اعراب»، مطلق «بادیه نشینی است»، خواه از نژاد عرب باشند یا غیرعرب «عجم».

اما باید دقت شود که ملاک در معانی لغات، علمای علم لغت می‌باشند نه گفته‌ها و برداشت‌های شخصی دیگران؛ و معانی لغات را نیز استعمال غالب تکلم کنندگان به آن زبان و به کارگیرندگان آن لغات تعیین می‌کنند. علمای علم لغت نیز بر همین اساس با تحقیقات گسترده ریشه و تاریخچه‌ی به کارگیری این معانی را به دست آورده و بیان می‌نمایند. مجتهدین و فقها نیز در احکام حتی در جایی که تردیدی در معانی اصلی و غالبی لغت وجود داشته باشند به کتب لغت مراجعه می‌کنند، چرا که لغت و معنی آن از مسائل اعتباری و قراردادی است و اعتبار و قرارداد در این معانی را نیز استعمال غالب گویش کنندگان تعیین می‌کنند.

راغب، عالم بزرگ علم لغت در کتاب مفردات در مورد کلمه‌ی عرب می‌نویسد: «فرزندان اسماعیل^(ع) را عرب گویند، و کلمه‌ی "اعراب" در اصل جمع عرب است، ولیکن اسم شده برای عرب‌های بادیه‌نشین». یعنی معنای آن به اصطلاح علم لغت اسم منقول شده برای عرب‌های بادیه نشین است.

دقت نمایید که ما در زبان عربی نیز کلماتی داریم که معنای مشخصی دارند اما به خاطر استعمال در یک مصداق خاص، دیگر آن کلمه اسم منقول شده برای آن معنای خاص نه معنای اصلی و کلی آن. مانند صلوة که در اصل به معنای دعا است اما اسم منقول شده برای یک عبادت خاص (فعلاً به انواع دلایل نقل مانند شرع و عرف و ... اشاره نمی‌کنیم) و این به خاطر کثرت به کارگیری در این مصداق خاص می‌باشد. پس همان‌طور که گفتیم حال که علمای علم لغت می‌گویند این کلمه به معنای افراد بادیه نشین است دلیلش همان کثرت استعمال در این معنا است و إلا درست است، معنای اصلی آن همان نژاد عربی است که راغب هم اشاره کرده اما چون تنها در این مصداق به کار گرفته شده دیگر معنای نقلی آن ملاک می‌باشد.

علمای علم منطق و لغت و اندیشمندان مباحث اصولی یک دلیل متقنی را برای این مبحث که پس چرا ما باید همیشه با وجود معنای اصلی معنای نقلی آن را لحاظ کنیم آورده‌اند که در اصطلاح به آن «اصل مبادرت» اطلاق می‌شود. می‌گویند چون با تلفظ هر لفظ مشترک المعنی با شنیدن این کلمه در اولین تصور ذهنی معنای نقلی آن به ذهن ما می‌آید و این معنا مبادرت به ذهن می‌کند، پس هنوز هم این معنا معنای غالبی این کلمه است و در تلفظ عموم استعمال کنندگان این معنا به اصطلاح پیش فرض باقی مانده است مگر آن که تکلم کننده دلیل واضح به همراه خود در جایی که می‌خواهد معنای غیرنقلی آن را برساند بیاورد تا شنونده آن معنا را تصور کند. در این آیه هم همین طور، چون خداوند به زبان مردم و طبق معنای قراردادی عموم نزول وحی نموده و دلیل هم بر رد به معنای اصلی این لغت نیاورده پس منظور او عرب‌های بادیه نشین است نه نسل عرب و نژاد اعراب.

البته باید دقت داشت که اعراب اساساً بادیه نشین بودند. کاخ نشینان امروز نیز همان بادیه‌نشینان دیروز هستند که پول و ثروتی به دست آورده‌اند، اما اگر دقت کنید همان فرهنگ بادیه‌نشینان بر آنان غالب است و هر بلایی هم که از آغاز اسلام تا کنون بر سر اسلام و مسلمین آورده‌اند، به خاطر همین فرهنگ بادیه نشینی عربی و شدت کفر و نفاقشان می‌باشد و بادیه نشینان سایر نژادها این چنین نبوده‌اند. لذا دلیل تکمیلی دیگری هم برای این موضوع هست و آن این که بادیه‌نشینانی جزو لاینفک زندگی عرب بوده و عرب اصیل عرب بادیه‌نشین بوده و در صحرا زندگی می‌کرده است، پس بی‌دلیل هم نیست که علمای علم لغت بادیه‌نشینانی را معنای اصطلاحی و متبادرالذهن این کلمه قرار داده‌اند.

سوال ۱۸: چرا روی سخن قرآن با مردان است و زنان هیچ جایگاهی ندارند؟ زن در اسلام عورت است که معنای آن نیز بسیار آشکار است و...؟ (۱۳ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

قبل از پاسخ، توجه به یک نکته‌ی مهمی که مکرر بیان شده است ضرورت دارد. اگر دقت شود، اغلب این گونه شبهاتی که غالباً با لحنی خاص نیز مطرح می‌گردد، بر اساس یک صورت مسئله‌ی غلط بنا شده‌اند! یعنی اول تعریف غلطی را به اسلام حمل می‌کنند، بعد بر اساس آن تعریف، حکم غلطی نیز می‌دهند و بعد سؤال و شبهه می‌کنند که چرا این گونه است؟ پس در واقع انتقاد یا اعتراض به تعریف و حکم خودشان برمی‌گردد و نه به اسلام و قرآن کریم.

به طور قطع و یقین بدانیم که اغلب کسانی که این گونه شبهات را طراحی و یا به قصد و غرض اشاعه می‌کنند (نه آنان که واقعاً با شبهه مواجه شده و پاسخ می‌طلبند، مانند کاربران گرامی این سایت که شبهات مطروحه یا ایجاد شده را سؤال می‌کنند)، اصلاً قرآن را حتی قرائت و تلاوت هم نکرده‌اند، چه رسد به این که در مباحث آن تحقیق و مطالعه‌ای کرده باشند، بلکه فقط چند جمله با چاشنی چند آیه یا حدیثی که به غلط نیز ترجمه و تفسیر شده است را از وبلاگ‌ها و سایت‌هایی که هیچ هدف و وظیفه‌ای به جز ضدتبلیغ علیه اسلام و به ویژه تشیع ندارند، برمی‌دارند و سپس می‌پرسند چرا در اسلام چنین و چنان است؟ از همین‌ها اگر سؤال کنید همین «عورت» که می‌گویید معنای بسیار آشکاری دارد، یعنی چه؟ نمی‌دانند و به ظن و گمان و یا عادات محاوره‌ای خود استناد می‌کنند.

الف - مخاطب وحی، یعنی کسی که به او وحی نازل شده، مرد است. پس بسیاری از ضمایر مذکر خواهد بود.

ب - در قرآن کریم سُورِی وجود دارد که غالب آن اختصاص به زنان، مقام، جایگاه یا حقوقشان دارد. مثل سوره‌های «نساء»، «کوثر» و «مریم» و زنانی چون فاطمه الزهراء که منبع و معدن خیر کثیر (کوثر)، سبب ابتر و بی‌ادامه نماندن هدایت الهی و ام‌الائم^(ع) می‌باشند و همچنین حضرات مریم^(ع) و آسیه^(ع) الگوی همگان از مرد و زن معرفی شده‌اند.

پ - بخش عمده‌ای از احکام و واجبات اسلام در مناسک که به مرد و زن واجب شده است (مثل سعی بین صفا و مروه)، تأسی به اقدامات یک زن «هاجر» می‌باشد که نه نبی بوده و نه معصوم.

ج - آیات قرآن کریم به لحاظ موضوعی به چند دسته تقسیم می‌شوند که در دسته‌بندی کلی می‌توان به «اعتقادات - جهان بینی» و نیز «احکام - بایدها و نبایدها و یا به تعبیر ایدئولوژی» اشاره نمود.

ج/۱ - در آیاتی که مربوط به اعتقادات، جهان بینی، ارزش‌ها، ضدارزش‌ها، عقلانیت و کرامت انسان است، عموم مخاطب قرار گرفته‌اند. چرا که رشد و تعالی مربوط به روح انسان است و روح جنسیت مذکر یا مؤنث ندارد. مانند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (الحجرات، ۱۳)

ترجمه: ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید، در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست بی‌تردید خداوند دانای آگاه است.

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۵۱)

ترجمه: همان طور که در میان شما فرستاده‌ای از خودتان روانه کردیم [که] آیات ما را بر شما می‌خواند و شما را پاک می‌گرداند و به شما کتاب و حکمت می‌آموزد و آنچه را نمی‌دانستید به شما یاد می‌دهد.

نقل: «ذات اقدس اله در قرآن فرمود: من عهده دار تربیت دل و روح انسانها هستم، و روح و دل انسانها نه مذکر است و نه مؤنث، لذا در قرآن موضوع زن و مرد را نفی می‌کند تا جایی برای بیان تساوی یا تفاوت بین این دو باقی نماند؛ لذا اگر در سراسر قرآن کریم و همچنین در سراسر سخنان عترت طاهره (علیهم السلام) جستجو شود موردی به چشم نمی‌خورد که قرآن کمالی از کمالات معنوی را مشروط به مرد بودن بداند یا ممنوع به زن بودن بشمارد ... در تمام سفرهای چهارگانه هم زن سالک این راه است و هم مرد و اگر تفاوتی هست در کارهای اجرایی است و کارهای اجرایی يك وظیفه است نه يك کمال. البته در بحث های فقهی که عهده دار تقسیم کار است و مسائل اجرایی را شرح می‌دهد و آنها مربوط به کارهای اجرایی است. اما در بحث‌های تفسیری، کلامی، فلسفی، و عرفانی هیچ بحث از مرد بودن و یا زن بودن نیست. بلکه مربوط به انسانیت انسان می‌باشد.» (آیت الله جوادی آملی، زن در آئینه جلال و جمال)

ج/۲ - خطاب بسیار دیگری از آیات چه در خصوص اعتقادات و ارزش‌های انسانی باشد و چه در مورد احکام کلی یا عوایب اعمال، خطاب به همگان [اعم از مرد و زن] است که معمولاً با واژه‌ی «ایها الناس - ای مردم» و یا ضمیر «کم - شما» و یا «یا ایهاالذین امنوا - ای کسانی که ایمان آورده‌اید» بیان شده است که مانند:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ» (البقره، ۱۵۲)

ترجمه: پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و با من ناسپاسی نکنید.

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُطْلَمُونَ نَقِيرًا» (النساء، ۱۲۴)

ترجمه: و کسی که کارهای شایسته کند چه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن باشد آنان داخل بهشت می‌شوند و به قدر گودی پشت هسته خرمایی مورد ستم قرار نمی‌گیرند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (البقره، ۱۵۲)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از شکیبایی و نماز یاری جوید زیرا خدا با شکیبایان است.

ج/۲ - برخی دیگر از آیات احکام هستند، گاه مخاطب، خود زنان هستند و گاه مخاطب، مردان در چگونگی ارتباطشان با زنان می‌باشند و برخی از احکام نیز متوجه وظایف شخصی یا اجتماعی است که به حسب مکلف و موظف بیان شده است.

د - عورت نیز یعنی آنچه که پوشاندن آن لازم و ضروری است و دلیل نیست که هر پوشاندنی ضروری بد باشد. به آلت تناسلی یا به اصطلاح فارسی «شرمگاه» نیز به این دلیل «عورت» اطلاق شده است که پوشاندن آن از نامحرم و منظر عموم ضروری است. و اصلاً چنین نیست که زن در اسلام عورت باشد. بلکه موجودی است مانند مرد، با جنسیتی متفاوت که سبب تکالیف متفاوت می‌گردد تا زن و مرد متمم یکدیگر گردند و حیات در «احسن تقویم - بهترین اندازه ها و قوامها» ادامه یابد.

سوال ۱۹: چرا اسم امامان (ع) در قرآن کریم نیامده است تا همه مسلمانان یکی شوند؟ (۱۳ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

مشکل اصلی نوع بشر [و در این خصوص مشکل مسلمانان]، عدم بهره‌گیری لازم از عقل و فطرت و بالتبع ایمان نیاوردن به الله جلّ جلاله، پیامبر اکرم (ص) و قرآن کریم است و نه ندیدن و نخواندن چند تا اسم در ظاهر آیات قرآن کریم. مشکل اصلی جایگزینی نفس و طاغوت‌های درونی و بیرونی برای عبادت و بندگی به جای الله جلّ جلاله و رب العالمین است. مشکل در «إله» قرار دادن هوای نفس است و مابقی همه بهانه و توجیهی برای گریز از بندگی (عبادت) و اطاعت اوست. وقتی نفس جایگزین شد، از شخص پیامبر اکرم (ص) نیز کاری ساخته نیست، چه رسد به چند تا لفظ.

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می‌توانی] ضامن او باشی؟

الف - آوردن کلمه، اسم، واژه و ... مشکلی را حل نمی‌کند، چرا که ریشه‌ی انحراف در نیامدن این اسم‌ها در ظاهر قرآن نمی‌باشد. مگر این همه اسامی «الله، رب، خالق، رازق، علیم، حکیم و ...» که در قرآن کریم آمده و از هر حیث به آن استدلال شده است، سبب گردیده تا همگان به او ایمان آورده و موحد شوند؟ یا دست کم مسلمانان همه مؤمن و موحد شوند؟

ب - مگر همه‌ی مسلمانان به آنچه در قرآن کریم به صراحت آمده است ایمان آورده‌اند و تنها مشکل اختلاف کنندگان این است که چرا اسامی امامان چون «علی، حسن، حسین ... مهدی علیهم السلام» در ظاهر آیات قرآن کریم به چشم نمی‌خورد؟

اگر امت حضرت محمد مصطفی (صلوات الله علیه و آله) که داعیه‌ی توحید، اسلام و قرآن دارند، فقط به یک آیه‌ی «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» ایمان آورده و عمل کنند، از وحدتی ناگسستنی برخوردار می‌گردند و نیازی به اسم نیست. اگر مسلمانان خود را تعلیم دهند و تهذیب نمایند که بنده‌ی الله جلّ جلاله باشند و تسلیم او و اوامرش باشند، مطیع و تابع رسولش (ص) باشند و اگر اختلافی کردند به وحی و رسول وحی ارجاع دهند، نه این که تابع هوای نفس خود گردند و از سوی خود تفسیر و اجتهاد کنند، دیگر هیچ مشکلی باقی نمی‌ماند و همه موحد شده و با یکدیگر نیز وحدت می‌کنند. مگر نفرمود اگر واقعاً به خدا و معاد ایمان دارید (و دنبال بهانه‌ای برای اطاعت از نفس خودتان نیستید)، وقتی در موضوعی دچار شک و شبهه و اختلافات می‌شوید، به جای پیروی از متشابهات، به رسول الله (ص) رجوع کنید و امر او را تابع گردید؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجامتر است.

پس اگر عده‌ای به عناد و یا از روی ساده اندیشی و اسلام‌شناسی می‌خواهند فقط به ظاهر آیات نگاه کنند و تنها مشکلشان در ولایت‌پذیری این است که چرا اسامی در قرآن نیامده است، به آیه‌ی فوق رجوع کرده و عمل کنند تا وحدتی بزرگ و ناگسستنی میان مسلمانان ایجاد گردد.

ج - بیان و ذکر اسم به هیچ وجه دلیلی برای جلوگیری از عناد و تجاهل نمی‌گردد. پس اگر با صاحب اسم عناد و لجاجت داشتند، نسبت به عناد با لفظ اسمش نیز پروایی نخواهند داشت. وقتی صاحب اسم را ترور می‌کنند، فرقتش را شکافته، یا جگرش را مسموم و یا سرش را بالای نیزه می‌برند، با کلمه و حروف اسمش (اگر در ظاهر قرآن می‌آمد) چه می‌کردند؟ مگر بیان و تکرار اسم «الله» در قرآن کریم، سبب شده که دیگر کسی با خود «الله» دشمنی نکند؟

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ» (النحل، ۴)

ترجمه: انسان را از نطفه‌ای آفریده است آنگاه او دشمنی آشکار می‌کند (آنگاه او ستیزه‌جویی آشکار است).

د - اسم فقط آن نیست که بین ما رایج است. کلمه‌ی «محمد^(ص)» فقط چهار بار در قرآن آمده است، اما اسامی دیگر ایشان چون نبی، رسول، اسوه، خاتم الانبیاء، رحمة للعالمین و ... مکرر آمده است. پس اگر پیامبر اکرم^(ص) به علی^(ع) فرمود و او راجع به خودش فرمود که طه، یس و حوامیم‌های قرآن من هستم، همه اسم است.

قرآن به معرفی رسم تکیه دارد و نه اسم. نام هر کسی می‌تواند محمد، علی، حسن، موسی و عیسی باشد، اما همه نمی‌توانند نبی، رسول، ولی و امام باشند. واژه‌ی امام با مشتقاتش ۱۲ مرتبه در قرآن آمده است و واژگانی از ریشه‌ی «ولی» به مراتب بیشتر آمده است. اهل سنت که در ولایت و امامت پذیری اختلاف دارند، بیش از صد آیه از قرآن کریم را ذکر کرده‌اند که در شأن حضرت علی^(ع)، ولایت و امامت او می‌باشد. خوب ایمان بیاورند، چه چیزی مانع از پذیرش حقایقی است که خودشان به آن تصریح کرده‌اند؟!

مگر کلمه‌ی «ولی» اسمی برای صاحب ولایت نیست؟ پس چرا وقتی خداوند متعال در قرآن کریم صاحب ولایت را با اسم «ولی» و بیان ویژگی‌های متمایزش معرفی می‌کند و تصریح می‌نماید آنان که این ولایت را پذیرفتند حزب الله هستند، و خودشان نیز تصریح دارند که در شأن امیرالمؤمنین^(ع) است، قبول نمی‌کنند و باز می‌گویند چرا اسم نیامده است؟ مگر به صراحت و روشنی نفرمود:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (المائدة، ۵۵)

ترجمه: ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

(منابع اهل سنت که تصریح کرده‌اند در شأن امیرالمؤمنین^(ع) است: تفسیر کشاف (ج ۱، ص ۶۲۳) - تفسیر فخر رازی (ج ۱۲، ص ۲۵) - تفسیر طبری (ج ۶، ص ۱۸۶) - تفسیر ابن مردویه (ص ۲۹۵) - شواهد التنزیل حسکانی (ج ۱، ص ۲۳۰) - تفسیر ثعلبی، تفسیر قرطبی، در المنثور سیوطی، زادالمسیر ابن جوزی، احکام القرآن جسّاس، تفسیر ابن کثیر و تفسیر الألوسی؛ ج ۶، ص ۱۶۷)

ه - چنان می‌گویند که چرا اسم ائمه^(ع) در قرآن کریم نیامده است تا همه ایمان آورده و وحدت کنند، گویی اسم آنان که جایگزین کرده‌اند در قرآن آمده است؟! آیا تا به حال شنیده‌اید که بگویند: در کجای قرآن اسمی از سقیفه، ابوبکر، عمر، عثمان، معاویه، یزید و ... که به آنها امیرالمؤمنین و خلیفة الله لقب داده‌اند آمده است؟! هرگز. پس به چه استنادی از قرآن کریم اینها را جایگزین امر خدا و امر رسول خدا^(ص) و بیعتشان با ایشان مبنی بر این که «همه شنیدیم، همه فهمیدیم، همه قبول کردیم و همه پذیرفتیم» را شکستند؟! جواز بیعت شکنی با رسول الله^(ص) را در ظاهر قرآن خوانده بودند یا در باطن و تفسیر آن؟! آیا ظاهر آیات قرآن کریم به آنان آموخته بود تا شورا، رأی و دموکراسی بین خودشان را جایگزین وحی و ابلاغ آن توسط نبی مکرم^(ص) نمایند؟! یا فقط وقتی به امامان^(ع) می‌رسند دنبال اسمشان در ظاهر آیات می‌گردند و چون نمی‌بینند، نمی‌پذیرند؟

بپرسید: در کجای ظاهر آیات قرآن کریم آمده است که نماز صبح دو رکعت و ظهر چهار رکعت است؟ و اگر گفتند: «سنت رسول الله^(ص) است»، بپرسید: چرا برخی از اوامر و سنت او را قبول کرده و برخی دیگر را رد می‌کنند؟ این که تبعیت از سنت و میل و پسند خودتان می‌شود نه ایشان! مگر خداوند متعال نفرمود که این روش، سنت و سلوک کفار برای ایجاد افتراق است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ يَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» (النساء، ۱۵۰)

ترجمه: کسانی که به خدا و پیامبرانش کفر می‌ورزند و می‌خواهند میان خدا و پیامبران او جدایی اندازند و می‌گویند ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم و می‌خواهند میان این [دو] راهی برای خود اختیار کنند.

مگر اهل علم و اکابر مذاهب غیرشیعی، ضمن تصریح و اذعان به دهها آیه که در شأن امیرالمؤمنین علی^(ع) است، به تواتر این فرمان پیامبر اکرم^(ص) را نقل کرده‌اند که فرمود:

«إذا رأيت معاوية على منبري فاقتلوه» - هنگامی که معاویه را بر منبر من دیدید، پس او را بکشید.» (تاریخ طبری ج ۱۱ ص ۳۵۷ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۵ ص ۱۷۶ - انساب الاشراف بلاذری بخش ۲ جزء اول ص ۱۲۸ شماره‌ی ۳۶۹ و ۳۷۰ و ...)

پس چرا نه تنها این کار را نکردند تا پس از وحدت مجددی که در زمان واگذاری حکومت به امیرالمؤمنین^(ع) ایجاد شده بود، دیگر هیچ اختلافی پدید نیاید، جگرها دردیده و سرها بریده نشود و جهان اسلام و جهان بشریت به رهبری و زعامت امامان به سرمنزل سعادت و رفاه دنیوی و اخروی برسد؟

مرتبط (مندرجات قبلی):

س: یا توجه به اهمیت موضوع امامت در سرنوشت اسلام و مسلمین، چرا نام اهل بیت^(ع) در قرآن کریم نیامده است؟

س: چرا نام حضرت علی^(ع) در قرآن کریم نیامده تا این همه اختلاف نباشد؟

www.x-shobhe.com

سوال ۲۰: مسلمانان می‌گویند: «کعبه بیت الله است!» یک آیه از قرآن بیاورید که خدا کعبه را «بیت الله» خوانده باشد؟ (۲۰ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

حالا اگر این یک آیه را بیان کنیم (که در خاتمه ایفاد خواهد شد)، چه می‌شود؟ آیا مشکلات اعتقادی، عقلی، علمی و ... برطرف می‌گردد؟ یا اگر چنین آیه‌ای نباشد چه می‌شود؟ دیگر کعبه، قبله یا بیت‌الله نخواهد بود، چرا که در ظاهر آیات قرآن بیان نشده است؟!

مکرر خدمت کاربران گرامی توضیح داده شده است که این جمله‌ی «در کجای قرآن آمده است؟» که به اشکال متفاوت و از جمله «یک آیه نشان دهید که در آن این مطلب آمده باشد»، تاکتیک و وهابیت با تأسی به «حسینا کتاب‌الله - کتاب خدا برای ما کافیت» و برای ایجاد انحراف در اعتقادات درست اسلامی و قرآنی است. و باید دقت نمایید که در بیان سؤالات و شبهات این گونه نیز در پی پاسخ نیستند، بلکه می‌خواهند قاعده و نوع نگاه وهابیت به اسلام و قرآن مبنی بر «در کجای قرآن آمده است» را رواج دهند.

[البته عزیزان گله‌مند نشوند، ما که وهابی نیستیم و چرا شما به هر که سؤال یا شبهه ای داشته باشد، تهمت وهابیت می‌زنید؟!، چرا که در این مسئله‌ی مهم، موضوع اصلاً شخص سؤال کننده و اعتقاداتش نیست، بلکه تذکر به شیوه‌ی کار و ایجاد سؤال و شبهه است که این شیوه، مختص وهابیت است].

به آنها بگویید: در هیچ کجای قرآن کریم نیامده است که بپرسید: «در کجای قرآن آمده است؟» - در هیچ کجای قرآن نیامده «اگر مطلبی را در ظاهر آیات قرآن ندیدید، نپذیرید» - در هیچ کجای قرآن نیامده است که «فقط قرآن» و نیامده است که «حسینا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافیت». این انحرافات را در کجای قرآن خوانده‌اند که اکنون با تأسی بر آن مکرر می‌پرسند «در کجای قرآن آمده است؟»

اما در همین ظاهر قرآن که البته به ظاهر مدعی می‌شوند که به آن تأسی دارند و فقط آن را قبول دارند و نه پیامبراکرم^(ص) و ائمه اطهار^(ع) را، مکرر آمده است: برای شما رسول فرستادم - به همراه رسول، کتاب و میزان نازل کردم - از رسول خدا^(ص) اطاعت کنید - برای فهم قرآن به رسول^(ص) مراجعه کنید - اگر اختلاف نظر داشتید به ایشان رجوع کنید و ...؛ حال چطور می‌خواهند کتاب را از رسول خدا اخذ کنند، بعد خودش (رسول) را کنار بگذارند و مکرر سؤال کنند که در کجای قرآن آمده است؟ یا «یک آیه نشان دهید»؟! در هیچ کجای قرآن کریم نیامده است «آنچه را در ظاهرش ندیدید تکذیب کنید». اما تصریح شده است که هر چه رسول^(ص) داد بگیرید و هر چه وانهاد، وانهد:

«... وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (الحشر، ۷)

ترجمه: ... و آنچه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آنچه شما را بازداشت بازایستید و از خدا پروا بدارید که خدا سخت‌کیفر است.

آیا این آیات را حتی از رو هم نمی‌خوانند؟

کعبه بیت الله:

اگرچه زمین و آسمان و هر چه در آن است، مخلوق، مملوک، مروزق و مال خداست و فرمود:

«لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى» (طه، ۶)

ترجمه: آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین و آنچه میان آن دو و آنچه زیر خاک است از آن اوست.

اما برخی از ایام و یا اماکن را برای عبادت بندگانش به خود مخصوص نمود. لذا هر آنچه که به خود مخصوص نموده باشد، پسوند «الله» می‌گیرد، حتی اگر در ظاهر آیه‌ای به آن تصریح ننموده باشد. هر چند که اغلب تصریح نموده است. مثلاً اگر فرمود: آدم را خلیفه‌ی خود در زمین می‌گردانم، او می‌شود «خلیفه الله» یا

اگر بندگان را به خود اختصاص داد، می‌شوند «عباد الله»، یا اگر امری را به خود اختصاص داد، می‌شود «امر الله»، یا اگر فرستاده‌ای را به خود اختصاص داد، می‌شود «رسول الله» یا همین طور است «ایام الله» - «شهر الله - رمضان» - «کتاب الله» یا «حرّم الله - حرام الهی» یا «احل الله - حلال الهی» و

خداوند متعال در آن موقع که حضرت ابراهیم^(ع) مأمور شد تا کعبه را معمور نماید، فرمود «**خانه‌ی من** را برای طائفین و نمازگزاران پاک کن»، پس می‌شود «بیت الله» که در دو آیه به آن تصریح نموده است:

الف - «وَ إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَ طَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (الحج، ۳۶)

ترجمه: و چون برای ابراهیم جای خانه را معین کردیم [بدو گفتیم] چیزی را با من شریک مگردان و **خانه‌ام** را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگان [و] سجده‌کنندگان پاکیزه دار.

ب - «وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنًا وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلِّينَ وَعَهْدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» (البقره، ۱۲۵)

ترجمه: و چون خانه [کعبه] را برای مردم محل اجتماع و [جای] امنی قرار دادیم [و فرمودیم] در مقام ابراهیم نمازگاهی برای خود اختیار کنید و به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که **خانه‌ی مرا** برای طواف‌کنندگان و معتکفان و رکوع و سجودکنندگان پاکیزه کنید.

سوال ۲۱: چرا برای تبلیغ اسلام در خصوص «حوریان» این همه در قرآن تبلیغ شده است. اگر دین اسلام حق است چرا نیازهای جنسی را برای رسیدن به بهشت معرفی می‌کند؟ (لیسانس کامپیوتر) (۲۱ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

سخن از «حور» برای تبلیغ دین اسلام نیست، چرا که اسلام هیچ گاه به «حور» دعوت نکرده است. بلکه به توحید و «لا إله الا الله» دعوت نموده است.

حور، غلمان، ولدان مخلدون، به زیبایی لؤلؤ و مرجان و با جامهای زرین و نقره‌ای در دست و لباس‌های حریر و چشم‌نواز بر تن و ... هر چه که باشند، خدمتگزاران انسان مؤمن هستند، نه ارباب آنها. لذا بزرگتر هیچ‌گاه به کوچکتر تبلیغ و دعوت نمی‌شود، آن هم از ناحیه‌ی خداوند حکیم و مٓان. بلکه در دین حق اسلام، انسان به رشد و کمال در سایه‌ی توحید و یکتاپرستی و خودداری از بندگی رب النوعها و اطاعت رب العالمین دعوت و تبلیغ شده است.

الف - قرآن کریم کتاب جامع هستی‌شناسی است و بایدها و نبایدهایش نیز منطبق با حقایق عالم هستی می‌باشد. لذا چنانچه هم خدا را می‌شناساند، هم انبیا و رسل، اولیا و اولی‌الامر و صراط مستقیم را می‌شناساند؛ ابلیس، شیاطین انس و جن، مؤمن، کافر و منافق را نیز می‌شناساند و همچنین عوالم مختلفی را که انسان در آن سیر و زندگی خواهد نمود می‌شناساند. از عالم نطفه در صلب پدر گرفته تا جنین در رَجَم مادر، عالم دنیا با دوره‌های کودکی، جوانی گرفته تا عالم پیری و مرگ؛ از عالم قبر و برزخ و قیامت گرفته تا بهشت و جهنم، همه را می‌شناساند.

بهشت و جهنم در قرآن کریم هدف نیستند، بلکه دو جایگاه هستند که هر کس به تناسب رشد و مرتبه‌ی وجودی‌اش که حاصل اعتقادات و اعمالش می‌باشد، در مرتبه‌ای از مراتب گوناگون آنها قرار می‌گیرد. لذا انسان باید بداند اولاً به کجا می‌رود و ثانیاً آنجایی که می‌رود چگونه جایی است و در آنجا چه خبر است؟ تا آگاهانه قدم بردارد و حجت نیز بر او تمام شده باشد.

از این رو خداوند متعال که خالق عالم هستی است، مشخصات و ویژگی‌های بهشت و جهنم را نیز در این کتاب جامع معرفی نموده و شناسانده است و بر همین اساس بایدها و نبایدهای لازم برای دور ماندن از عذاب خودساخته و رسیدن به کمال و نتایج آن را تشریح نموده است.

ب - انسان در حیات دنیوی خود، هم جسم دارد و هم روح. جسم نیازها، لذتها و آلم‌های خود را درک می‌کند و روح نیز نیازها، لذتها و آلم‌های خود را درک می‌نماید و کمال هر کدام نیز در برآورده شدن نیازها به طریق درست است، به گونه‌ای که کمال در یک حالتی، موجب نقصان در سایر احوال آدمی نگردد. مثلاً شهوت جنسی‌اش به گونه‌ای ارضا نشود که ملکات اخلاقی او و یا امنیت اجتماعی‌اش را بسوزاند و جسمش به گونه‌ای رشد نیابد که مانع از رشد معنوی و روحانی‌اش گردد.

خوردن غذاهای لذیذ، نوشیدن نوشیدنی‌های گوارا، پوشیدن لباس‌های زیبا، زندگی در خانه‌های مجلل و فراخ، همخوابی با جفت‌های زیبا، پاک و مطمئن و ... لذت‌های بدن است، چه در دنیا و چه در آخرت. بدن از نماز لذتی نمی‌برد؛ از شناخت و کمال عقلی لذتی نمی‌برد، از فهم قلبی و رشد معنوی لذتی نمی‌برد، از رعایت حلال و حرام لذتی نمی‌برد و ... قلب و روح انسان نیز از مذکر و مؤنث، غذا و نوشیدنی و پوشیدنی لذتی نمی‌برد. هر کدام خواص و ویژگی‌های خود را دارند.

در حیات اخروی نیز انسان هم بدن دارد و هم روح و هر کدام لذایذ یا رنج‌های خود را داشته و درک می‌کنند.

ج - خداوند متعال در قرآن کریم همان گونه که نیازهای بدن و راه درست تأمین آنها و لذت درست را تبیین نموده است، نیازها و ضروریات رشد عقلی، قلبی و روحانی او را نیز تشریح و تبیین نموده است و همان گونه که از لذتها و رنج‌های بدن در حیات اخروی خبر داده است، از لذتها و رنج‌های روح در حیات اخروی نیز خبر

داده است. منتهی کسانی که قرآن نخوانده‌اند، یا دست کم در آن تأمل ننموده‌اند و اطلاعاتشان فقط در سطح شنیده‌هاست، از جهنم چیزی جز آتش و از بهشت چیزی جز حورالعین نشنیده و نمی‌دانند.

از لذت‌های روحانی بهشت:

همان گونه که لذت روح در دنیا رشد و تکامل است، در حیات اخروی که جایگاه اهل ایمانش بهشت است نیز «کمال» لذت است.

۱ - بازگشت به سوی محبوب و مقام رضا:

برای روح [چه در دنیا و چه در آخرت]، چیزی دردناکتر از فراق محبوب نیست. لذا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در دعای کمیل، فراق و دوری را دردناکتر از عذاب جهنم می‌خواند:

«يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ»

ترجمه: ای اله، بزرگ، سرور و پروردگارم! [به فرض] عذابت را تحمل کنم، چگونه می‌توانم فراق و دوریت را تحمل نمایم؟

پس بازگشت به سوی محبوب، آن هم در شرایطی که او از تو راضی و تو از او راضی هستی، اوج لذت روحانی است. محبوب تو را خاص خود می‌گرداند و می‌فرماید، بیا و بازگرد به سوی ربّت. داخل شو در میان بندگان خاص من و در بهشت ویژه من.

«يَا أَبْتَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * اِرْجِعِي إِلَيَّ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي»

(الفجر، ۲۷ تا ۳۰)

ترجمه: ای نفس مطمئنه * خشنود و خدایسند به سوی پروردگارت بازگرد * و در میان بندگان من درآی * و در بهشت من داخل شو.

۲ - رسیدن به اوج کمال - مقام محمود:

رسیدن به اوج کمال لذتی است که پاداش عبّاد خالص و مخلص پروردگار عالم است. مقام محمود، مقام حمد است، مقام کرامت است، مقام شناخت همه‌ی حقایق عالم هستی است، مقام ولایت و جایگاه اشرف مخلوقات عالم، حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است. اوجی است که پیامبرش با تلاش و نماز شب به آن می‌رسد:

«وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (الإسراء، ۷۹)

ترجمه: و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده (مقام محمود) برساند.

بدیهی است که رسیدن به این مقام که بالاترین نقطه‌ی اوج و کمال مخلوقات است، بیشترین لذت روح است، لذا در زیارت عاشورا مسئلت می‌داریم که ما را نیز در کنار اهل عصمتی که به این مقام قرب رسیده‌اند قرار دهد. «وَ أَسْأَلُهُ أَنْ يُبَلِّغَنِي الْمَقَامَ الْمَحْمُودَ ...»

۳ - دیدار معشوق - لقاء الله:

روح آدمی عاشق است؛ عاشق هستی و کمال محض؛ یعنی عاشق رب العالمین، الله جلّ جلاله و اگر خطایی کند نیز به خاطر این است که مصداق معشوق را خطا گرفته است. پس او عاشق است و محب همیشه و در هر لحظه مایل به لقای محبوب و عاشق مشتاق دیدار معشوق است. جسم و بدن از دیدن معشوق لذت نمی‌برد، این لذت یک لذت معنوی و روحانی است. لذا خداوند متّان به مشتاقان دیدارش مژده می‌دهد که مهلت و زمان فراق و دوری نیز به پایان خواهد رسید و دیدار صورت می‌پذیرد:

«مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (العنكبوت، ۵)

ترجمه: کسی که به دیدار خدا امید دارد [بداند که] اجل الهی [پایان دوری با اتمام حیات دنیوی] آمدنی است و اوست شنوای دانا.

۴ - قرار گرفتن در جایگاه ملکوتی صدق، نزد پروردگار:

خداوند سبحان، جسم و جرم نیست که جا و مکان داشته باشد، بلکه مقصود از «نزد پروردگار» و آن هم مقام مَلْکِی و سلطنت او، رسیدن به مقام والای سلطه بر عالم خلقت است، سلطه‌ای از روی صدق. یعنی ظاهری نباشد، منقطع نباشد، محدود و کاذب نباشد.

انسان در چنین جایگاه و مقامی قرار نمی‌گیرد و بر چنین تخت سلطنتی نمی‌نشیند، مگر آن که بر جایگاه «صدق» قرار بگیرد. یعنی علم و شناختش منطبق با حقایق عالم هستی باشد. شناخت، اعتقاد، ایمان و عملش همه تصدیق کننده‌ی یکدیگر و منطبق با حقایق باشد و خداوند این مقام و لذت روحانی را به متقین وعده داده است. می‌فرماید جایگاهشان بهشت است، اما رتبه و مقامشان، مقام صدق نزد سلطان مقتدر است:

«إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ * فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (القمر، ۵۴ و ۵۵)

ترجمه: در حقیقت مردم پرهیزگار در میان باغ‌ها و نهرها * در قرارگاه صدق نزد پادشاهی توانايند.

پس بهشت فقط یک جایگاه است و نعمات و لذایذ بهشتی نیز منحصر به قصر، حور، خوردنی و آشامیدنی نیست، بلکه اینها همه سفره و پذیرایی محبوب و معشوق واقعی، از محبّ و عاشق واقعی خود می‌باشد. لذا همان گونه که لذایذ روحانی در این عالم بسیار والاتر و غیرقابل مقایسه با لذات جسمانی است، در آن عالم نیز همین گونه و به مراتب لطیفتر و شدیدتر است.

WWW.X-SHOBHE.COM

سوال ۲۲: اهل سنت می‌گویند: شیعیان نباید در زیارات جمله «شریک القرآن» را به کار ببرند، این شرک در قرآن است؟ (۲۱ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

از بدترین مصادیق شرک این است که یک عده وسط بیافتند و از طرف خدا و یا به موازات او هر چیزی را که خوششان نمی‌آید «شرک» بنامند. جالب آن که حد وسط هم ندارند که مثلاً چیزی را بگویند حرام، گناه یا معصیت است. بلکه هر چه خود دارند، اگرچه من درآوری باشد عین توحید است و هر چه دیگران دارند، اگرچه عین وحی یا سنت نبوی^(ص) باشد عین «شرک» است؟!

الف - مأخذ بایدها و نبایدهای شیعه:

از کی تا به حال برخی از اهل سنت که مطالعات کافی نیز ندارند تعیین می‌کنند که شیعه چه باید بگوید و چه نباید بگوید؟ شیعه از کلام وحی، سنت رسول وحی^(ص) و اهل بیت عصمت و طهارت^(ع) تعلیم می‌گیرد و فرمان می‌برد که چه بگوید و چه نگوید. و اگر قرار بود اهل سنت تعیین کننده باشند، خوب شیعه هم سنتی می‌شد.

این روش ضدتبلیغ علیه تشیع، یک نوع فرار به جلو است. یعنی به جای آن که پاسخ دهند وقتی رسول‌الله^(ص) و اهل بیت^(ع) را کنار می‌گذارند، به چه مجوز عقلی و نقلی این را می‌گویند و یا آن را می‌گویند، شیعه را زیر سؤال تحکمی می‌برند که این را باید بگویند و آن را نباید بگویند!

و از کی تا به حال آنان تعیین می‌کنند که چه چیزی شرک است و چه چیزی شرک نیست؟ اصلاً معنای شرک را می‌دانند؟ شرک فقط و فقط در مقابل توحید و شریک قائل شدن برای خداوند متعال است. نه این که هر چه را خوششان نیامد، انگ «شرک» را بتوانند به آن بزنند!

همین نوع نگاه و رجوع به محوریت «من» به قرآن کریم است که از «حسبنا کتاب الله» شروع می‌شود و به مهدورالدم خواندن امام حسین^(ع) می‌انجامد. وقتی گفتند: رسول و سنت رسول^(ص)، امر او، تفسیر و تأویل او، تعیین و تکلیف او را لازم نداریم، کتاب خدا در دستمان است، خودمان از رویش می‌خوانیم و هر چه خودمان فهمیدیم همان درست است! یک جا نیز چنین می‌فهمند که یزید خلیفه‌الله است و هر کس با خلیفه‌ی خدا بیعت نکند، یاغی و طاغی است، پس امام حسین^(ع) العیاذبالله از دین خارج شده و خونش مباح است(!؟)

این خودگرایی به جای خداگرایی، خودگویی به جای قرآن گویی و خودبینی به جای رسول بینی است که به شرک می‌انجامد.

شرک و شراکت:

چه کسی گفته که هر مشارکتی در انجام رسالت معینی برای رسیدن به هدفی معین، شرک است؟ اگر خداشناسی، قرآن شناسی و اسلام شناسی دست این گونه افراد (که غالباً نه شیعه هستند و نه سنتی) بیافتد و با چنین معیارهایی من درآوری مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد، لابد به خود خدا نیز اتهام شرک می‌زنند. چرا که نفرمود من فقط قرآن را برای شما فرستادم. بلکه فرمود: ابتدا رسول فرستادم. پس به او ایمان بیاورید و هر چه گفت بپذیرید و تبعیت کنید. سپس به همراه او کتاب نازل کردم و به همراهش «میزان» نیز نازل کردم. آیا اینها شرک و تثلث است؟

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست ناپذیر است.

دقت شود که «وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ» یعنی به همراه آن رسولان نازل کردم. یعنی خدا می‌فرماید که جهت تحقق هدایت بشر، رسول، کتاب و میزان نازل کردم، پس معلوم است که اینها با هم هستند و در هدایت بشر با هم شراکت دارند.

آیا اگر پیامبر اکرم^(ص) به روایت مستند در منابع تشیع و تسنن [مسند أبي يعلي، ج ۲، ص ۳۱۸ و ده‌ها سند دیگر] فرمود: «الحق معه علي و العلي مع الحق - حق با علی است و علی با حق است» و یا فرمود: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ - علی با قرآن است و قرآن با علی است و از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر به من برسند» [حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین - ابن عساکر، ج ۲، ص ۴۶ و ده‌ها سند دیگر]، العیاذ بالله «شُرک در حق» و «شُرک در قرآن» است! یا تفکیک اینها از هم شرک است؟

آیا با چنین معیارهای من درآوردی، کلّ حدیث ثقلین و کل خطبه‌ی غدیره از نظر آنان «شُرک» نیست؟ اگر شریک نباشند، چرا پیامبر اکرم^(ص) فقط به یکی سفارش نکرد و فرمود: [از این سه ثقل نازل شده برای هدایت] من از میان شما می‌روم و دو ثقل دیگر، یعنی کتاب الله و عترتم را باقی می‌گذارم و تا زمانی که به هر دو ودیعت چنگ نزده باشید، رستگار نخواهید شد؟ (خطبه‌ی غدیره به سند اهل تشیع و سنت)

قرآن:

بدون تردید کسانی که نگاه و اعتقادی این گونه به قرآن کریم دارند، اصلاً نمی‌دانند قرآن چیست. لذا هنوز سعی دارند به مسلمانان القا کنند که قرآن یعنی ظواهر این چند سطر که روی چند صفحه بین دو جلد نوشته شده است و اکنون در دست ماست و همین هم برای ما کافیست! آیا خداوند متعال چنین کتابی نازل کرده است؟ و یا آن که آیاتش را به قلب پیامبر^(ص) نازل نموده و لذا نمی‌شود چند صفحه نوشتار را از او گرفت و خودش را کنار گذاشت. درست مثل این است که بگویند «انسان یعنی جسد بدون روح و حیات». لذا معلوم است که انسان کامل، یعنی اهل عصمت^(ع)، یعنی حضرت رسول اکرم^(ص) و اهل بیت او^(ع)، روح قرآن، قرآن مجسم، بیان قرآن، قرآن ناطق و شریک قرآن هستند و بدون رجوع به آنها کسی از درک قرآن بهرمنده نمی‌گردد و هدایت نیز نمی‌شود.

چند حدیث به سند اهل سنت:

***- زمانی که ده آیه‌ی نخست سوره‌ی توبه نازل شد، رسول خدا^(ص) آن را به ابوبکر سپرد و امر نمود که آن را برای اهل مکه بخواند. سپس رسول خدا^(ص)، علی^(ع) را فراخواند و امر نمود که آیات را از ابوبکر بگیرد و برای اهل مکه بخواند! علی^(ع) فرمود: در جحفه به او رسیدم و نامه را از او گرفتم؛ پس ابوبکر به سوی رسول خدا^(ص) بازگشت و گفت: «ای رسول خدا! آیا در مورد من مطلبی نازل شده؟ رسول خدا فرمودند: نه، لکن جبرئیل پیش من آمده و گفت: از طرف تو کسی چیزی را ادا نمی‌کند مگر خودت یا مردی از خودت» (مسند امام احمد حنبل، ج ۱، ص ۱۵۱) این حدیث با اندکی تفاوت تعبیر در (المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۵۱) نیز آمده است.**

***- بنگرید که پس از من، با دو یادگار گران‌بهای من چگونه رفتار می‌کنید؟ مردی برخاست و پرسید: یا رسول الله! دو اثر گران‌بهای شما چیست؟ فرمود: ثقل اکبر کتاب خداست؛ وسیله‌ای که جانبی از آن در دست خدا می‌باشد و طرف دیگر آن در اختیار شما قرار گرفته است؛ پس به آن چنگ بزنید که نمی‌لغزید و گمراه نمی‌شوید. و ثقل اصغر عترت من است؛ که همانا آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. و من هم از پروردگارم همین اتحاد و یگانگی را برای آنها درخواست کرده‌ام. پس بر این دو پیشی نگیرید که به هلاکت می‌رسید و سخنی به آنها نیاموزید که آنان از شما دانند»**

(المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۳، ص ۶۶)

پس توحید، شرک و قرآن کریم را نیز باید از آنها آموخت، نه این که به آنها یاد داد.

سوال ۲۳: برخی از خواهران اهل سنت اصرار دارند که آیه «و ان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا» دلیلی است که مخالفت امثال معاویه، زبیر و طلحه با حضرت علی(ع) بسیار طبیعی بوده و اشکالی نداشته است. (مترجم) (۲۵ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

به چه شیوه‌هایی برای توجیه متوسل می‌شوند؟! این استدلال حتی بر اساس اعتقادات و فقه اهل سنت نیز باطل است. و چرا از کلّ یک آیه، فقط بخش کوتاهی از آن را خوانده و به آن استناد می‌کنند؟ متن کامل آیه به شرح ذیل است:

«وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِن فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (الحجرات، ۹)

ترجمه: و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد با آن [طایفه‌ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد پس اگر بازگشت میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد.

الف - اگر می‌دانند که حق با علی(ع) است و مخالفت و دشمنی با او خلاف است، چرا دیگر دنبال توجیه می‌گردند و آیه‌ی قرآن کریم را پس از تجزیه و مثله کردن، تفسیر و تأویل به رأی می‌نمایند؟ طبق اعتقادات تشیع، مخالفت با رسول خدا(ص)، نقض بیعت با ایشان و نیز شوریدن علیه ولی‌الله و خلیفه‌الله، نه تنها خلاف، بلکه عین کفر است. طبق اعتقادات اهل سنت نیز بیعت با خلیفه واجب و خودداری از بیعت به منزله‌ی باغی، طاغی و مهدورالدم شدن است، چه رسد به خروج علیه خلیفه‌ی وقت. پس دیگر اتحاد نظر است و جایی برای توجیه باقی نمی‌ماند.

ب - در این آیه سخن از جنگ طایفه‌ای است نه شورش و خروج علیه حکومت. نه خروج کنندگان یک طایفه بودند و نه حکومت طایفه بود.

در آیه می‌فرماید: «اگر دو طایفه»؛ و نمی‌فرماید اگر شخصی یا طایفه‌ای علیه امام (به تعبیر تشیع) و خلیفه‌ی بر حق (به تعبیر تسنن) بشورد. و این دو مقوله کاملاً با یکدیگر متفاوت است. طایفه و اختلافات طایفه‌ایی یک مقوله است و مقابله و محاربه با حکومت و ولایت امر مقوله‌ی دیگری است.

ج - سپس می‌فرماید «دو طایفه از مؤمنین». حال به فرض که طلحه و زبیر را از صحابه بدانند، اما چه کسی گفته که معاویه پسر ابوسفیان، حتی یک لحظه ایمان آورده بود که از مؤمنین محسوب شود؟ خودش هم چنین ادعایی نداشت. البته طلحه و زبیر نیز ابتدا از مؤمنین بودند، اما بعداً خروج کردند. و خروجهشان علیه حضرت علی(ع) و خلیفه‌ی بر حق زمان نیز کارزار میان دو طایفه یا دو قوم نبود.

د - در ادامه‌ی آیه می‌فرماید که ابتدا بین آنها صلح دهید.

هر چند که خروج علیه امام و خلیفه‌ی برحق زمان، کارزار میان دو طایفه نیست، اما شخص حضرت امیرالمؤمنین(ع) بسیار تلاش کرد که معاویه دست از استکبار، فساد، ظلم و فسقش بردارد، ولی نه تنها نپذیرفت، بلکه دائم نقشه‌ی فتنه، آشوب و ترور می‌کشید. چنانچه جنگ صفین را به راه انداخت و سپس نقشه‌ی ترور امام حسن(ع) را عملی کرد و به رغم معاهده‌اش حکومت را به ارث برای یزید گذاشت و موجب فاجعه‌ی کربلا گردید. طلحه و زبیر نیز تا لحظه‌ی آخر عمر صلح را نپذیرفتند، بلکه میدان مخاصمه و جنگ را ترک کردند که کشته شدند.

و - در ادامه می‌فرماید اگر باز یکی از آن دو تعدی کرد، با او بجنگید تا تسلیم حق شود. خوب چرا با معاویه، طلحه، زبیر، یزید، ابن سعد، شمر، و کلّ بنی امیه و بنی مروان و ... نجنگیدند تا تسلیم حق شوند؟

ز - عزیزان اهل سنت دقت کنند که در آن زمان بحث اصلاً شیعه و سنی نبوده که دچار تعصب شوند و گمان کنند که حتماً باید از آنها دفاع کنند. مذاهب اهل سنت ۱۵۰ سال پس از رحلت نبی اکرم(ص) به وجود

آمدند. بلکه بحث بر سر اسلام از یک سو و طمع قدرت، پول و رانت از سوی دیگر بوده است. لذا لزومی ندارد که گمان کنند حتماً باید به یک نوعی از آنان دفاع و فسقشان را توجیه کنند. مگر معاویه، یزید، شمر، طلحه، زبیر و ... سنی بودند؟!

عزیزان اهل سنت باید تأمل و تفکر کنند. مگر می‌شود گفت که چون امام حسین^(ع) زیر بار بیعت با جوان بدمست، میمون باز، قاتل و جنایتکاری چون یزید نرفت، از اسلام خروج کرده و خونش مباح است، اما اگر عده‌ای نقض بیعت با پیامبر اسلام^(ص) کردند - دست به ترور امامان زدند - اریکه‌ی قدرت را به رغم عزل از سوی خلیفه‌ی وقت رها نکردند - علیه امام و خلیفه‌ی بر حق چهارم اهل تسنن لشکرکشی کردند - معاهده‌ی خود را زیر پا گذاشتند و یا به روی علی^(ع) شمشیر کشیدند، مصداق «و ان طائفان من المؤمنین ...» هستند و اشکالی ندارد؟! چه اصراری به این قضاوت دو گانه و تطهیر امثال معاویه وجود دارد؟ آیا حجت تمام نیست یا معادی در کار نیست و می‌شود خدا را [العیاذ بالله] با این منله کردن و تفسیر به رأی آیات فریب داد؟

www.x-shobhe.com

س ۲۴: چرا برخی از آیات قرآن کریم مثل سخن گفتن نبی با مورچه، کشتی نوح، معراج و ... با عقل سلیم مطابقت ندارد؟ (مترجمی زبان) (۳۰ دی ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

این سؤال یا شبهه اخیراً بسیار رایج شده است و با اشکال متفاوت در اذهان مطرح می‌گردد. گاه می‌گویند با عقل سازگاری ندارد و گاه می‌گویند با علم تجربی نمی‌خواند و

دقت شود که عقل سلیم یک مقوله است و علم تجربی که محدود به عالم ماده و تجربه‌ی به دست آمده تاکنون است نیز مقوله‌ی دیگری می‌باشد و نباید این دو و تعریف و عرصه‌ی فعالیت آنها را یکی گرفت و جایگزین نمود، چرا که حتماً موجب خلط مبحث و درک نادرست از حقایق می‌گردد. با عقل سلیم می‌توان به وجود خدا و حقانیت رسول و وحی پی‌برد، سپس اگر در کلام وحی نقلی از تاریخ شد که ما در آن حضور نداشتیم قابل پذیرش است، و ضرورتی ندارد که حتماً همه چیز فقط با علم تجربی به اثبات برسد. با علم تجربی نیز می‌توان آثار و نشانه‌هایی را در عالم ماده دید و آنها را به عقل ارجاع داد تا حکم کند.

الف - یکی فرض نمودن عقل و علم تجربی [که به تعطیل عقل و عقلانیت می‌انجامد]، فرضیه و اصلی از اصول اولیه‌ی ماتریالیست‌هاست. هر چند که بشر با عصای علم تجربی و انتقال نتایج حاصله به عقل برای صدور حکم نیز به برخی از حقایق عقلی دست یافته و می‌یابد. البته ممکن است کتمان کند، اما اذعان دارد که قابل انکار نیست.

ب - امروزه علم تجربی نیز برقراری ارتباط با حیوانات و فهم سخن آنان را بعید نمی‌داند و کار و تلاش می‌کند تا بتواند از طریق صداها، سیگنال‌ها، ارتعاشات صوتی یا فیزیکی و حتی اطوارها، برخی از پیام‌ها و مفاهیم آنها را درک کند، اما اگر بگویند خداوند علیم این علم را به یک نبی داده بود، زود می‌گویند که محال است و نمی‌شود؟! است

ج - حضرت نوح نیز موظف نبود که از هر حیوانی چون شیر و پلنگ و ببر و گرگ یک جفت بردارد. بلکه از حیوانات مورد استفاده‌ی حیات روزمره‌ی بشر مثل شتر، گاو، گوسفند، سگ، مرغ، اسب، الاغ و ... برداشت. در این خصوص در گذشته مطالب مبسوطی درج شده است. (۱)

د - معجزه، یعنی کاری که عموم مردم از انجام آن عاجز باشند، نه این که عموم بدانند چگونه صورت می‌گیرد و بتوانند انجام دهند. به عنوان مثال اگر قرار بود ما نیز بتوانیم دریابیم که پیامبر اکرم (ص) چگونه به معراج رفت، خوب ما هم می‌رفتیم. آن وقت دیگر هیچ امری معجزه نبود.

اما برای درک و قبول معجزات، به غیر از عقل سلیم، از هر علم و توانی، کمی به سایر انسان‌ها داده‌اند که درک مطلب کنند. به عنوان مثال: امروزه پرواز در فضا مثل حضرت سلیمان (ع)، شفای بیماران صعب‌العلاج، شکافتن دریا و عبور از عمق آن، حتی دو شقه کردن کره‌ی ماه امری ناشدنی نیست، و به همین دلیل هم دیگر این امور معجزه‌ی دین آخر نیست. هر چند که هنوز و هیچ وقت کسی نمی‌تواند به آن سرعت و سهولت معجزه‌ی انبیا این کارها را انجام دهد. اما می‌تواند به لحاظ عقلی و علمی درک کند.

معراج نیز از همین قبیل است. به ما هم کمی این علم و قدرت را داده‌اند تا با داشتن اندک، بتوانیم بسیار را درک و قبول کنیم و فرموده‌اند: «الصلوة معراج المؤمن» یعنی اگر نماز درستی بخوانیم و حق نماز را به جای آوریم، نماز نیز نوعی معراج است، با جسم و روح و ظرف چند ثانیه به معراج می‌رویم و با خدا مکالمه می‌کنیم و پس از چند دقیقه برمی‌گردیم و هر کس در این معراج به اندازه‌ی وسعت و رتبه‌ی وجودی خود، اخلاص، ایمان، تقوا و علم خود، بهره‌ای می‌برد.

در قدیم اگر می‌گفتند بشر روزی روی ماه راه می‌رود، کسی باور نمی‌کرد، اما امروزه سفر به مریخ کهنه شده و به فکر آسانسور فضایی هستند و

ه - دقت شود که در آن روزگاران، مشاهده‌ی کشتی نوح و حیواناتش، سخن گفتن نبی^(ع) با مورچه‌ها یا موریانه‌ها، شکافته شدن دریا و عبور سپاهیان موسی^(ع)، شفا یافتن بیماران یا زنده شدن مردگان به معجزه حضرت عیسی^(ص)... و البته همه به اذن خدا، برای مخاطبین یک علم تجربی بود. چرا که با چشم می‌دیدند. اما برای ما امروز باید وقوع چنین حوادثی در گذشته به اثبات رسد. چنانچه جنگ‌ها یا حکومت‌ها برای آنان تجربه بود، ولی برای ما باید اثبات شود. و اثبات آنچه در گذشته رخ داده نیز راه‌کارها، وسایل و شاخصه‌هایی دارد. مثلاً با یافتن یک فسیل یا سنگواره به وجود دایناسورها یا حتی زمان و نحوه‌ی حیات آنان پی می‌برند، یا با دیدن یک نقاشی ساده روی سنگ به تمدن مادها یا مایاها پی می‌برند و یا با خواندن کتب تاریخی معتبر و مستند، به چگونگی وقوع یک حادثه‌ای چون جنگ، یا زلزله پی می‌برند، هر چند که آثاری گویای چگونگی جنگ و تعداد لشکریان و ... که به علم تجربی قابل اثبات باشد، وجود نداشته باشد.

پس هم عقل ملاک است، هم علم تجربی ملاک است، هم شواهد عینی ملاک است و هم اسناد تاریخی، اعتبار و علم نویسنده یا ناقل یک رخداد تاریخی و دلایل صحت گفتار او ملاک است و حکم نهایی در مورد حاصل کنکاش و تلاش همه‌ی این ملاک‌ها نیز به «عقل» برمی‌گردد.

پس عقل با شنیدن نقل به وجود ناقل پی می‌برد و اگر وجود و صحت گفتارش را قبول داشت، نقلش را نیز می‌پذیرد، عقل با دیدن فعل به وجود فاعل کمی می‌برد و علم و قدرت و حتی حکمت و هدفش را با دیدن فعل می‌شناسد. لذا انسان محقق وقتی با عقل به وجود خداوند حکیم و علیم و حقانیت وحی پی بُرد، اگر به نقلی از حقایق عالم هستی و یا فرازی از تاریخ رسید که با علوم تجربی برایش قابل اثبات نبود، با عقل قبول می‌کند.

و - هیچ کس در تاریخ گذشته‌تر از تولد خود وجود نداشته است، آیا وقوع هیچ حادثه‌ای را قبول نمی‌کند، مگر آن که به علم تجربی به اثبات رسد؟ به عنوان مثال اگر پدری به فرزندش بگوید: «من وقت خواستگاری از مادر تو خیلی نگران بودم و دعا می‌کردم که این وصلت صورت پذیرد» چگونه به لحاظ علم تجربی قابل اثبات است؟ آیا فرزند گفته‌ی او را تکذیب می‌کند، یا چون وجود پدر و مادرش را پذیرفته و به راستگویی پدر نیز ایمان آورده، گفته‌اش را می‌پذیرد؟ قصص انبیا و نقل تاریخ گذشتگان در قرآن کریم نیز همین طور است. هیچ کدام در زمان دیگری نبوده‌اند، آثار تجربی نیز از معجزات آنها باقی نمانده بود، اما ناقل و گوینده (خدا) را با عقل سلیم شناخته و به سخن او ایمان داشتند. چنانچه به پیامبر اکرم^(ص) می‌فرماید، وقتی ما به موسی^(ع) وحی فرستادیم، تو آنجا و شاهد این امر نبودی:

«وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ» (القصص، ۴۴)

ترجمه: و چون امر [پیامبری] را به موسی واگذاشتیم تو در جانب غربی [طور] نبودی و از گواهان [نیز] نبودی.

سوال ۲۵: آیا شیطان فقط به خاطر سجده نکردنش به انسان رانده شد و آیا صحت دارد که گفت من حکومت مادی را می‌خواهم؟ در قرآن چگونه بیان شده است؟ و چرا بر ما مسلط شد؟
(مهندسی بهداشت محیط) (۳ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اول دقت شود که «شیطان» اسم عام است و به هر منحرف و منحرف کننده‌ای «شیطان» گفته می‌شود. واژه‌ی شیطان اگر از عبری گرفته شده باشد به معنای «دشمن و شریر» است و اگر از عربی و ریشه‌ی [شَطَنَ] گرفته شده باشد به معنای «دور شدن» است و اگر از ریشه‌ی [شاط] گرفته شده باشد به معنای «نابود شدن به واسطه‌ی سوزاندن در آتش شهوت و غضب» می‌باشد. در هر حال همه یک معنای کلی را به ذهن منتقل می‌کنند.

ابلیس نیز که از جنیان بود و به سبب عباداتش به حدی از رشد ملکوتی‌اش رسیده بود که در صف ملائک جای گرفته بود، به خاطر دور شدن، دشمنی با خدا و سوزاندن هر آنچه اندوخته بود در آتش کبر و غضب، «شیطان» لقب گرفت. لذا شیاطین از گروه انسان‌ها و جنی‌ها بسیارند که سرآمد آنها ابلیس لعین است.

خداوند متعال در کلام وحی [قرآن مجید] اشارات متعددی به نافرمانی ابلیس و علت طرد شدن او دارد که در هر نقلی به زوایایی اشاره دارد؛ که در این مقوله به نکاتی که پاسخ سؤال راجع به چرایی اخراجش می‌باشد اشاره می‌گردد:

الف - خداوند متعال می‌فرماید: وقتی شما (نوع آدم) را خلق کردیم، به فرشتگان گفتیم که سجده کنید، همه سجده کردند الا ابلیس. از همین آیه معلوم می‌شود که نوع آدم [انسان کامل = معصوم] مسجود و قبله‌ی ملائک است و نه فقط حضرت آدم^(ع).

«وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُن مِّنَ السَّاجِدِينَ»

(الأعراف، ۱۱)

ترجمه: و در حقیقت شما را خلق کردیم سپس به صورتگری شما پرداختیم آنگاه به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس [همه] سجده کردند جز ابلیس که از سجده‌کنندگان نبود.

در آیات ۳۰ به بعد سوره‌ی «البقره» ماجرای خلقت آدم، تعلیم همه‌ی اسما و نشانه‌های الهی به او، گفتگوی ملائک، معلم شدن او بر ملائک، دستور سجده و ابا کردن ابلیس از این امر به صورت مبسوطتری توضیح داده شده است.

ب - همین که همه‌ی ملائک سجده کردند و ابلیس شیطنت کرد و سجده نکرد، دادگاهش برقرار شد و خدا از او علت نافرمانی‌اش را سؤال کرد:

«قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ» (ص، ۷۵)

ترجمه: فرمود: ای ابلیس چه چیز تو را مانع شد که برای چیزی که به دست قدرت خویش خلق کردم سجده آوری آیا تکبر نمودی یا از [جمله‌ی] بلند پایگان [برترین‌ها] بودی؟

این آیه نشان می‌دهد که در میان مخلوقات الهی، بزرگان و برترین‌هایی بودند (طبق احادیث انوار مقدس پنج تن آل عبا و معصومین^(علیهم السلام)) که مقام و مرتبه‌ی وجودی آنها از آدم^(ع) نیز برتر بود و امر سجده شامل آنان نمی‌گردید؛ لذا خداوند متعال سؤال کرد که چرا سجده نکردی؟ آیا تکبر کردی، یا از برترین‌ها بودی (که نبود)؟ ابلیس پاسخ می‌دهد:

«قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ» (الأعراف، ۱۲)

ترجمه: فرمود چون تو را به سجده امر کردم چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی؟ گفت من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی.

این پاسخ یعنی همان استکبار و خود بزرگتر بینی. علتش را هم بیان می‌کند که چون من از آتش آفریده شده‌ام و او از خاک، پس من برتر از او هستم و سجده نمی‌کنم، اگر چه تو امر کرده باشی.

ج - استکبار همان صفت «ناریه» است که می‌سوزاند؛ در عالم ملکوت استکباری در مقابل خداوند متعال و امر او وجود ندارد، منیتی نیست، اصلاً خودبینی و دگربینی نیست و هر چه هست خدابینی و خداپرستی است، لذا خداوند به او می‌فرماید که به علت استکبار، از این مقام تنزل پیدا کردی و از این جایگاه ملکوتی هبوط پیدا می‌کنی.

«قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ» (الأعراف، ۱۲)

ترجمه: فرمود از آن [مقام] فرو شو، تو را نرسد که در آن [جایگاه] تکبر نمایی پس بیرون شو که تو از خوارشدگانی. پس اگر چه ظهور و بروز این استکبار در ایا کردن از اطاعت امر الهی مبنی بر سجده بود، اما علت اصلی هبوط و سقوط ابلیس، همان استکبارش بود که سبب نافرمانی اش گردید.

د - نتیجه آن که تکبر و خودبزرگ بینی که نشأت گرفته از خودگرایی به جای خداگرایی است، سبب هبوط (پایین رفتن) مرتبه و جایگاه وجودی می‌گردد. البته موجود مختار (انسان و جن) فرصت دارد که پس از خطا و هبوط و افت مقام، دوباره تلاش کند تا رشد یابد، چنانچه حضرت آدم^(ع) با توبه [بازگشت] خود را بالا کشید، اما ابلیس بر بغض و غضبش چیره نشد و بدتر لج کرد و راه عناد را پیش گرفت.

تسلط شیطان بر انسان؟

وقتی خداوند متعال «انسان کامل» را اشرف مخلوقات خود قرار داد، یعنی بیش از سایر مخلوقات تجلی اسمای الهی‌اش قرار داد، معلوم می‌شود که هیچ مخلوقی نمی‌تواند به قدرت اراده و اختیار او تسلط داشته باشد. خداوند متعال حتی به خاتم الانبیاء و المرسلین که صادر نخستین، خلق اول و اکمل و اشرف مخلوقات است می‌فرماید که تو سایرین را یادآوری کن، وظیفه‌ی تو فقط همین است، وگرنه تسلطی بر آنان نداری که ایمان بیاورند یا نیاورند.

«فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ * لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» (الغاشیه، ۲۱ و ۲۲)

ترجمه: پس تذکر ده که تو تنها تذکردهنده‌ای * تو بر آنان تسلطی نداری.

پس وقتی انسان کامل و شخص رسول اعظم^(ع) تسلط بر اراده و اختیار کسی ندارد، ابلیس و سایر شیاطین نیز به طریق اولی هیچ تسلطی به انسان ندارند، بلکه فقط دعوت کننده و وسوسه کننده هستند، که هر چیزی می‌تواند دعوت کننده یا وسوسه کننده به انحراف باشد و این انسان است که می‌تواند دعوت را بپذیرد یا نپذیرد؛ استیلا و سلطه‌ی کسی را بپذیرد یا نپذیرد؛ ولایت و سرپرستی کسی را بپذیرد یا نپذیرد؛ چنانچه ابلیس پذیرش ولایت نفس و غضب را به پذیرش ولایت الهی ترجیح داد. لذا در خصوص سلطه‌ی ابلیس یا دیگر شیاطین فرمود: هیچ تسلطی ندارند، مگر بر کسی که خودش ولایت آنها را بپذیرد:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ» (النحل، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: همانا (قطعاً) که او (شیطان) را بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می‌کنند تسلطی نیست * تسلط او فقط بر کسانی است که وی را به سرپرستی برمی‌گیرند و بر کسانی که آنها به او [=خدا] شرک می‌ورزند.

ختم بیان آن که «من حکومت دنیا را می‌خواهم»، فقط یک برداشت و استعاره است از این که او هوای نفس را ترجیح داد، پس آخرتی ندارد و مانند بقیه‌ی کفار که در دنیا لذتی اندک و فانی می‌برند، او نیز مهلتی دارد که در دنیا زندگی کند. وگرنه خداوند متعال و سبحان احدی را با خود شریک نکرده و نمی‌نماید و حکومت دنیوی و اخروی خودش را با کسی تقسیم نمی‌نماید و کسی هم نمی‌تواند از حکومت او فرار کند، چه رسد به این که بخشی را تصاحب نماید. «لا يُمَكِّنُ الْفِرَارَ مِنْ حُكُومَتِكَ»

سوال ۲۶: چرا به رغم آیه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» برخی از علما انسان را می‌ترسانند؟ انسان عقل و تفکر است و عقیده نیز آزاد است. پاسخ گویند. (۵ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

چشم، حسب الامر پاسخ می‌گوییم و تقاضا داریم که خوب توجه شود. چرا که اغلب این آیاتی که بسیار ژرف، پر معنا، روشنگر و جهت دهنده است، مورد سوءاستفاده جهت ضدتبلیغ علیه اسلام و اعتقادات قرار می‌گیرد!

متن آیه‌ی مورد بحث به شرح ذیل است:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (الزمر، ۱۷ و ۱۸)

ترجمه: و[لی] آنان که خود را از طاغوت به دور می‌دارند تا مبادا او را بپرستند و به سوی خدا بازگشته‌اند آنان را مژده باد پس بشارت ده به آن بندگان من که * به سخن گوش فرامی‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان.

الف - اگر به دنبال فهم مفاهیم و درک صحیح هر مبحثی [به ویژه از قرآن کریم] هستیم، اولاً نباید شعاری برخورد کنیم و ثانیاً نباید مباحث متفاوت و مختلف را به هم درآمیزیم، چرا که در ذهن خلط مبحث ایجاد می‌شود و نتیجه‌ی درستی به دست نمی‌آید و ثالثاً نباید ترجمه و تفسیر من درآوردی نماییم.

این آیه‌ی کریمه، معنا، مفهوم و مقصودش یک مقوله است و رفتار یا گفتار علما و دانشمندان یک مقوله‌ی دیگر است. و البته هر انسان عاقل و خیرخواهی، خود و دیگران را از خطا، ضرر، سقوط و هلاکت می‌ترساند، به ویژه اگر عالم و عامل به علوم و معارف دینی و قرآن کریم باشد.

ب - خداوند متعال در این آیه نفرموده «بشارت باد بر کسانی که هر حرفی را می‌شنوند و سپس انتخاب می‌کنند»؛ که چنین روشی نه صحیح و معقول است و نه به نتیجه می‌رسد. حتی یک اندیشمند و محقق نیز نمی‌تواند طی صدها سال همه‌ی سخنان و اندیشه‌ها را مطالعه نماید، چه رسد به توده مردم؛ و خداوند هادی هیچ گاه توصیه به چنین سرگردانی و بطالتی که نتیجه‌ای جز گمراهی عظیم ندارد نمی‌نماید.

ج - ایجاد کنندگان اعوجاج در فکر و دین مردم، همیشه آیات الهی را مثله می‌کنند، و بعد به همین حدّ نیز راضی نشده و قسمت منتخب خود را تفسیر به رأی و حتی ترجمه‌ی غلط می‌نمایند! اگر آیه کامل تلاوت شود و به فرازهایش توجه شود، معنا و مفهومش کامل روشن است.

خدا در این آیات راجع به بندگان خاصش و «اولی الالباب» یعنی نخبگانش سخن می‌فرماید، یعنی کسانی که نه تنها راه را یافته‌اند، بلکه در بندگی پیشی گرفته‌اند، نه کسانی که هنوز هیچ نمی‌دانند. اولین ویژگی این بندگان خاص، اجتناب از طاغوت است، اجتناب از هر گونه طغیان در خود و یا اطاعت و بندگی طواغیت بیرونی است. ویژگی دیگر این افراد توبه و انابه [بازگشت و رو کردن] دائمی به درگاه الهی است. به این افراد بشارت داده شده است (لَهُمُ الْبُشْرَى)، نه هر کسی که وقت و عمر شریف را صرف شنیدن هر باطل، یاوه و لهوی می‌نماید. آیا حق تعالی به چنین افرادی «أُولُوا الْأَلْبَابِ» می‌گوید؟!

و اما فرمود این افراد با این ویژگی‌ها حرف گوش می‌کنند، نه این که هر حرفی را گوش می‌کنند. یعنی سخن حق را می‌شنوند، آیات الهی را می‌شنوند، سخن حکیمانه و پند مصلحانه را می‌شنوند و مثل برخی در قبال حرف حق «صم بکم» نیستند؛ سپس به تناسب موضوع، کار، شرایط زمانی و مکانی و نیاز خود و جامعه، بهترین را انتخاب می‌کنند و به آن عمل می‌نمایند.

«أَحْسَنَهُ» صفت تفضیلی است، یعنی «بهترین - نیکوترین» و انتخاب بهترین بین «خوب، خوبتر و خوبترین» صورت می‌گیرد و نه بین بد و خوب، حق و باطل، عالمانه و جاهلانه، هدایت کننده و گمراه کننده و ... به عنوان مثال: خداوند سبحان امر نمود: در خلقت من تفکر کنید، اقامه‌ی نماز کنید، کسب علم و

معرف کنید، جهاد کنید، کسب حلال کنید، ازدواج کنید، مناسک حج را به جای آورید، از دشمن دوری کنید، با دشمن شدت داشته باشید و ...؛ بدیهی است که انجام همه این امور با هم ممکن نیست و هر کدام زمان و شرایط خاصی دارد.

د - خداوند حکیم و علیم نه تنها دستور نداده که هر سخنی را بشنوید، بلکه بسیار تأکید نموده است که هر سخنی را نگوئید، نشنوید و قبول نکنید. حال مگر ممکن است که نقیض آن را بیان دارد و بشارت بدهد به هر کسی که هر حرفی را می شنود؟ فرمود: بسیاری هستند که مشتری حرف مفت هستند - بسیاری اهل دروغ هستند - هر جا دیدید علیه خدا و دین صحبت می شود و مسخره می کنند، یا موضوع را تغییر دهید و یا با آنان نشینید - مراقب سخنان منافقان باشید و ... به عنوان مثال:

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ»
(لقمان، ۶)

ترجمه: و برخی از مردم کسانی اند که سخن بیهوده (حرف مفت) را خریدارند تا [مردم را] بی [هیچ] دانشی از راه خدا گمراه کنند و [راه خدا] را به ریشخند گیرند برای آنان عذابی خوارکننده خواهد بود.

«وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَ إِمَّا يُنسِيكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَىٰ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ» (الأنعام، ۶۸)

ترجمه: و چون ببینی کسانی [به قصد تخطئه] در آیات ما فرو می روند از ایشان روی برتاب تا در سخنی غیر از آن درآیند و اگر شیطان تو را [در این باره] به فراموشی انداخت پس از توجه [دیگر] با قوم ستمکار منشین.

ه - در خصوص آزادی عقیده به بهانه‌ی آیه‌ی مبارکه‌ی «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» که آن را نیز نصفه و نیمه و مثله شده خوانده و استناد می کنند، پیش از این بسیار توضیح داده شد که منظور این نیست که هر کسی آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد و هر عقیده‌ای که داشت همان خوب است، اگر چنین بود که نه پیامبری ارسال می شد، نه کتابی نازل می گشت، نه باید و نبایدی وضع می شد، نه قیامت و سؤال و جوابی برپا می شد و نه بهشت و جهنمی معنا داشت و مجموعه‌ی خلقت عبث و بیهوده می شد. بلکه آیه‌ی کریمه می فرماید که شما را مانند حیوانات، گیاهان، ملائک و ...، مجبور نیافریدم، بلکه شما را برتری دادم، عقل دادم، شعور دادم، اختیار و انتخاب دادم، اراده و تصمیم دادم، رسول و کتاب و امام (میزان) نیز فرستادم، راه رشد از گمراهی را نیز برایتان به وضوح مشخص کردم، پس هر کس هر راهی رفت، خودش مسئول است و به نفع یا ضرر خود کار کرده است. لذا سریعاً و در ادامه‌ی همین آیه اجتناب از طاغوت (هر طغیانی) را به عنوان راه نجات و رشد متذکر می گردد و در آیه بعد به مقصد هدایت الهی و ایجاد انحراف توسط طاغوت تصریح می نماید. پس چرا به جای دقت و فهم درست از آیات، سعی می کنند در آنها ایجاد اعوجاج کنند تا مردم گمراه شوند؟!

«لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِن بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (البقره، ۲۵۶)

ترجمه: در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن را گسستن نیست چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.

حتماً برخی از مطالب مندرج قبلی در این خصوص را مطالعه نمایید. مانند: (۱)

سوال ۲۷: وقت دعا فکر می‌کنم، خدا همه چیز را آفریده و به خودمان واگذار کرده است و دعا یا توکل تلقیناتی است برای فریب خودمان؟ (کارشناسی فیزیک) (۳۶ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

آیا این گمان خطا خودش یک تلقین کاذب نیست؟ به کدام یا به چه استدلال عقلانی و منطقی‌ای مبتنی و متکی است؟

دقت شود، اگر کسی اعتقادی به خدا نداشته باشد، نباید اصلاً در خصوص توکل، توسل، دعا و ... که به خدا و فعل خدا و چگونگی ارتباط انسان با خدا برمی‌گردد، تفحص و بحث کند، چرا که اصل را قبول ندارد تا فرع متعلق به آن را قبول داشته باشد یا مورد تفکر و بحث قرار دهد و باید تحقیق و تفکر خود را از نقطه‌ی دیگری آغاز نماید. اما اگر کسی خدا را قبول داشته باشد، با شناختی که از خالق علیم، حکیم و قادر دارد، می‌فهمد که آفریدن جهان و رها کردن آن، کاری عبث و غیرحکیمانه است و چنین کارهایی از خدا صادر نمی‌گردد و او منزّه (سبحان) از این نقص‌ها می‌باشد. لذا هم خلق کرده و هم «ربوبیت» می‌نماید. چنانچه فرمود:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَتَّكُمُ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»
(المؤمنون، ۱۱۵ و ۱۱۶)

ترجمه: آیا پنداشتید که شما را بی‌هوده آفریده‌ایم و این که شما به سوی ما بازگردانیده نمی‌شوید * پس والاست خدا فرمانروای برحق خدایی جز او نیست [اوست] پروردگار عرش گران‌مایه.

الف - تفکر و اندیشه‌ی کاذب رها کردن خلقت پس از خلق، از اسرائیلیاتی است که به یهودیت نفوذ داده شد تا ضمن حفظ اعتقاد به خدا و رسول خدا، دین را از زندگی خارج کنند و بگویند همه‌ی کارها به دست خودمان است. این گمان انحرافی در مکاتب نوین امروز نیز دیده می‌شود. (امثال رورتی یا مقامات اسرائیلی) می‌گویند: اگر خدایی هم باشد، کاره‌ای نیست، او فقط خلق کرده و امور به دست خودمان سپرده شده است، پس این ما هستیم که تصمیم می‌گیریم و قانون می‌گذاریم:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُمْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَالْقَبِيحَاتُ بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يَجِبُ الْمُفْسِدِينَ» (المائدة، ۶۴)

ترجمه: و یهود گفتند دست خدا بسته است، دست‌های خودشان بسته باد و به [سزای] آنچه گفتند از رحمت خدا دور شوند بلکه هر دو دست او گشاده است هر گونه بخواهد می‌بخشد و قطعاً آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو فرود آمده بر طغیان و کفر بسیاری از ایشان خواهد افزود و تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکنیم هر بار که آتشی برای پیکار برافروختند خدا آن را خاموش ساخت و در زمین برای فساد می‌کوشند و خدا مفسدان را دوست نمی‌دارد.

ب - همان خدایی که خلق نموده و فرموده که بی‌هوده، عبث و بازیچه نیافریدم، مکرر تصریح نموده که من «رَبُّ الْعَالَمِينَ» و «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» و «رَبِّكُمْ» هستم و ربّ یعنی صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور. پس کنار نکشیده است.

ب/۱ - همان خدایی که عالم هستی را خلق و ربوبیت می‌نماید و در برخی از امور به انسان اختیار داده است و بر این عالم نظمی پایدار و یک پارچه استوار نموده است و قوانینی چون جاذبه و دافعه، علت و معلول، تأثیر و تأثر، محرک و حرکت و ... را مستولی نموده است، از یک سو فرموده که به انسان چیزی به جز نتیجه‌ی تلاشش نمی‌رسد:

«وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى * وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ»
(التّجْم، ۳۹ تا ۴۲)

ترجمه: و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست * و [نتیجه] کوشش او به زودی دیده خواهد شد * سپس هر چه تمامتر وی را پاداش دهند * و این که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.

و همچنین فرموده: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (الرعد، ۱۱)» یعنی: «در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند»

ب/ ۲ - و از سوی دیگر فرموده یکی از قوانین جاری، یکی از قوانین علت و معلول و تأثیر و تأثر، دعا است. لذا امر به دعا نموده و با تأکید بر ربوبیت خود فرموده: بخوانید مرا تا استجاب کنم شما را و دعا نکردن را کبر خوانده است:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (غافر، ۶۰)

ترجمه: و پروردگارتان فرمود مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم در حقیقت کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند.

و همچنین تأکید نمود که اگر این دعاها نباشد، پروردگار (رب) هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند و اگر او اعتنائش را بردارد، آن وقت عذاب لازم و ضروری می‌شود:

«قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا» (الفرقان، ۷۷)

ترجمه: بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند در حقیقت شما به تکذیب پرداخته‌اید و به زودی [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.

پ - دقت کنید که انسان ذاتاً فقیر، نیازمند، ناقص و عاشق کمال است. پس چه بخواهد و چه نخواهد، دائم در حال «دعا - خواستن» است. چه آن را به زبان بیاورد و چه نیاورد و چه از خدا بخواهد و چه از غیر خدا بخواهد و چه گمان کند همه‌ی امور به دست خودش است.

پس کسی گمان نکند که اگر در ذهنش خدا را تعطیل کرد، ربوبیتش را نفی کرد، گمان کرد که همه چیز به خودش واگذار شده است و ...، دیگر دعا ندارد، بلکه همان دعا را به زبان، به قلب یا به عمل نزد دیگران می‌برد، چراکه خودش ذاتاً فقیر است و اگر داشت که دیگر دعایی نداشت.

تازه‌ها:

* یا دیدن چند برنامه رادیویی و تلویزیونی از وهابون، - یا چند دلیل قرآنی - در مسئله عزاداری و نیز مهدویت و ظهور تردید کردم؟ اهداف و برنامه‌های وهابون چیست؟

* پاسخ‌های کوتاه - س - ۱۹۲: لطفاً بفرمایید دلیل این که با خواندن یک آیه دو نفر با هم محرم می‌شوند و اگر نخوانند نمی‌شوند چیست؟

سوال ۲۸: آیا معجزات انبیا الزاماً مطابق شرایط زمان بوده است؟ به چه دلیل، لطفاً مصادیقی را نیز ذکر کنید. چرا معجزه‌ی پیامبر اسلام(ص) از نوع کتاب است؟ (ارشد تاریخ تشیع) (۳۰ بهمن ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

ابتدا لازم است تعریف درستی از معجزه بدانیم. معجزه، کاری است که به اذن خدا توسط بشر (پیامبر) انجام می‌گیرد که از طرفی خرق عادت است، یعنی سابقه ندارد، معمولی نیست و انسان‌های دیگر از انجام آن در «عجز» هستند. پیامبر با آن «تحدی» می‌کند، یعنی می‌گوید اگر باور ندارید که این قدرت الهی است، یک بشر دیگر نیز این کار را انجام دهد؛ و از طرف دیگر منطبق با ادعا می‌باشد، لذا همیشه منطبق با اوضاع و شرایط زمانی نیز هست.

پس «معجزه عملی، خارق عادت است که از کسی که ادعای نبوت دارد برای اثبات صدق ادعای او و با اذن خدا صادر می‌شود و دیگران از آوردن مثل آن ناتوانند».

در قرآن کریم از معجزه با واژگانی چون «آیه - نشانه» یا «بینه - دلیل آشکار» یاد شده است، چرا که حتماً نشانه و دلیلی است از قدرت گرفتن نبی در انجام معجزه، از خداوند متعال. امام صادق(ع) فرمودند: «معجزه» نشانه‌ای از خداوند است که آن را جز به پیامبران و فرستادگان و حجت‌های خود نمی‌دهد، تا به وسیله آن، راستگویی (مدعیان ارتباط با خدا) از دروغگویی (مدعیان دروغین) شناخته شود.»

(بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۷۱)

الف - دقت شود درست برعکس آنچه مسیحیت می‌گوید و یا در ذهن برخی خطور می‌کند، معجزه به هیچ وجهی اثبات وجود خداوند متعال (واجب الوجود) نمی‌باشد، بلکه اثبات نبوت خاصه شخص نبی است. لذا اگر کسی بخواهد از راه معجزه برای منکر وجود خدا، اثبات وجود کند، حتماً به اشکال و بن بست می‌رسد.

بنابراین معجزه فقط برای کسی است که اولاً خدا «واجب» را شناخته است، ثانیاً بر اساس همان شناخت، بر ضرورت هدایت و وجود نبی و نبوت خاصه پی برده است، ثالثاً به حکم عقل، هر ادعای نبوتی را از سوی هر کسی نیز نمی‌پذیرد و درخواست معجزه می‌نماید. و البته هیچ‌گاه معجزات خلاف قوانین علیت و طبیعت نیز نبوده است، بلکه اتفاقاً خود یکی از قوانین و سنن ضروری می‌باشد؛ که اگر غیر از این بود، نه تنها خود دلیلی بر بی‌ثباتی (بی‌نظمی) در یکپارچه‌گی خلقت [که از دلایل وجود واجب الوجود علیم و حکیم است] می‌گردید، بلکه درک آن برای مخاطبین ممکن نبود.

از این رو شاهدیم اگر چه انجام عمل معجزه، به آن شکل، سرعت و با آن وسایل برای احدی ممکن نبوده و نیست، اما اصل کار ناشدنی قلمداد نمی‌گردد. اگر حضرت نوح(ع) کشتی ساخت، امروزه زیردریایی هم می‌سازند، اگر حضرت موسی(ع) دریا را شکافت، امروزه نیز سدها، تونل‌ها و پل‌های عظیمی می‌سازند، اگر حضرت سلیمان بر باد سوار می‌شد و طی الارض می‌نمود، امروزه نیز با استفاده از همین قوانین (جاذبه، فشار، نیروی گریز از مرکز، حرکت باد و ...) هواپیما و حتی فضاپیما می‌سازند، اگر حضرت عیسی(ع) پیس و کور را شفا می‌داد، امروزه نیز علم پزشکی و داروسازی پیشرفت چشم‌گیری دارد و اگر معجزه‌ی پیامبر عظیم الشان اسلام «کتاب - کلام» است، امروزه نیز مکاتب بسیاری خود را با کتاب معرفی می‌کنند. اما هیچ کدام نمی‌توانند با آن وسایل، با آن سرعت، با آن شکل یا عظمت، آن کارها را انجام دهند و بر اساس آنها مدعی الوهیت یا نبوت یا ارتباط خاص گردند. لذا ضمن آن که انطباق معجزات با قوانین علمی به اثبات می‌رسد، الهی بودن آن با عجز دیگران نیز به اثبات می‌رسد.

ب - بدیهی است که هم درخواست‌ها منطبق با فرهنگ و شرایط زمانی بوده و هست و هم پاسخ‌ها (معجزات).

به عنوان مثال: اگر چه در گذشته امکانات ساختمانی، مهندسی و اورژانسی امروزی وجود نداشت، اما نجات از خطرات سیل نیز زیاد کار سختی نبود، چرا که اساساً چیزی جز چادر، یا خانه‌های گلی یا احشام

نداشتند، لذا کافی بود از یک بلندی بالاروند تا سیل با هر شدتی که هست به جان آنها آسیبی نرساند. به سلمان گفتند: چه راحت نشست، سیل آمده و همه چیز را می برد؟! گفت: هر کس دارد نگران باشد، من چیزی جز همین پوستین و ظرف آب ندارم، با خودم آورده و این بالا نشسته‌ام. فرزند نوح^(ع) نیز همین محاسبه را کرده بود، غافل از آن که این سیل، یک سونامی بزرگ و یک عذاب است. لذا نوح^(ع) کشتی نجات را می‌سازد، آن هم در خشکی و وسط «مسجد کوفه امروزی».

حضرت ابراهیم^(ع) را طبق تکنولوژی آن روز، با منجنیق به وسط آتش می‌اندازند، که آتش بر او سرد و گلستان شده و سالم بر تخت بیرون می‌آید.

در زمان حضرت موسی^(ع)، فرعون ادعای خدایی می‌کرد و برای اثبات این مدعای کذب، به غیر از زورگویی توسط اعوان، انصار و لشکریان، به جادوگران نیز متوسل می‌شد تا کارهای خارق العاده کنند، خداوند کریم نیز به او عصایی داد تا هم سحر جادوگران را باطل کند و هم سبب غرق شدن فرعون و لشکریانش شود.

زمان حضرت عیسی^(ع)، زمان ادعای خدایی پزشکان و البته با کمک جادوگران و توسل به برخی علوم غریبه بود. در آن دوره بیماری‌های گوناگونی چون طاعون، وبا، کوری، پسی و ... بیداد می‌کرد و پزشکان و جادوگران ادعای ربوبیت می‌کردند، خداوند متعال نیز به حضرت عیسی^(ع) دست شفا دهنده داد، تا نه تنها با یک دست کشیدن، کور و پیس را شفا دهد، بلکه مرده را نیز زنده کند، تا ادعا و سحر همه‌ی پزشکان یک جا باطل گردد.

ج - زمان حضرت محمد مصطفی^(صلوات الله علیه و آله)، که خاتم الانبیاء و المرسلین هستند، دوره‌ی شکوفایی علم است. «علم» اگر چه باید سبب رشد عقلی گردد، ولی شاهدیم که حتی سبب گمراهی گردیده و هر کسی به هر خُرده علمی که دارد شاد و فرحناک شده و با هر کشف ساده‌ای از علمی که موجود هست، گمان می‌کند باید اول وجود خدا «واجب الوجود» را تکذیب کند (۱).

امروزه همه‌ی «رشد» با علم صورت می‌پذیرد و نه با سحر و جادو و همه‌ی انحرافات نیز تحت لوای علم صورت می‌پذیرد. فرضیه و نظریه‌های به اثبات نرسیده، به عنوان علم عرضه می‌شوند و همه‌ی قدرت در «کلام و کتاب» است. افکار عمومی با کلام جهت گرفته و اتخاذ موضع می‌کنند. گویا همه پیرو کلام شده‌اند.

اگر دقت شود، امروزه تکیه‌ی همه‌ی فراعنه و نظام استکبار بر «کلام» است که در قالب کتاب یا توسط رسانه‌ها فزاینده شده و به اذهان عمومی منتقل و القا می‌گردد. نه تنها تمامی «ایسم»ها، از مارکسیسم و کمونیسم گرفته تا کاپیتالیسم و امپریالیسم و یا پست مدرنیسم و نئو لیبرالیسم، توسط کلام و کتاب عرضه می‌شود، بلکه توجیه هر انحراف و جنایتی نیز فقط با «کلام و کتابت» صورت می‌پذیرد.

شعاعی چون دموکراسی و حقوق بشر، همه کلام و کتاب است و واقعیت بیرونی ندارد، توجیه جنایات هولناک و نسل‌کشی نیز تحت عناوینی چون: جنگ‌های صلح طلبانه، جنگ‌های پیشگانه، جنگ‌های بشر دوستانه، مبارزه با تروریسم و ... نیز همه فقط و فقط با «کلام» صورت می‌پذیرد، که توسط قدرت‌ها بیان شده و توسط فلاسفه، جامعه‌شناسان، اساتید دانشگاه‌ها و در نهایت رسانه‌ها، کتابت شده و در قالب نظریه و فرضیه به اذهان عمومی القا می‌گردد، لذا معجزه‌ی پیامبر آخرالزمان نیز از نوع علم است که توسط «کلام و کتاب» عرضه شده است و با آن تحدی می‌کند. عناد و لجاجت با قرآن کریم که به شکل قرآن‌سوزی‌ها و یا تحریف عملی و یا ایجاد شبهات گوناگون شدت و گسترش یافته نیز به همین دلیل است.

سوال ۲۹: دسته‌بندی فقها به « عام و خاص » بر چه استنادی است؟ ولایت فقها در کجای قرآن آمده است؟ به حدیث نمی‌شود اعتماد کرد، از قرآن آیه بیاورید. (۸ اسفند ۱۳۹۱)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

اصلی که در تمامی آموزه‌های پیامبر اکرم (ص) و اهل بیت (ع) وجود دارد، این است که تمامی علما و فقها، وارثان انبیا و نواب امامان هستند.

پس همه‌ی فقها نایب هستند و این دسته بندی به خاطر این است که افراد ساده یا عوام گمان نکنند که معنای «نواب» این است که همگی با شخص امام زمانشان مرتبط بوده یا هستند. بلکه در عصر امامت حضرت مهدی (عج)، فقط چهار نفر از آنها در زمان غیب صغری چنین امتیازی داشتند، لذا به آنان نواب خاص گفته می‌شود.

الف - پس در اصل نیابت امام معصوم (ع) فرقی بین یکی از نواب خاص یا یک فقیه امروزی نیست، بلکه در امکان مشاهده تفاوت است. ریشه‌ی این دسته بندی نیز توفیق امام زمان (ع) به آخرین نایب، یعنی علی بن محمد سمری است که فرمود: دیگر وصیت نکن کسی جانشین تو شود، چون دیگر مشاهده‌ای نخواهد بود ... پس در فهم این معنا نیازی به آیه و حدیث نیست، هر چند که احادیث در خصوص رجوع به فقها، در هنگامی که دسترسی به معصوم نیست، بسیار تواتر دارد.

ب - اما در خصوص تفاوت حدیث و آیه نیز دقت نمایید که آیه به من یا شما، دیگران و یا تشکیلات وهابیت نازل و وحی نشده است، بلکه مانند حدیث منتقل شده است. پس اگر امکان جعل در حدیث وجود داشته، در آیات نیز وجود دارد و اگر امکان تمیز جعل در آیات وجود دارد، در حدیث نیز وجود دارد که در علم حدیث و علم رجال تدریس می‌گردد.

از کجا فهمیده شد: «متن سوال: هیچ کسی نمی‌تواند اثبات کند حدیث جعلی است یا نه؟» اگر این طور باشد هیچ کس هم نمی‌تواند اثبات کند که آنچه در قرآن آمده وحی است یا نه؟ و نیز هیچ کس نمی‌تواند هیچ گزاره‌ی تاریخی را اثبات و استناد کند. این حرف‌ها را القا می‌کنند تا اولاً ذهن مخاطب را نسبت به حدیث مشکوک کنند و آنان را از مکتب پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) دور کنند و سپس دامنه‌ی این شک را به قرآن بکشانند.

ج - اما در خصوص دلالت آیات به ولایت و به ویژه ولایت فقیه یا هر موضوع دیگری، قبلاً بسیار توضیح داده شد که اولاً این روش انحصار موضوع به آیات، همان روش وهابیت است، و بارها مثال زده شد که در هیچ کجای قرآن کریم نیامده است که نماز صبح دو رکعت است. اما در ظاهر آیات نیز بسیار تصریح شده است که هم قرآن، هم مفاهیم و هم سایر آموزه‌ها را از رسول اکرم (ص) بیاموزید.

در هیچ کجای قرآن کریم آیه‌ای وجود ندارد که هر کس می‌تواند قرآنی از کتاب فروشی سر کوچه بخرد و با روخوانی درست و غلط آن خودش عالم، مفسر، محدث، مجتهد و فقیه شود. پس چرا این سنت غلط را پیش گرفته و هیچ گاه نمی‌پرسند تأیید این روش در کدام آیه آمده است؟

این روش «حسبنا کتاب الله - کتاب خدا برای ما کافی است» را خلیفه‌ی دوم عمر پایه گذاشت و امروزه وهابیت آن را احیا و دنبال می‌کند. نه در اهل تشیع چنین است و نه در اهل تسنن و نه به حکم عقل. هر علم و کتابی، تعلیم، تَعَلُّم و معلم می‌خواهد.

قرآن را من، شما، شیعه، سنی، وهابی و ... می‌خوانیم، اگر قرار بود همه چیز در ظاهر قرآن باشد که این همه اختلاف نظر به وجود نمی‌آمد. اما حال که اختلاف پیش می‌آید، باید چه کرد؟ باید گفت: در کجای قرآن آمده؟ باید گفت: کتاب خدا برای ما کافیهست؟ باید گفت: همه چیز مشکوک به جعل است، به جز حرف من؟! آیا قرآن رهنمودی در این موارد دارد؟ مگر نفرمود اگر به خدا و آخرت ایمان دارید، اختلافات را به رسول (ص) برگردانید و رأی او را بپذیرید؟

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (النساء، ۵۹)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید این بهتر و نیک‌فرجامتر است.

حال ما به خدا بگوئیم: بسیار خوب، ما در معنا، مفهوم و مصداق «اولی الامر» اختلاف کردیم، تا آنجا برخی حتی حاکم جور را «اولی الامر» و واجب اطاعت می دانند و برخی مصداقش را اهل بیت^(ع) می‌دانند. تو هم که فرمودی به رسول الله^(ص) مراجعه کنیم. ایشان هم که در میان ما نیستند، حدیث را هم مشکوک به جعل می‌دانیم، پس چه کنیم؟ قطعاً پاسخ این است که به شما عقل دادم، شعور دادم، علم دادم، قدرت تمیز دادم و راه‌کارها را نیز آموختم، پس به چه حقی حکم می‌دهی که همه‌ی احادیث مشکوک به جعل است؟ مگر قرآن را به قلب خودت نازل کردم؟ بدیهی است که این روش تو جز به کنار گذاشتن اهل عصمت^(ع) و جاننشینی وهابیت به جای آنها نمی‌انجامد.

مگر خداوند متعال در قرآن کریم بارها تأکید نکرد که البته ظاهر قرآن آسان است و همه می‌توانند بخوانند و هر کس تا حد خودش بفهمد، اما معنایش این نیست که همه با یک روخوانی صاحب همه‌ی علوم قرآنی می‌شوند. حتی کتاب قصه‌ی کودکان نیز چنین نیست، چه رسد به کتاب آسمانی. لذا در همین ظاهر قرآن که همه می‌توانند بخوانند، فرموده‌ام که کلام وحی ظاهر دارد، باطن دارد، تفسیر دارد، تأویل دارد، محکم و متشابه دارد ... و فقط راسخون در علم هستند که عمق آن را فهم می‌کنند و فقط منافقین هستند که به ظاهر استناد و به باطن و میل خود تفسیر می‌کنند.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (آل عمران، ۷)

ترجمه: اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل‌پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آن که تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

مگر در همین ظاهر قرآنی که مکرر می‌گویند: «در کجای قرآن آمده؟»، نیامده است که پیامبر را برای اطاعت فرستاده است - او بهترین الگو (اسوه‌ی حسنه) شماس است - هر چه عطا کرد بپذیرید، هر چه وانهاد، وانهد-صدای خود را روی صدای او بلند نکنید و سخن خود را بر او ترجیح ندهید و حکمش را تابع باشید و...؟!

چرا هیچ یک از این آیات را نمی‌خوانند؟ چرا به هیچ گفته و روش خود بر آیات قرآنی دلالت نمی‌کنند و فقط هر چه به مذاقشان خوش نمی‌آید را می‌پرسند: «در کجای قرآن آمده است؟!»

د - در خصوص «ولایت» نیز همین طور است. اگر کسی می‌خواهد فقط به ظاهر آیات بسنده کند، می‌تواند در قرآن بخواند که حتی شیطان و طاغوت‌ها نیز ولایت دارند، [البته بر کسانی که خودشان ولایت آنان را می‌پذیرند]؛ و در همین ظاهر آیات می‌خواند که هیچ کس بی ولایت نیست، چه ولایت حقه را بپذیرد و چه ولایت باطل را.

باید دقت کنید که هیچ گاه در مطالعه‌ی یک دین یا مکتب (چه اسلام و چه غیراسلام) نباید شعاری برخورد نمود. باید هر کتابی را با فرهنگ مفاهیم آن مطالعه نمود. لذا باید دانست که اساساً «ولایت» یعنی چه؟ ولایت تکوینی چیست؟ ولایت تشریحی کدام است؟ ولایت موضوعی چیست؟ پدر هم بر فرزند ولایت دارد؟ پزشک هم بر بیمار ولایت دارد، و فقیه هم در فقه ولایت دارد، و مسلمان باید یا خودش درس بخواند و پزشک شود، یا ولایت پزشک را بپذیرد، یا درس بخواند و فقیه و مجتهد شود، یا ولایت فقیه را بپذیرد. نه این

که هم نخواند، هم نداند، هم از خودش اجتهاد کند و بعد بگوید آنچه من از جانب خود می‌گویم حق است، چون من می‌گویم، ولی آنچه شما می‌گویید، در کدام آیه آمده است؟

اگر در آیات قرآن کریم به وجوب اطاعت از اوامر و نواهی الهی تصریح شده است، پس پذیرش «ولایت فقه» مسجل است و اگر تصریح شده که تشریح فقه با شما نیست، بلکه با پیامبر اکرم (ص) است و او نیز اولی الامر را تعریف و معرفی کرده است و آنان نیز «کتاب، سنت، عقل و اجماع» را منابع استنباط، استخراج و اجتهاد در فقه بیان داشته‌اند، بدیهی است که اولاً هر گاه «ولایت فقه» مسجل شد، «ولایت فقیه» نیز مسجل می‌شود و ثانیاً هر کسی نمی‌تواند بدون تحصیل مجتهد و فقیه شود و یا به اجتهاد خودش به ظاهر قرآن بسنده نموده و در مقابل دیگران بگوید: «در کجای قرآن آمده است»، آن هم در حالی که در سرتاسر قرآن این روش مردود اعلام شده است.

در خصوص ولایت نیز مباحث بسیاری درج شده است که با درج کلمات مرتبط در بخش جستجو و کلیک روی آن در اختیار قرار می‌گیرد.

مرتبط:

***- می‌گویند: خداوند برای هدایت فقط قرآن را نازل کرده است، پس دیگر رجوع به حدیث، روایت، دعا و ... لزومی ندارد و اصلاً ضد قرآن است!**

***- خدا هادی همه بندگان و قرآن کتاب هدایت همگان است، پس تفسیر و تأویل نمی‌خواهد و همین ظاهر قرآن برای هدایت کفایت می‌کند. پاسخ متقن و مستدل و قرآنی چیست؟**

سوال ۲۰: در ویلاگی آمده: آیه «يَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ... - زنان شما کشتزارهای شما هستند، هر زمان که خواستید با آنها آمیزش کنید ...» مجوز تجاوز به همسر است، چرا که به مرد اجازه می‌دهد حتی اگر همسرش نخواست با او مجامعت نماید؟! (کارشناس عمران) (۶ فروردین ۱۳۹۲)

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات «x-shobhe»:

متن آیه و ترجمه‌اش به شرح ذیل است:

«يَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَ قَدِّمُوا لِأَنفُسِكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَ بَشِيرِ الْمُؤْمِنِينَ» (البقره، ۲۳۳)

ترجمه: زنان شما کشتزار شما هستند پس از هر جا [هر وقت] که خواهید به کشتزار خود [در] آید و آنها را برای خودتان مقدم دارید و از خدا پروا کنید و بدانید که او را دیدار خواهید کرد و مؤمنان را [به این دیدار] مژده ده.

در گذشته برای ایجاد انحراف در شناخت و عقاید، فقط تفسیر به رأی می‌کردند، اما امروزه «ترجمه به رأی» نیز باب شده است.

صغری و کبرایی به هم بافته‌اند تا بگویند که در اسلام «تجاوز شوهر به همسر خویش؟!» مجاز است و این جواز را از ترجمه و تفسیر به رأی و غلط آیه مبارکه‌ی فوق استنتاج کرده‌اند. ای کاش این سعی و تلاشی که برای ضدتبلیغ کردند را صرف مطالعه‌ی درست و فهم صحیح از این آیه و سایر آیات می‌نمودند.

البته درک حقوق و وظایف همسران نسبت به یکدیگر نیز لازم است تا نگویند «مردی به همسرش تجاوز کرد» و عطش و اصرار مرد به هم‌خوابی با همسرش را حمل بر تجاوز نمایند.

الف - اگر در آیه‌ی فوق دقت شود، مشهود می‌گردد که اگر چه خداوند متعال هم‌خوابی و لذت جنسی و شهوانی زن و مرد از یکدیگر را فقط از طریق ازدواج با یکدیگر حلال، جایز و البته نیکو برشمرده است، اما متذکر می‌گردد که نه «زن - همسر» فقط برای کامجویی است و نه جماع فقط برای لذت شهوانی. بلکه اصل در نقش و اثر این هم‌خوابی توأم با لذت در کارگاه هستی و چرخه‌ی حیات است.

نگاه عموم مردان به جنس زن و مقوله‌ی هم‌خوابی، فقط متوجه لذت و کامجویی و یا در یک کلمه «شهوت‌رانی» خلاصه می‌شود، اما در این آیه می‌فرماید که این نگاه‌ی سطحی و سخیف است، بلکه زن فقط وسیله‌ی هوسرانی و اطفای آتش شهوت مرد نیست، بلکه تنها امکان برای تداوم حیات نوع بشر می‌باشد. و البته که تولید مثل باید همراه با لذت مادی و معنوی باشد.

ب - در این آیه به نقش هم‌خوابی زن و مرد در تولید مثل توجه شده است نه به نقش آن در لذات شهوانی. لذا فرمود: نقش زن، مانند نقش کشتزار است. مرد فقط مانند کشاورزی است که بذر افشانی می‌کند و این زن است که آن بذر (نطفه) را برداشته و از جان خود تغذیه کرده، پرورش داده و سبب رویشی مجدد می‌گردد.

نقش مرد در این کارگاه هستی و چرخه‌ی تولید بسیار کم و کوتاه است، مانند بذرافشان، فقط اسپرم را در رحم زن قرار می‌دهد و از آن پس نقش زن در باروری این نطفه و حفظ و تغذیه‌ی او از مرحله‌ای تا مرحله‌ی دیگر تا آماده‌سازی جهت مرگ در عالم رجم و تولد در این عالم و ... نمود پیدا می‌کند. به لحاظ زمانی نیز نقش مرد فقط چند دقیقه یا حتی چند ثانیه است و نقش زن حداقل بیش از ۹ ماه است و تا دو سال نیز این شمره را شیر می‌دهد.

پس تا اینجا آیه بسیار زیبا، جامع و کوتاه این نقش مهم را تبیین کرده است.

ج - «فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتِي شَيْئُمْ» که ترجمه شده به «هر گاه خواستید به این کشتزارها درآیید»، با توجه به ابتدای آیه که موضوع صاحب فرزند شدن مطرح شده است، به هیچ وجه معنای «تجاوز به همسر» نمی‌دهد، مگر برای اذهان پریشان یا قلوب مریض و اهداف غرض‌آلود.

در این آیه می‌فرماید: بذر نزد توست و تو (مرد) بذرافشان هستی و زن بذری را که تو می‌کاری پرورش می‌دهد، خواه بذر علف هرز باشد یا درختی تنومند، مفید و پر میوه. پس اولاً اختیار بذرافشانی با توست و ثانیاً دقت کن که چه بذری می‌کاری. لذا در ادامه فرمود: «وَقَدِّمُوا لِنَفْسِكُمْ» یعنی اثر خوبی برای خود از پیش بفرستید. (و حتی اشاره دارد به این که حقوق زن و فرزند را بر خود مقدم دارید).

پس تا اینجا معنا این می‌شود که اولاً همخوابی فقط برای لذت نیست، ثانیاً اصلت در اثر این همخوابی در چرخه‌ی حیات و تولید مثل است، ثالثاً نقش تو (مرد) در این چرخه بذرافشانی است و نقش او (زن)، پذیرش و پرورش بذر است، رابعاً سعی کن که نطفه‌ی پاک‌ی بکاری و اولاد سالم و صالحی به بار آوری.

د - در ادامه‌ی همین آیه می‌فرماید: «وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» یعنی: و از خدا پروا داشته باشید و بدانید او را ملاقات خواهید کرد و به مؤمنان، بشارت ده.

تقوا در هر موضوع و مقوله‌ای به رعایت چارچوب‌های الهی در همان موضوع برمی‌گردد و بعید است که انسان عاقل، متقی (با تقوا)، نه تنها حالات و موقعیت همسرش را درک و رعایت نماید، بلکه به همسرش تجاوز کند؟!، آن هم برای بچه‌دار شدن! تأکید در علم و به یاد داشتن روز ملاقات در این آیه نیز ضمن تصریح به هدفداری، حتی در جماع با همسر، روز پاسخگویی را نیز متذکر می‌گردد.

حال کجای این معانی بلند، شیوا، منطبق با نظام خلقت، حکم عقل و فطرت، بوی تجاوز به همسر می‌دهد؟!

ه - پس اگر آیه را مثله نکرده و یک پارچه بخوانند و بدون بغض و پیش‌داوری در آن تأمل کنند و با هدفی وسیله قراردادن بخشی از یک آیه برای ضدتبلیغ و ایجاد اعوجاج در اذهان مردم آن را مطالعه نکنند، مفاهیم ژرف و بلندی از آن استنتاج می‌کنند: همخوابی زن فقط برای شهوت‌رانی نیست، بلکه اصل در تولید مثل است - نقش زن در این چرخه مانند نقش کشتزار در مقایسه با بذر است - مرد باید آمادگی لازم برای تولید نسلی پاک را در خود ایجاد کند و هر گاه آماده شد نقش‌آفرینی کند - برای خودش فرزندانی نیکو، سالم و صالح از پیش بفرستد - تقوای الهی داشته باشد - بداند که روز ملاقات نزدیک است و هدفدار باشد - پس، خوشا به احوال مؤمنین که از این شعور و نقش در کارگاه هستی برخوردارند.